۱۰۶۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: ترجمه اصلاح العمل و رساله عملیه

مؤلف: سید محمد...

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۴۳۵۶

شماره ثبت کتاب: ۸۹۸۵۴

بازدید شد
۱۳۸۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی | خطی
۱۴۳۵۶

۱۴۳۵۶
۸۹۸۵۴

وجعلنا الليل

۱۰۶۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: ترجمه اصلاح العمل در مسائل عملیه

مؤلف: سید محمد

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۴۲۵۶

شماره ثبت کتاب: ۸۹۸۵۴

۱۴۲۵۶
۸۹۸۵۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بازدید شد
۱۳۸۷

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۵۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا طریق العمل بنصب الاعلام والدلائل
واظهر سبیل الخیرات بنشر السنن و الشرایع و الصلوة و السلام
علی افضل البریة و اشرف الخلیقة محمد و آله ارباب الفضائل
و الفواضل     گوید اقل خلیقه حسن ابن محمد علی یزدی
که چون عالیجناب علامة العلماء فخر المحققین قدوة المجتهدین
شیخنا العالم العامل الکامل     دام ظله العالی
امر فرمودند به ترجمه اصلاح العمل خود بعد از ترجمه
آن چون مشتمل بود بر مسائل کثیره وفروع غریبه باعتبار

بسطش

بسطش زیاده از فهم قاصره اکثر عوام بود لهذا امر فرمودند
که از آن نیز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضرورة عام البلوی
نماید پس امتثالا لامره العالی بانتخاب رؤس مسائل مهمه
و فروع ضروریه از فتاوی ایشان پرداخته آنرا رساله قرار داده
چون ماخوذ از اصل آن مصابیح میباشد آنرا مسمی بمصباح
الطریق نموده چون مقصود بیان احکام طهارة و صلوة
و صوم بوده آنرا مشتمل بر سه مقصد قرار دادیم
در بیان طهارة است و آن مشتمل است بر سه باب
در بیان وضو است و دران چند فصل است     در بیان
اموراتی که وضو از برای آن واجب یا مستحب میباشد
واجب است وضو بجهة نماز واجب و طواف واجب و بجهة مس
کتابت قرآن بعضی واجب میدانند و در آن حکم بوجوب اشکال است

لکن حرام است مس آن بر محدث و مستحب است بجهة نماز
مستحب لکن شرط صحت آنست امّا نماز میت پس واجب
نیت از برای آن وضو و شرط صحت آن نیز نیت و همچنین
مستحب است بجهة مس کتاب قرآن اگر سنت باشد از برای
دخول مساجد و بعضی هر مکان شریف را ملحق کرده اند بمسجد
و مستحب است بجهة قرائت قرآن و جماع کردن با زن حامله
و بجهة خواب و طلب حاجت و بجهة جنب اگر خواهد چیزی
بخورد یا خواب کند و بجهة دفن کردن میت و بجهة مسافری
که خواهد وارد بر اهل و عیال خود شود و بجهة جنب که خواهد
جماع کند و سنت است تجدید وضو بجهة نماز خواه نماز
واجب باشد یا مستحب خواه بوضوی اوّل نماز کرده باشد یا نه
و در تکرار نمودن به تجدید بجهة یک نماز اشکال است اگر

وضوی

وضوی تجدیدی ساخت و بعد معلوم شد که وضو نداشت پس اگر
در وضو نیت وجوب یا ندب نکرده بلکه بقربت تنها کرده با آن
وضو میتوان نماز کرد و اگر نیت مستحب نموده پس اگر وضوی
سابقش وضوی سنتی بوده این وضو نیز کافیست و الّا احوط
شکستن وضو و دو مرتبه ساختن آنست و یا وضوی که بجهة نماز
سنتی ساخته است نماز وجوب میتوان نمود و همچنین با وضوئی
که بجهة قراءت قرآن و مثل آن از اموری که وضو بجهة آن
مستحب است لکن شرط آن نیت نماز واجب میتوان کند از مثل
این است که اگر بجهة محض طاهر بودن ساخت و لکن احوط در اینها
شکستن و اعادهٔ وضو است امّا وضوی که بجهة خواب کردن ساخت
نماز با آن خلاف احتیاط است و حکم باستحباب وضو قبل از وقت
از برای تهیهٔ نماز اشکال است لکن اگر نیت قربت تنها کند

دو رنیت که مجزی باشد در بیان انچه ناقض وضو کنده

وضواست ودرآن چند چیز است بول غایط هرگاه

ازموضع طبیعی آید یا ازموضع که خلقی است آید یا ازموضع غیر طبیعی

آید باشد اد موضع طبیعی واکثر علما شرط عادی شدن در اینجا

نکرده اند واگر از غیر طبیعی آید موضع طبیعی منسد نشده باشد

عدم نقض خالی از قوة نیت واحوط نقض است واگر معدهٔ آلوده

بنجاست ازمقعد بیرون اید چنانچه از برای صاحبان بواسیر

اتفاق میافتد اگر نجاست ازان جدا نشود نقض نمیشود

باداست که ازمقعد خارج شود وبادی که از فرج زن آید ناقض

نیت خواب است زوال عقل است استحاضه

است هر قسم که باشد وهم چنین خون حیض ونفاس نیز ناقض

وضواست موجب وضو میباشد اما مذی وبوسیدن زن وقهقه

وحقنه ومس فرج زن وبیرون امدن کرم یا سنگ ریزه یا حقنه

یا خون یا ودی یا وزی ونحو این امورات وضو را نمی شکند

در اداب خلا رفتن است واجب است در حال تخلی نشستن بطریقی

که نه بیند عورت او را کسی که حرام است دیدن آن واگر چنین کسی

نیست پوشیدن عورت ضرور نیست وپوشیدن عورت از زن وکنیز

که جماع او جایز است واجب نیست در تعیین عورت خلاف است اقوی

اینست که عبارت است از قضیب وبیضتین ومخرج غایط واحوط پوشیدن

ناف تا زانو است وحرام است رو بقبله کردن وپشت بقبله کردن

بتمامی بدن وفرج را در حالت تخلی واستقبال بفرج تنها یا بدن

تنها نیز احوط ترک است وهم چنین در استبرا واما در حال

استنجا پس احوط اینست که حکم انرا نیز مثل تخلی دانیم ومکروه است

رو بباد کردن در حال بول وغایط ورو بقرص آفتاب کردن فرج

ونیز مکروه است بول کردن بر زمین سخت وایستاده بلکه غایط
نیز در این حال مکروه هست ومکروه است بول کردن از بلندی مثل
بام به پایین وبرهنه ودر آب مطلقا بلکه غایط را هم در آب
ایستاده نیز مکروه است ودر کوچها وشارعها وکنار نهرها وسر چاهها
ودر سایها که متردین نزول میشوند ودر زیر درخت میوه دار
ودر قبرستان ومکروه است بسیار نشستن در خلا وخوردن وآشامیدن
ودر آن مسواک کردن وتکلم کردن مگر با ضرورة وذکر خدا مکروه
نیست واحوط اینست آهسته ذکر کند وقراءة قران نیز ضرر ندارد
وحکایت اذان نیز جایز است بی کراهت ومستحب است جستن
واختیار کردن مکان مناسبی بجهة تخلی یا اینکه از نظرها
بپوشد ومرتفع وبی خاک باشد ومستحب است سر خود را بپوشد
ودر وقت رفتن پای چپ را پیش دارد ودر وقت بیرون آمدن پای

راست

راست را اگر در مثل صحرا باشد در وقت تخلی آخر پای که میگذارد
بجهة نشستن پای چپ است اول پای که بر میدارد پای راست مبدا زوائد
وادعیه که وارد شده است بخواند وبعد از بول استبراء کردن سنت است
بعضی واجب میدانند وباستحباب خالی از قوة نیست ودر کیفیت
آن خلاف است اکثری بر آنند که باید سه مرتبه مسح نماید از مقعد
تا بیخ ذکر بقوة پس سه مرتبه از آنجا تا سر ذکر پس سه مرتبه حشفه را
بیفشرد وبعضی گفته اند که باید انقدر دست بمالد که آنچه
از بول در مخرج باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه
حاصل شود یا زیادتر واین قول خالی از قوة نیست اگرچه قول
اول احوط است با زیادتی تنحنح سه مرتبه واظهر اینست که
مسح وفشردن بهر انگشتی که باشد جایز است وبعد از استبراء
شرعی اگر تری از مخرج بول بیرون آید وندانند که این بول است یا نه

پاك است وبجهت خروج آن وضویش باطل نمیشود واگر شك
كند كه آیا استبراء كرده یا نه حكم بطهارت آن بل مشتبه
والحاق او بكسی كه استبراء كرده خالی از قوّة نیست وواجبست
شستن مخرج بول اگر خواهد چیزی كه مشروط بطهارة است بجا
آورد بغیر از آب آنرا پاك نمیكند واستعمال آب بدو مقدار
آنچه ببرد حشفه كافیست ودو نوبت شستن آن احوط است
واحوط از آن سه نوبت است ومخرج غایط اگر اطراف آن نجس
شده باشد وتعدّی خلاف عادة كرده باشد واجبست آنرا
نیز باب بشوید هم مخرج را وهم اطراف آنرا واگر تعدّی نكرده
باشد مخیّرست میان شستن به آب یا غیر آن بجواز سنگ ونحو
آن واگر از محلّ تعدّی كرده باشد لكن از محل عادت نگذشته
باشد بعضی بتعیین آب را لازم میدانند وبعضی آنرا مجزی

میدانند

میدانند اوّل احوط است واگر استنجا باب نماید واجبست
عین نجاست واثار آنرا زایل كرداند ومراد از آثار آن
خورده هائیست كه اگر بغیر آب پاك كند باقی میماند وازاله
رنگ وبو واجب نیست در استنجا بسنگ ازاله اثر ضرور نیست
امّا چیزی كه استنجا بآن میتوان كرد پس بدانكه معتبر است
در آن چند امر   آنكه از اموریكه ازاله آن عین میشود از
قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه ونحو آن مثل سنگهای بر[illegible]
كه نمیتوان نجاستی را بآن زایل كرد مثل خاك ونحو آن از چیزهایی
كه بجهت انفصال اجزای آن نجاست را بر نمیدارد
آنكه سرگین واستخوان وچیزهای خوردنی وتربة طاهره سیّد م
وسایر ائمّه ع وسایر اموراتی كه احترام شرعی از برای آن
ثابت شده باشد كه استنجا بمجموع اینها حرام است اگر بكب آن

حرام شود ایا طاهر میشود یا نه خلافست وعدم حصول
طهارة خالی از قوت نیست وسنکی که استعمال شده باشد اکر نجس
نباشد استعمال میتوان کرد واحوط ترك آن است واحوط
اینست که آن جسم که بآن استنجا میکند خشك باشد ولکن
لازم نیست اکر سه مرتبه عین نجاست بر طرف نشود باید زیاده نماید ما الیدن
تا زایل شود واکر بیك مرتبه کمتر از سه زایل شود اکتفا بهمان
قدر خالی از رجحان نیست لکن احوط تمام کردن به سه است
ودر اکتفا بیك سنك سه کوشه یا خرقه سه کوشه مثلاً
اشکال است واحوط اینست که بآن اکتفا نه نماید ومستحب است که اول
استنجای از مخرج غایط نماید ودر جمع مخرج غایط جمع میانه آب وغیر آب نماید والله اختیار آن
نماید ومکروه است استنجا بدست راست وبدستیکه در آن انکشتری باشد که اسم خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام
یا حضرت فاطمه ع بر آن نقش است واین در وقتیست که ملوث بنجاست نشود والا حرام است

جنانچه

چنانچه کفته اند بلکه اکر بداند که بقصد اهانت چنین کند کافر میشود فصل چهارم در کیفیت
وضو وآب وضو است وواجبات آن هفت چیز است اول نیت پس اکر در حال غفلت
بجا بیاورد عملش صحیح نیست وواجب است نیت قربت پس اکر بقصد ریا بجا آورد وضویش باطل است
واکر از خوف عقاب وامید ثواب بجا آورد عملش صحیح است اکر نیت قربت حاصل شود
بنابر اصح واکر ضم نماید نیت ریا را با قربت پس اکر باعث اصل ریا است یا اینکه ریا وقربت مساوی است
وهر دو باهم داعی عمل شده اند پس وضویش فاسد است واما اکر نیت داعی اصل قربت باشد
ولکن ریا نیز بآن منضم شده مثلاً جماعتی از علما آن عمل را نیز فاسد میدانند وآن
احوط است لکن صحت محتمل است ودرین حال جمیع عبادات در این احکام حکمش حکم
وضو میباشد اکر امر راجحی را با قربت ضم نماید مثلاً کم خوردن در روزه واعلام در تکبیر
در صحت نمازش بحث یا فساد آن مطلق یا بعض آن اکر مقصود اصلی قربت باشد والا فقد
چند قول است واحوط فساد است لکن قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است مثل سرد

شدن بدن در غسل یا وضو مثلا اگر باعث اصل قربت باشد احتمال صحت بعید نیست و اما
لازم است قصد وجوب در واجب و ندب در مستحب یا نه اقوی آنست که ضرور نیست بلکه قربت
تنها کافی است دوم چنین واجب نیست قصد رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا بنابر اقوی
دیگر احوطات واجب است که مقارن باشد نیت در نزد شستن اول جزئها از رو و اگر
مقارن باشد نیت در شستن دستها قبل از شستن رو که سنت است یا مقارن با مضمضه و استنشاق
نماید نیز کافی است و واجب است استمرار حکم نیت و اقوی آنست که نیت عبارت است از داعی
و باعث بر عمل پس در خواطر گذرانیدن ضرور نیست دوم از واجبات وضو شستن رو است
و حد آن بحسب طول از رستنگاه موی سر تا ذقن و بحسب عرض هر قدریکه فرو گیرد او را انگشت
ابهام و انگشت میان پس اگر دو طرف پیشانی او موی نداشته باشد یا وسط سر او که او را
انزع گویند شستن آن لازم نیست و کسیکه پیشانی او مو بر آورده باشد یا پیش سر او مو
نداشته باشد یا انگشت بسیار بزرگ یا بسیار کوچک در کند رجوع بمستوی الخلقه می کند

زیاده

و زیاده از آنچه گفتیم واجب نیست شستن آن اگر چه بعضی مواضع را بنفی حکم بوجوب کرده اند
و بشره که پوشیده شده باشد از موی ریش یا ابرو یا مژگان یا غیر آن شستن واجب
نیست خواه آن مو خفیف باشد یا کثیف باشد و اما اگر بشره ظاهر باشد در میان
مو پس اگر در شستن آن محتاج بتخلیل نباشد آنرا باید شست و الا فلا بنابر اقوی و لکن
احوط شستن است سیم از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفقها تا سر انگشتان و مرفق را
بالاصاله باید شست و قدری زیادتر از آن هم از باب المقدمه باید شست و واجب است در شستن
رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا باعلی در هر جزوی از اجزاء طولا و عرضا لازم
میدانند و آن احوط است لکن ظاهر آنست که کافی است ابتدا باعلی در جزو اول و اگر مانعی از
رسیدن آب به بشره یا دست باشد باید آنرا ازاله نماید و یا حرکت دهد تا آب بزیر او
برسد و چرکهای زیر ناخن احوط ازاله آنهاست و لکن عدم وجوب خالی از قوه نیست
و اگر موی دست بسیار باشد که محتاج بتخلیل باشد در رسیدن آب به بشره احوط تخلیل کردن است

و دست کشیدن و دست مالیدن بر دست واجب نیست و جایز است فرو بردن عضو در آب
بعوض آب ریختن در شستن اعضا واجب نیست مگر یک مرتبه و دو دفعه شستن سنت است و سه دفعه بدعت است
از برای مردان در شستن دستها در شستن اول ابتدا از ظاهر و ذراع نماید عکس زنان
و در شستن دوم حکم را منعکس میدانند یعنی مردان از ابتدا باطن و زنان ظاهر
در شستن چهارم مسح سر است و مسمی کافی نیست احوط مسح بقدر سه انگشت و مسح مؤخر
سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نمود لکن لازم نیست که مقابل پیشانی را
مسح نماید اگرچه احوط است و ابتدای بالا در مسح احوط است و عدم وجوب خالی از قوت نیست
چهارم مسح پاها است از سر انگشتان تا کعب که استخوان برآمده در پشت پا است و ابتدا
بسر انگشتان احوط است لکن عکس آن نیز جایز است و در عرض مسمی کافی است و در طول
کافی نیست بلکه باید بقدر خطی از سر انگشتان تا کعب بلا اقل مسح کرده شود و واجب نیست
که آن خط راست کشیده شود و احوط این است که با ظاهر دست مسح نماید و جواز مسح سر و پاها را
بیکدست

بیکدست خالی از قوت نیست و لکن خلاف احتیاط است و باید مسح بتری آب وضو باشد و آب
تازه جایز نیست و اگر تری از آب وضو بر دست نمانده باشد باید از محاسن آن گرفت و مراد
از آن موی ریش و مژگان است نزد بعضی و بعضی ابرو را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر
مواضع وضو جایز میدانند و فرق نیست میان موهای اندر ریش که از ذقن پایین آمده
باشد یا نه بنابر اجود و اگر در دست تری باشد جایز نیست از مواضع دیگر اخذ نماید و اگر
تری در مواضع وضو نمانده باشد وضو را از سر بگیرد و اگر ممکن نشود مسح به تری آب وضو در
وضوی دویم و اگر در وضوی دویم بجهت زیادتی حرارت یا نحو آن مسح به تری آب وضو ممکن
نشود در وجوب تیمم یا وضو یا مسح به آب جدید خلاف است و احوط جمع است اگرچه
قول ثانی خالی از قوت نیست و اگر بر محل مسح آب وضو کرده باید آنرا خشک کند
و اگر صادق باشد خشکانیدن ضرور نیست و واجب است مسح نمودن بر بشره و مسح
بر حایل جایز نیست بدون ضرورت و مسح بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد جایز است
ششم ترتیب است و واجب است مقدم بردن شستن رو بر دست راست و آنرا بر دست چپ
و آنرا بر مسح سر و آنرا بر مسح پاها و پای مسح دست راست را بر چپ بنابر اقرب و اگر ترتیب را
فراموش کرده برمیگردد و جزوی را که فراموش کرده بجا میآورد تا ترتیب بعمل آید شرطیکه

موالات فوت نشود و اگر دو انگشت دست راست را فراموش نمود و دست چپ را مقدم داشته
پس دو انگشت را نیز نشست که بیادش آمد اقرب آنست که در شستن دست راست اکتفا
بهمین شستن کرده است چپ را میشوید نه اینکه هر دو را دو مرتبه بشوید و سایر اعضا نیز همین
حکم دارد و اگر ترتیب را ترک کرده باشد در آنها هفتم موالات است و اظهر آنست
که آن عبارتست از اینکه عضو بعد از پیش خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید پس اگر جزئی
از اعضای سابقه قریب یا بعید تر نماند وضویش باطل است خواه عمداً تاخیر انداخته باشد
یا سهواً و اگر در اثنای شستن عضو جمیع اعضای سابقه خشک شود ضرر ندارد فصل پنجم
در بیان احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو که خود مباشر افعال شود نایب
نتوان گرفت پس دیگری روی او را بشوید مثلاً یا او را مسح کند بنیابت از وضویش باطل است
و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است بلکه واجب است و اگر موقوف بأجرت باشد باید
داد مگر اینکه متضرر شود از آن یا اجحاف در آن شود و نیابت در نیت در هیچ حال جایز
نیست و مکروه است استعانت از غیر در وضو و مراد از آن طلب کردن آب ریختن است
در دست شستن و استعانت در آب آوردن و گرم کردن آب مکروه نیست و اگر شک
کند در فعلی از افعال وضو آن فعل را با ما بعدش بجا می آورد و اگر موالات فوت نشود
و اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک کند در فعلی از افعال وضو التفات بآن شک نمیکند

مطلقا

مطلقا خواه شک بجزء آخر باشد یا غیر آن خواه زمان طویلی گذشته باشد یا نه بنابر اقوی
لکن در جزء آخر احوط التفات و بجا آوردن آن جزء است تا از جای خود بر نخواسته
و همچنین اگر زمان طویلی نگذشته باشد و شک در نیت مثل شک در سایر اجزاء است
بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است و اگر طهارت را بجا آورده بعد از آن شک نماید در حدث
شکش اعتبار ندارد و اگر شک در وقوع طهارت کند بعد از حدث باید طهارت را بجا آورد
و همچنین اگر داند که هر دو از او حادث شده و نداند که کدام مقدم بوده اگر حال پیش
از این دو حالت را نداند و همچنین اگر بداند بنابر احوط بلکه شاید اقوی است فصل ششم
در احکام جبیره است بدانکه اگر در موضعی که باید شست جبیره باشد و ممکن باشد
شستن آن موضع بکندن آن یا فرو بردن عضو در آب یا مکرر ریختن آب در آن
باید اطراف آنرا بشست و روی آنرا مسح نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه
آن موضع شکسته باشد یا زخم باشد و چیزی بر آن بسته باشد یا مالیده باشد و اگر آن
موضع چیزی بر آن نباشد و نتوان آنرا شست اگر تواند روی آنرا مسح میکند
و اطراف آنرا میشوید و اگر نتواند چیزی بر روی آن میگذارد و آن چیز را مسح مینماید
و اگر نتوان آن موضع را که بر آن جبیره میباشد نشست بجا از این طریق که گذشت
باید آنرا بشست و احوط آنست که اگر تواند آنرا بکند آنرا کنده بشوید و اگر جبیره در محل

مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح میکند و با عدم امکان اگر تواند آب بر آن
بریزد تا بمحل برسد جمع بکند از آب ایجابه رسیدن بر محل لازم میداند و آن خالی از قوة
نیست واحوط جمع میانه این و مسح بر جبیره است و اگر آن نیز ممکن نباشد باید مسح بر جبیره نماید
و اگر جبیره نجس باشد احوط آنست که بر آن با همان حال مسح کند پس دستمال را بپوشد
و چیزی پاکی بر آن گذارد و بالوی دیگر بر آن مسح نماید و جبیره که در محل شستن است احوط
آنست که مجموع اجزا را مسح نماید و اکتفا بمسح آن مسح خالی از قوة نیست و اگر خواهد همه اجزا را
مسح کند خلل و فرج اجزا ضرور نیست که فرا گیرد مسح و اگر بر موضع تیمم جبیره باشد بر روی
آن مسح مینماید و اگر نتواند کند آنرا واحوط جمع میان تیمم و وضو یا غسل است در صورتیکه
محل خالی از جبیره باشد بلکه در صورتیکه چیزی بر آن باشد نیز احوط جمع است و کسیکه
وضو با جبیره ساخت یا بطریق تقیه وضوئی ساخت پس ضرورت برطرف شد ظاهر
صحت وضوست و اعاده لازم نیست باب دوم در بیان غسلهاست و در آن چند
فصل است فصل اول در بیان غسل جنابه است و در آن سه مقام است مقام اول
در بیان جنابه است و آن حاصل میشود به دو چیز اول خروج منی است از قبل مرد و زن
مطلقا در خواب یا بیداری باختیار یا بغیر آن و در آن شهوت و جهنده گی شرط نیست و اگر
در خواب دید که محتلم شده بعد از بیدار شدن چیزی ندید بر او غسل نیست و اگر مشتبه

بود

شود بر او که آیا آنچه از او آمده است منی است یا نه بعضی از علامات را معتبر میدانند
واحوط اینست که با علامات غسل نماید و از آن شسته وضو بگیرد و علامات فتور بدن
و جهنده گی و شهوت میباشد و بعضی بو را نیز اعتبار کرده اند باینکه بویش بوی خمیر مایه
ترش و شکوفه خرما باشد دوم داخل کردن حشفه است در دبر یا در فرج زن یا مرد
خواه در خواب باشد هر دو یا یکی یا در بیداری باشند خواه با غفلت باشد یا در مستی
یا در هوشیاری یا بغیر اینها بمجرد دخول غسل بر فاعل و مفعول واجب میشود و خواه
انزال شود یا نه و یا ظن بدخول غسل واجب نیست ولکن احوط است و ادخال بعض حشفه
موجب غسل نمیشود و اگر قبل از بلوغ وطی کند یا کسی او را وطی نماید جماعتی تفریع کرده اند
وجوب غسل را او بود از بلوغ و آن احوط است و هم چنانکه نماز موقوف است بر غسل
جنابه و هم چنین روزه ماه رمضان نیز موقوف است بر آن و باطل بودن روزه جنب
تا صبح عمداً سبب فساد روزه میشود و ملحق برمضان میشود در این حکم قضای آن
و اما سایر روزهای واجب اظهر اینست که ملحق برمضان نمیشود در این حکم و در حرمت
واقع ساختن غسل جنابه را در شب ماه مبارک لکن خلاف است که آیا وقتش
مجموع شب است پس در مجموع شب بنیت وجوب غسل میکند یا اینکه وقتش جزء آخر شب است
پس بوجوب مختص بآن جزء است تفصیل مقام اینست که اگر از جنابه قبل از نماز

واقع شده غسل را به نیّة وجوب بجا می‌آورد و به نیّة اباحهٔ نماز را اگر لازم دانیم باید کرد
و ضرور نیست نیّة اینکه بجهة نماز در روز هم بوده باشد خواه از نماز صبح یا عشا باشد
یا نماز دیگر نیز روشنه آن واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده به نیّة قربة اکتفا می‌شود
که و لکن قول با نیّة مجموع جنب و نیّت غسل است خالی از قوّه نیست مقام دویم در بیان
کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل چند چیز است اوّل نیّة است و واجب است در آن
قصد قربة و گذرانیدن در دل ضرور نیست امّا احوط است و هم چنین نیّة وجوب
در واجب و ندب در مستحب ضرور نیست لکن احوط است و نیّة رفع حدث و مباح بودن
نماز مثلا ضرور نیست لکن احوط است تعیین اینکه این غسل بجهة جنابة است مثلاً
یا بجهة حیض است و زن مستحاضه و هر که حدث او منقطع نمی‌شود نیّة رفع حدث نمی‌نماید
و اگر نیّة مباح بودن چیزی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز و طواف یا نیّة مباح
بودن چیزی نماید که غسل جنابه او مستحب است غسلش صحیح است و امّا اگر نیّة مباح بودن
چیزی نماید که غسل جنابه او نه واجب می‌باشد و نه مستحب غسلش صحیح نیست و واجب است
مقارن بودن نیّة با اوّل جزء از آن و اگر مقارن شستن دست که مستحب است
قبل از آن یا با مضمضه و استنشاق نیّة کند نیز صحیح است و تأخیر نیّة از شستن سر جایز است
در غسل ارتماسی نیّة را از اوّل جزء از بدن که داخل در آب نماید نیّت می‌کند و اگر

با تاخیر

با تأخیر او بودن مهلت داخل در آب شود و اگر غسل را با موالات بجا نمی‌آورد تجدید
می‌کند نیّة را نزد شستن آن جزء مؤخّر و اگر از نیّة اوّل غافل شده باشد دویم
شستن سر و گردن است سیم و چهارم شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن
کافی است و باطن او را شستن ضرور نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع به عرف
می‌شود و اگر در چیزی شک کند که آیا آن ظاهر است یا باطن باید آنرا بشوید و جایز است
در غسل ترتیبی اکتفا با قلّ شستن که بطریق روغن مالیدن است و کمتر از آن جایز نیست
و در رسیدن اقلّ شستن رجوع بعرف می‌شود و اگر شک در حصول شستن نماید اکتفا
بآن جایز نیست پنجم ترتیب است اگر غسل ترتیبی نماید پس باید ابتدا بسر کرد
پس جانب راست را پس جانب چپ را بشوید و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا بآن
غسل جایز نیست خواه از روی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو یا از روی
جهل و در نفس اعضا ترتیب نیست پس ابتدا با علی لازم نیست و لیکن [illegible]
نیز بشستن راست از راست و چپ از طرف چپ می‌باشد و هم چنین بشستن کلّ
احوط شستن مجموع آن است با هر یک از دو طرف و امّا آلة مرد و فرج زن تقسیم
نماید تا هر طرف را نصفی باشد یا مخیر است میان آنکه آنها را از هر طرف که خواهد
بشوید اقرب است و اولی شستن آنها است با هر دو طرف و عضوی که می‌شوید

واجب است قدری از عضو دیگر را نیز بشوید تا یقین شستن تمام این عضو حاصل شده و جمع
کردن از سر است و آنرا اسم باید شست و ترتیب میان سر و گردن منتفی است بدانکه
غسل بر دو نوع باشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت و دیگری ارتماسی و آن عبارت است
از داخل شدن در آب دفعةً و مراد از دفعه دفعه عرفیه است یعنی در عرف گویند که یکدفعه
در آب رفت نه دفعه حقیقیه پس اگر جزوی را داخل در آب کند و قدری صبر کند و بعد جزو
دیگر را هم چنین تا جمیع اجزا بدفعات داخل در آب نماید غسلش باطل است و در غسل
ارتماسی ترتیب ساقط است و جمیع علمای واجب دانند به ارتماسی میتوان نمود در جمیع حالات
و نزدیک بودن بمکانیکه ایستاده با آب ضرر نیست پس اگر از پای خود را نیز انداخته
در آب غسلش صحیح است و اگر در میان آب باشد و خواهد غسل ارتماسی نماید بیرون
رفتن از آب ضرور نیست بنابر اقرب خواه آب تا زانو باشد یا بیشتر یا کمتر و بالجمله
معتبر صدق فرو گرفتن در آب است و درین حال باید پاها را حرکت دهد تا آب جمیع
بدن را فرو گیرد و غسل ترتیبی افضل است از ارتماسی و واجب است تخلیل هر چیزی
که مانع است از رسیدن آب به بشره و چرکی زیر ناخن حکمش در وضو گذشت و اگر
باید تخلیل کند در غسل ارتماسی را باید زیر آب تخلیل نماید یا در نزد بیرون آمدن
نیز میتواند نمود معتقد احقر است و موالات در شستن اعضا در غسل شرط نیست بلکه

در اجزا

در اجزا و اعضا نیز شرط نیست پس اگر سر را در صبح بشوید و باقی بدن را در آخر روز غسلش
صحیح است اگر حدثی در اثنای آن از وی سر نزده باشد و موالات اگر چه واجب نیست لکن
سنت است هم در اعضا و هم در اجزای اعضا و موالات سنت است موالات عرفیه است
و آن شستن اعضا از هم جدا انداختن است پس اگر بنیه سابقه باقی است که شستن
جزوی که باقی افتاده را برگشته بشستن بقیه غسل حاجتی بتجدید نیت نیست و الا لازم است
بنابر اقرب و موالات اگر بالذات واجب نیست لکن بسا هست که بالعرض واجب
میشود مثل ضیق وقت و نحو آن و واجب است در غسل مباشر شدن مکلف خود بنفسه جمیع افعال
واجبه را و متوجه شدن غیر و مباشر بودن دیگری در کل یا بعض موجب فساد غسل است
و اگر ضرورت داعی شود جایز است مباشرت غیر بلکه واجب است و اگر موقوف بر اجرت باشد
لازم است و نیت را خود میکند در انتقال و استعانت در نحو غسل مثل آب نقل کردن مکروه است
نه بر حاضر کردن آب و گرم نمودن آب و نحو آن مقام سیم در احکام غسل است بدانکه
شرط است در صحت غسل اینکه آبیکه با آن غسل نماید پاک بوده باشد و اگر نجس باشد غسل
فاسد است عالم بان باشد یا جاهل و باید آن آب پاک کننده باشد باید آب مطلق باشد
و مباح باشد و اگر جاهل بغصبیت باشد غسل صحیح است اگر چه مالک مستحق عوض میشود و آب
وضوی در بین احکام نیز صحیح است و از آب اینست که شرط نیست طهارت اعضا خواه غسل

ارتماسی باشد یا ترتیبی خواه به آب کثیر غسل کند یا به آب قلیل پس یک شستن بجهت رفع حدث و خبث
کافی است پس اگر نجاست بیک شستن زایل شود زیاده بر آن لازم نیست والله یعلم و دیگر میشود
بجهة پاک شدن اگرچه بعد از غسل باشد و یا آنکه بقصد رفع حدث و خبث با آن کرده در باب شرع
اعضاء ظاهره استعمال میتوان کرد یا نه اقرب آنست که اگر نجس شده نمی تواند والله در آن
اشکال است و احوط اجتناب است بلکه احوط آنست که محل غسل پاک باشد قبل از شروع
بغسل و اگر در اثناء غسل نجس شود محل غسل باطل نیست و اگرچه طهارت محل شرط
دانیم بلی وجه است بنابراین دو شستن یکی بجهت رفع حدث و دیگری بجهت رفع خبث بنابر
تمام شستن کافی است بطریق تداخل و وضو نیز چنین است غسل میباشد در حکم طهارت محل
بنابر مختار و امّا بنابر قول بوجوب تطهیر محل غسل قبل از غسل احتمال عدم الحاق وضو بغسل
در غایة قوت است و اگر شک کند در شستن عضوی از اعضای غسل پس اگر شروع با بعد آن کرده
باید آن عضو را بشوید و ظن که حاصل نباشد مطلقا اگر کثیر الشک نباشد در آن عضو باید التفات
نمیکند و اگر در غیر عضو کثیر الشک باشد احوط آنست که التفات نماید و اگر بعد از شروع بعضو
دیگر شک کند آن عضو را با بعد آن بجا می آورد و اگر بعد از فراغ از غسل شک کند در شستن
عضوی اجود آن است که شک او اعتبار ندارد مطلقا لکن اگر شک بجزء آخر تعلق یابد عدم
التفات بشک محل اشکال است و احوط آنست که آن را بجا آورد و در این نیز غسل جنابت مثل

مرد میکند

مرد میکند بیان کیفیتی میکنند مگر آنکه وضوی قبل از آن باید ساخت و آیا واجب است بر مرد
دادن قیمت آب بر زوجه خود بجهت غسل او یا نه بعضی در آن تامل کرده اند و بعضی تصریح بلزوم
وجوب کرده اند لکن گفته اند یا باید آب را بسوی او آورد یا او را ببرد بسوی او ورود
فصل دوم در بیان بعضی از احکام حیض است بدانکه واجب است غسل حیض بجهت نماز
و طواف واجب و شرط نماز و طواف است مطلقا و غسل حیض باید بعد از طهر و پاک شدن
آن خون باشد و حرام است بر حایض مس کتابة قرآن و حاشیه آن و بر داشتن آن
و اگر مس واجب شود غسل واجب نشود و حرام است بر او درنگ کردن در مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها و گرفتن چیزی از آنها جمعی تصریح کرده اند که جایز است و حرام است بر او خواندن
سورهای عزائم و بعضی از آنها و خواندن غیر آنها از قرآن جایز است و حرام است که داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ص و داخل شدن و عبور کردن در مساجد جایز است و اگر نجاست
باشد احوط اجتناب است امّا نماز و روزه بر او ساقط است و حکم حایض و جنب نسبت بآنها یکی
باشد و روزه که در ایام حیض خورده باید قضا کند و موقوف است صحت روزه رمضان
بر غسل حیض بنابر اقرب بدانکه حیض عبارت است از خونیکه آن غالباً از زن آید بعد از بلوغ
و قبل از سن یائس که غالبا متصف است باین صفات که آن یا سیاه است یا سرخ و غلیظ
و گرم میباشد و بقوه بیرون می آید و با سوزش میباشد و تر و تازه میباشد که خداوند جلیل

انکم

از آنجهة تربیت طفل خلق کرده در رحم زن است آن غذای طفل میباشد و بعد از تولد مبدل
بشیر میشود و از اینجا ظاهر می آید که طفل با آن تربیت می یابد و خونی که پیش از نه ساله دیده شود
حیض نمیباشد اگرچه بصفات حیض باشد و حد یائس پنجاه سال است در غیر قرشیه و نبطیه
و شصت سالست در قرشی و نبطی بنا بر اشهر و اظهر و آیا مراد از پنجاه سال یا شصت سال حقیقه
آنست که اگر یکروز از پنجاه سال تمام کم باشد بحد یائس نرسیده یا آنکه رجوع بعرف میشود
پس اینکه در عرف گویند که پنجاه سال دارد یائسه میباشد اقوی احتمال دوم است و جمعی
تفریع کرده اند که مراد از قرشیه اینست که از قبیله قریش میباشد خواه هاشمی باشد یا نه
و اکثر این طایفه هاشمی میباشند و قریش از قبیله میباشند که از اولاد نضر بن کنانه میباشند
که جد اعلای پیغمبر است و اگر مادر قرشیه میباشد ملحق بقرشیه نمیشوند و اگر پدر قرشی تنها قرشی
باشد قرشی است و در تفسیر نبطیه اختلاف شده است و اگر کسی نسبش معلوم نباشد حکم این معلوم
و اگر مشتبه باشد ملحق بقرشیه و نبطیه میباشد و اگر مشتبه میشود بر زن خونی که از او می آید
خون حیض است یا خون قرحه و زخمی که از اندرون بهم رسیده انگشت خود را داخل
فرج خود کند پس اگر خون از جانب راست می آید خون قرحه است خواه بصفات خون حیض
میباشد یا نه و اگر از جانب چپ آید حکم بحیضیت میشود مطلقا اگرچه بصفت خون حیض
نباشد بنا بر اظهر و اشهر و مراعات جانب در حال اشتباه است پس اگر خون بصفات حیض

میاید

میاید و ممکن باشد که آنرا حیض قرار داد و مشتبه بقرحه باشد حکم بحیضیت میشود اگرچه
از جانب راست آید و آنچه مذکور شد در وقتی است که انگشت را داخل در فرج میکنند و مشاهده
میکنند ضرور نیست که در آن حالت که بر پشت خوابیده و پاها را بلند کند و انگشت میانی را
داخل در فرج کند لکن احوط مراعات این امور است نیز و اگر خون مشتبه شود بخون بکارت
پنبه برمیدارد پس اگر آن خون پنبه را فرو گرفته حیض است و اگر بطریق اطراف پنبه خون آلود
شد خون بکارت است و لازم نیست در وقت پنبه برداشتن که بر پشت بخوابد و پاها را بلند
کند و قدری صبر میکند پس بعد از آن بیرون آورد و اگرچه احوط مراعات این امور است [illegible]
که غیر پنبه از پشم و کهنه و نحو آن برندارد و شرط اینست در صورت طوق نعلم که مثل
دایره مجموع دور پنبه را طوق نزند بلکه همینکه گویند طوق زده حکم بکارت میکنند اگرچه بصفات
حیض باشد و همینکه فرو گرفت حکم بحیضیت میشود اگرچه حکم بصفات حیض نباشد و اقل
حیض سه روز است پس اگر یکروز یا دو روز خون دید و منقطع شد تا ده روز آن خون حیض نیست
و شرط است در آن توالی و پی در پی بودن پس اگر در اول و وسط و آخر ده روز
خون ببیند حکم بحیضیت بنا بر اظهر و اشهر و اکثر حیض و غایت زمان آن ده روز است
پس اگر یازده روز خون ببیند مجموع از حیض نیست و اگر زیاده بر ده روز خون دید
یا اول را حیض قرار میدهد یا آخر یا وسط را و در آن تفصیلی است که بعد مذکور شود بعد از این

انشاء الله و زمان غیر حیض را طهر میگویند اگرچه خون ببیند زیرا که هر خونی حیض نمیباشد و طهر
کمتر از ده روز نمیباشد و اکثر طهر را حدی نیست و هر خونیکه ممکن باشد حیض حکم
بحیضیت آن میشود بنابراین و ظاهر و مراد از امکان آنست که مانعی از موانع شرعیه
نباشد مثل اینکه قبل از بلوغ یا بعد از سن یأس یا کمتر از سه روز متوالی یا زیاده از ده
یا اقل طهر فاصله نشده باشد میان آن و حیض سابق یا از جانب راست آید در صورت
اشتباه بخون قرحه یا با حمل باشد بنابر اینکه حمل با حیض جمع نمیشود و بالجمله باید که حسب شرع
ممکن باشد حیض قرار داده حکم بحیضیت آن میکنند خواه یک نسق باشد خواه مختلف
باشد خواه بصفت خون حیض باشد یا نه اگر سه روز خون بیند پس قطع شود و پیش از
ده روز یا در روز دهم خونی بیند حکم بحیضیت زمان دو خون آنچه فاصله میباشد میشود
خواه این دو خون مثل هم باشند یا نه بصفت حیض باشند یا بصفت استحاضه و همچنین
اگر زیاده بر سه روز بیند پس قطع شود پس حتی از ده روز یا در ده خونی بیند لکن آنچه
گفتیم در صورتیست که زمان دو خون با آنچه در میان واقع شده از ده نگذارد و باین
معنی که خون دوم بر سر ده یا کمتر قطع شود اما اگر از ده تجاوز کند اگر ذات العاده
باشد رجوع بعادة خود مینماید و اگر مضطربه باشد یا مبتدئه باشد در این تفصیل است
و جواب این مسائل و ام طلقه آنرا متعرض نشده اند و اگر سه روز دیگر بیند پس قطع شود و تا ده روز د نه بیند و م

پاک باشد

پاک باشد پس سه روز بیند این دو خون هر یکی حیض علیحده می باشند و خون حیض و نفاس
و استحاضه در بسیاری از احکام رجوع بعادة میشود پس بر آنکه حاصل میشود عادة بدیدن خون
دو مرتبه در دو ماه هلالی یک نسق پس در دفعه سیم ذات العاده میباشد خواه این دو خون
مثل هم باشند در صفات یا نه پس اگر در اول این ماه هفت روز خون میبیند
و در اول ماه دیگر هفت روز خون ببیند پس اشکال در ذات العاده میباشد و اما اگر
هفت روز از اول این ماه ببیند تا تمام سیم یا چهارم یا بیشتر پس هفت روز از اول
ماه دیگر ببیند آیا ثابت شود عادة یا نه اقرب ثبوت است و شرط این هست در
ثبوت عادة مساوی بودن در طهر پس اگر در میان دو خون مثلاً بیست روز فاصله
شود و خون سیم را بعد آن سی روز از خون دویم که گذشته دید یا بعد از پانزده روز مثلاً
از ذات العاده خارج نمیشود پس در خون سیم رجوع باحکام ذات العاده می نماید و اگر دو خون
در وقت مختلف باشد و در عدد متفق مثل آنکه هفت روز از اول اینماه ببیند و هفت روز
در آخر ماه دیگر این نیز ذات العاده میباشد در عدد و احکام ذات العاده بر او جاری
میشود پس اگر در ماه سیم خون از ده تجاوز کند رجوع بعادة می کند و بقدر عادة حیض قرار
میدهد و باقی را استحاضه و همچنانکه اگر در وقت متفق میباشد نه در عدد ذات العاده
وقتیه میباشد مثل آنکه در اول اینماه هفت روز خون ببیند و در اول ماه دیگر نه روز

ذات العاده وقتیه میباشد پس در ماه سیم بمجرد خون دیدن عبادت را ترک مینماید چنانچه ذات
العاده میکند و اما بقدر العاده که در دو ماه مکرر شده که هفت روز باشد درین مثلا
ذات العاده میباشد یا مضطربه میباشد بحسب عدد در آن خلاف است احوط و اقوی
وجوب کفاره است بر زوجی که وطی نماید با زوجهٔ خود در حال حیض اگرچه جماعتی حکم
باستحباب کفاره کرده اند و در قدر کفاره خلاف است مشهور اینست که در
اول یک دینار و در وسط نصف دینار و در آخر ربع دینار است و تتمه مسائل و فروع
آنرا جناب استادی دام ظله متعرض نشده اند فصل سیم در بیان استحاضه و احکام
آن است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که خون
از پنبه سرایت نه نماید بسوی خرقه و متوسطه آن است که از آن سرایت نماید پنبه را
فرو گیرد و لکن بکهنه نرسد و کثیره آنست که بکهنه نیز رسد اما در استحاضهٔ قلیله باید
بجهة هر نماز وضوئی بسازد و غسل بر او نیست و اما متوسطه باید بجهة هر نماز وضو
بسازد و غسلی بجهة نماز صبح نیز بجا آورد و دیگر غسلی بر او نیست و اما کثیره باید
بجهة هر نماز وضو ساخته و سه غسل بر او واجب است یکی بجهة نماز صبح دیگری بجهة
ظهر و عصر و دیگری بجهة مغرب و عشا و آیا واجب است بر او جمع کردن میان هر دو نماز
بیک غسل هم یا اینکه میتواند تفریق نماید نمازها را و از برای هر نمازی غسل بجا آورد

واحوط

و احوط اختیار اولی است و حرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه بجهة ادله بعید نیست و اگر جمیع
آنچه بر او واجب است بعمل آورد و جایز نیست از برای او مس نمودن کتابت قرآن و جایز است
او را دخول در مسجد مکه و مدینه با خالی بودن از نجاسات و هم چنین جایز است او را خواندن
سورهای عزیمه و جایز است زوج را وطی کردن با او اگر اعمال که بر او واجب است بجا
آورده باشد و اگر بجا نیاورده باشد در جواز خلاف است و احوط منع است اگر چه جواز
خالی از قوت نیست و صحیح نیست روزهٔ رمضان اگر خون از پنبه تجاوز کرده باشد
و فرو گرفته باشد از آن بدون غسل و غسل زیاده بر آن غسلی که بجهة نماز باید کرد
بر او نیست و لکن اگر فرو گرفتن پنبه قبل از صبح باشد احوط غسل کردن قبل از صبح است
و آیا صحت روزه موقوف بر غسل روز است یا غسل شب را نیز مدخلیت هست احوط آنست
که صحت روزه باشد مشروط بجمیع اغسال [illegible] حتی شب آینده فصل چهارم در غسل
مس میت است و واجب است غسل بمس نمودن میت انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل
دادن و هم چنین بمس نمودن قطعه اینکه در آن استخوان باشد و احوط اینست
که بدون غسل مس میت اهل در نماز نمیتوان شد بلکه حکم باین بعید نیست و احوط
اینست که روزه نیز موقوف است بر آن لکن اقوی اینست که روزه بدون این اقوی
غسل صحیح است و اما درنگ کردن در مسجد و گذاردن چیزی در آن و خواندن

سورهای که سجده واجب است در آنها و مس کتابت قرآن نیز احوط است که بدون غسل عمل
نیاورد ولکن قول بجواز بدون غسل خالی از قوت نیست در غیر از اخبار در غسل
میت و کفن نمودن آن است واجب است پوشیدن عورت میت در وقت غسل دادن
وجمعی گفته اند که اگر غسال کور باشد یا از خود اطمینان داشته باشد در نگاه کردن ستر عورت
او سنت است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق ارتماس و فرو بردن در آب
یکدفعه در آب کثیر که بملاقات نجاست نجس نشود یا نه در او اختلاف است و قول
بجواز خالی از قوت نیست لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاست از میت خارج
شود اعاده غسل لازم نیست اما واجب است ازاله آن و جماعتی گفته اند که در بعض
غسل نیز چنین است و حرام است نبش قبر مطلقا اگرچه از برای نقل کردن بسوی مشاهد
مشرفه باشد و آیا این در صورتی است که وصیت بنقل بمشاهد نکرده باشد
یا اینکه درین صورت نیز حرام است بلکه میت را درین صورت نیز حرام است و اگر
در زمین غصبی دفن کرده باشد جایز است مالک را نبش قبر لکن مستحب است او را ترک
آن و مکروه است نقل میت قبل از دفن آن از بلدی به بلدی دیگر سوای مشاهد مشرفه
که مستحب است اگرچه از میت صغیر باشد بلکه مستحب است نقل بسوی قبرستانهائی
که قبر شهدا یا صلحاء در آن باشد اگر خوف هتک حرمت آن نباشد باب سیم

در تیمم

در تیمم و احکام آن است و در آن دو فصل است فصل اول در بیان اموری که
تیمم با آن صحیح است بدانکه جایز است تیمم بر خاک و سنگ اگرچه خاک ممکن
باشد بنابر اقوی لکن با وجود خاک احوط تیمم است بر خاک و تیمم جایز نیست
بر آرد و اشنان و سرمه و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره سوخته و قبل از آن جواز
تیمم دور نیست لکن احوط اجتناب است و مکروه است تیمم بر زمین شوره و رمل و اگر
خاک و سنگ نباشد میتواند تیمم نمود بر غباری که جمع شود از جامه یا نمد زین یا یال
اسب و اگر خاک هم نرسد تیمم بر گل جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است
و کسیکه عمدا خود را جنب کند و استعمال آب او را ضرر داشته باشد جایز است او را
تیمم و واجب است طلب کردن آب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار طرف در زمینی
که مشتمل بر کوه و بلند و درخت بسیار باشد بنحویکه پشت آن نمودار نباشد و در زمین
هموار بقدر دو تیر پرتاب از چهار طرف باید طلب نمود و اگر بنحویکه واجب است از چهار
طرف باید طلب نمود و اگر تیمم را در وسعت وقت کرده باطل است و آنکه وضو و غسل
میشکند تیمم را نیز میشکند و علاوه در آن یافتن آب نیز تیمم را میشکند و تیمم را قبل
از وقت نمیتوان کرد و در تنگی وقت اشکال در آن نیست و در وسعت وقت خلاف است
اقوی صحت است اگر بداند یا مظنه داشته باشد به باقی بودن عذر تا آخر وقت و در غیر

آن مطهر و اگر نماز قضا در ذمه او باشد جمعی گفته اند در همه اوقات تیمم میتواند کرد

فصل دویم در کیفیت تیمم است و در آن چند چیز واجب است اول نیت و واجب است نیت قربت و نیت وجوب و ندب و مباح بودن لازم نیست لکن احوط است و اقرب اینست که نیت بدلیت از وضو یا غسل نیز لازم نیست دویم زدن دستها است بر زمین یا چیزی که با آن تیمم میکنند و گذاردن بر آن کافی نیست و اقوی اینست که این نیز جزو تیمم است پس نیت را باید قبل از آن باید کرد بنحویکه مقارن آن باشد و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست تا مسح بتمامی آید اگرچه احوط است و واجب است که دستها را با هم یکدفعه بزنند و باید کف دستها را بر خاک زنند و واجب است که در وقت زدن دستها را گشاده باشد و واجب است که مجموع کف دستها را بزمین گذارند بنحویکه در عرف گویند همه دست را بزمین رسانیده و واجب نیست که در وقت زدن انگشتها گشوده باشد و در مستحباب آن مضایقه ندارد و مستحب است تکانیدن خاک از دستها قبل از مسح پیشانی و آن حاصل میشود بمالیدن انگشتها بیکدیگر یا بباد کردن و نحو آن سیم از واجبات تیمم مسح پیشانی است از رستنگاه موی تا طرف بالای دماغ تا سر آن و واجب نیست مسح کردن دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند و مسح کردن ابروها واجب نیست و بالجمله مسح کردن چیزی از دو طرف نیز از پیشانی واجب نیست لکن احوط اینست که بهر دو دست پیشانی

و دو طرف

و دو طرف آنرا مسح نماید بلکه مسح کردن واجب است که قدری از آن دو طرف پیشانی و ابروها را مسح نماید تا یقین بمسح پیشانی حاصل شود و واجب است ابتدا از بالا در مسح پیشانی و اگر عکس نماید تیمم باطل است اگرچه سهواً باشد و مجموع پیشانی را باید از بالا به پایین مسح نماید و واجب نیست که بهر دو دست مسح نماید لکن احوط است که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر بباطن ممکن نباشد بظاهر مسح نماید و اگر موی سر زیاده از متعارف به پایین آمده باشد آنقدری که مستوی الخلقه مسح میکنند باید آنرا مسح نماید و هم چنین رجوع بمستوی الخلقه میکنند کسیکه قدری از سرش مو نداشته باشد چهارم مسح ظاهر دستها است از بند دست تا سر انگشتان و باید ظاهر هر یک بباطن دیگری مسح نماید و اگر بباطن نتواند مسح کند بجهة نجاست آن یا نحو آن اقرب اینست که بظاهر دست دیگر مجزی است مسح نمودن و در اینجا نیز واجب است ابتدا با علی بنا بر اقرب و باید قدری زیاده از واجب مسح نمود تا یقین بآنچه بر او لازم است بعمل آید پنجم از واجبات تیمم ترتیب است باینکه اول دستها را بر زمین زند پس پیشانی را مسح نماید پس دست راست را پس دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم آن باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً یا از روی جهل که تقصیر کرده باشد در تحصیل علم بمسئله و اگر چیزی را که واجب است

که بعد از جزوی بعمل آورد و پس از آن بجا آورد مثل اینکه دست چپ را پیش از دست
راست مسح نماید بعضی این تیمم فاسد نمیشود بلکه از آنچه که ترتیب را بهم زده اگر نه
ترتیب را بجا می آورد و تیمم صحیح است اگر موالات بعمل آید و اگر بعد از مسح دست
چپ دست راست را نیز مسح کرده باشد پس نخواهد ترتیب را بعمل آورد ضرور نیست
مسح نمودن دست راست را دو مرتبه بلکه همان مسح اکتفا میشود و مسح دست چپ را
دو مرتبه بجا می آورد بنا بر اقرب و همچنین است نسبت با اجزاء و باید که وجه و دست
در مسح پیشانی و دستها اینکه مجموع آنرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و ترک
جزوی از آنها باعث بطلان تیمم است خواه عمداً باشد یا سهواً پس اگر جزوی را
از اعضا ترک کند و عضو دیگر را مسح کند باید برگردد و آن جزو را مسح کرده عضو
دیگر را مسح نماید اگر موالات بهم نخورد و الا باید از سر گیرد و اگر ترک موالات را
باعث بطلان دانیم لکن اصح این است که تدارک همان جزو و مابعدش کند و احوط
اتمام و اعاده و اگر در وسعت وقت باشد و مسح همه پیشانی و دست بنحوی که عرفاً
گویند همه آنرا مسح نموده کافی است و واجب نیست رسانیدن غبار به همه عضو اگر
چه مسح آن لازم باشد و عضوی که با آن مسح عضو دیگر میکنند لازم نیست که همه اجزا
بمحل مسح برسانیدن و اگر بمحل مسح مانع باشد مثل انگشتر و چرک و نحو آن باید ازاله

نمود

نمود و اگر بر عضوی که مسح میکند جبیره باشد اگر تواند آنرا باید نشست باید بردارد
والا بر روی آن مسح میکند و اگر بعد از آن تیمم صحیح است تواند جبیره را بردارد و احوط
اعاده تیمم است ششم از واجبات تیمم موالات است یعنی بنحوی که بعمل آورد پیاپی
بجا آورد و پس فاصله کمی ضرر ندارد و تیمم فاسد میشود بترک موالات بنا بر احوط
خواه عمداً باشد یا سهواً هفتم از واجبات تیمم آنست که افعال را خود بجا آورد
پس نیابت و وکالت در آن صحیح نیست پس اگر دیگری او را تیمم دهد بی ضرورت
تیممش فاسد است و اگر نتواند خود را تیمم دهد نایب قرار دهد که دیگری او را
تیمم دهد ولکن نیت را باید خود بکند و اگر هر دو نیت بکنند اولی است و اگر بعض افعال را
خود تواند بجا آورد و بعض نتواند آنچه را میتواند بجا آورد و آنچه را نمیتواند
دیگری او را بجا می آورد و در صورت نیابت نایب دست مریض را بر زمین
زند و بدست او را مسح نماید اگر ممکن باشد و الا دست خود را بر زمین میزند و
او را مسح کند و اگر نتواند دست مریض را بمالد و او را با دست خودش مسح میکند
بنا بر اقرب و باید باذن مریض او را تیمم دهد پس اگر باذن کسی او را تیمم دهد
کافی است بعد از آن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره نیز کافی است و در شرط بودن
طهارت محل مسح که پیشانی و پشت دستها است خلاف است اقرب آنست که شرط

جنبیت بلکه اگر نجاست آن سرایت کند بخاک یا دستی که با آن مسح نماید نیز ضرر ندارد
پس دست پاک بودن و خاکی که بدست می‌باشد که با آن مسح میکنند شرط نیست
بنا بر اقوی پس واجب میشود تیمم بجهت نماز واجب و مستحب میشود بجهت دخول در مساجد
و درنگ در آنها حتی مسجد حرام نسبت بجنبی که تیمم کرده باشد بعوض غسل جنابت
یا حیض اگر نتواند غسل کند و هم جنبی جایز میباشد خواندن سوره‌های که سجده واجب
در آنهاست اگر تیمم کرده باشد در حال عدم امکان غسل و هم جنبی مس کتابت
قرآن و جنب و حایض اگر خواهد روزه بگیرند و نتواند غسل بکند باید تیمم کند قبل
از صبح و هر کاری که موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو بجهت آن مستحب است مثل
قراءة قرآن یا زیارة اگر نتواند غسل کند یا وضو سازد تیمم بجهت آن مستحب است و تیمم
ضرر ندارد خاتمه در بیان مطهرات و نجاسات است و در آن دو مقام است مقام
اول در احکام آبهاست بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق آنست
که در عرف آنرا آب گویند بدون قید اضافه و نتوان گفت که آب نیست و اگر آنرا
آب گویند با قید و چیزی باشد که توان گفت آب نیست آنرا آب مضاف گویند
مثل آب انار و نحو آن اما آب مطلق پس جمیع اقسام آن پاک است و پاک کننده
غیر از هم هست که نجاستی از خارج بآن نرسیده که باعث نجاست آن بشود و اگر
نجاستی

با او نجاستی خارجی بآن رسد پس اگر جاری باشد که بقوة از چشمه بیرون می‌آید یا کر
باشد بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه در وقتی نجس میشود که رنگ یا بو یا طعم
آن بسبب ملاقات نجاست متغیر شود و کر هزار و دویست رطل عراقی است که هر رطل صد و
سی درهم است که تقریبا یک مثقال باشد این بحسب وزن است اما بحسب مساحت آن اینست
که آنقدر است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه شبر و نیم باشد و مراد از شبر
شبر مستوی الخلقه است و اگر از آنچه گفتیم قلیل کمتر باشد کر نیست بلکه آب قلیل
گویند او را و آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود اگر غیر آب استنجا و غساله باشد
و اگر آب غساله و استنجا باشد حکمش خواهد آمد و اما آب مضاف اگر از جسمی که
از او بعمل گرفته شده پاک بوده پس آن پاک است اما بمحض ملاقات نجاست نجس
میشود هر چند بسیار باشد و ازاله نجاست نمیکند اگر چه در ضرورت باشد و اگر
او را مخلوط بآب مطلق کنند بنحویکه آب مطلق مضاف نشود ازاله نجاست بلکه
حدث نیز نماید اگر چه رنگش مثلا متغیر شود و در حالیکه آب بقدر طهارت نداشته
باشد و تواند بطریق مذکور خلط نماید واجبست این اما احوط جمع میانه وضو
و تیمم است یا غسل و تیمم و اما سئور بدانکه در سئور حیواناتی که حرام گوشت است
خلاف است بعضی نجس میدانند لکن اقرب طهارت است با کراهت و حیوان نجاست خوار

اگر موضع ملاقات او پاک شد سؤرش مکروه است بلکه سؤر او و وزغ و استر و اسب نیز مکروه است
و اگر ظرف آب پاک با نجس مشتبه شود اجتناب از هر دو واجب است و اگر غیر از آن دو آب
آبی نباشد واجب است تیمم و واجب نیست ریختن آن و اگر چیز پاکی یکی از آن دو آب بخورد
حکم نجاست آن چیز نمیشود و اگر آب مباح مشتبه بغصبی باشد اکثر علما حکم او را نیز مثل
حکم شبهه بنجس میدانند و اگر آب مطلق مشتبه بمضاف باشد باید از هر دو وضو بگیرد
و اگر یکی از آنها بریزد باید جمع نماید میان وضو و تیمم و جایز نیست وضو و غسل بآب
نجس و خوردن آن هم حرام است در حال اختیار و مظنه بنجاست باعث نجاست
نمیشود و اما شهادت دو عادل در آن اشکالی است و آب استنجا پاک است و اجتناب از آن
لازم نیست خواه استنجاء بول باشد یا غایط خواه نجاست از مخرج تعدی کرده باشد
یا نه مگر تعدی فاحش کرده باشد که استنجایش نگویند و اگر نجاستی غیر از بول و غایط از مخرج
بیاید آبی که بجهت شستن آن استعمال میشود مثل آب استنجا نیست بدانکه آنچه گفتیم
در حالی است که آب استنجا رنگ یا بو یا طعم آن متغیر نشده باشد والا نجس است
مگر تغیر قلیلی که لازم آب است که با آن استنجا میشود و نجاستی خارجی نیز باید بآن نرسیده
باشد و اجزاء نجاست نیز باید در آن ظاهر نباشد و بعضی این شرط را نکرده اند و احوط
اشتراط است و ازاله نجاست بآب استنجا میتوان نمود و ازاله حدث با آن اشکال است

احوط عدم

احوط عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شده بنجاست نجس است
و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است و اقرب عدم نجاست بمحض ملاقات است

## مقام دوم در بیان نجاسات است و آن ده است اول شراب دوم و سیم و چهارم

بول و غایط و منی انسان است و غیر آنچه مذکور شد هر چه از قبل و دبر بیرون
آید پاک است و مذی پاک است و نطفه مرغ خانگی پاک است پنجم خون است لکن
نه هر خونی است ششم عرق شتر نجاستخوار است که آنرا جلال گویند و احوط نجاست
عرق هر حیوانی است که نجس خوار باشد و در نجاست عرق جنب از حرام خلاف است
احوط نجاست است و اقرب عدم نجاست است و طهارت عرق جنب بحلال و در آن اشکالی
نیست و در نجاست مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و خرگوش خلاف است و اقرب
طهارت است و قی و چرک و خلطی که از سر یا سینه آید همه پاک است هفتم میت
حیوان و آدمی است بعد از سرد شدن و بعضی بمجرد مردن نجس میدانند و در آن احوط است
و در نجاست شیره انگور بعد از جوشیدن و پیش از رفتن دو ثلث خلاف است
اقرب نجاست است و جوشیدن را تفسیر کرده اند بآنکه سبکی در آن بهم رسد و اگر
و اگر یکی از این دو حاصل شود نه دیگری پاک است و عصیر مویز و شیره خرما نجس نمیشود
هشتم و نهم و دهم سگ و خوک و کافر است و مشهور ازاله نجاست آن واجب میدانند

از جامه و بدن از برای نماز و غیر آن هر چیزیکه شرط طهارت است و آن احوط بلکه
شاید اقوی است و واجب است ازاله خون حیض از برای نماز اگرچه بقدر سر
سوزن باشد و خون قروح و جروح مادامیکه قطع نشده معفو است و بعد از انقطاع
در آن خلاف است و کسیکه فراموش کند در شستن مخرج بول و غایط را با وضو نماز کند
بایستی نمازش اعاده کند و اگر وقت باقی است و الا قضا کند و خونیکه بعد از ذبح باقی
میماند اگر از خود است که صلاحیت بیرون آمدن ندارد و غالبا باقی میماند پاک
بلکه حلال است در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت و خونیکه عادة بایست بریزد و بجهة
نفس بخود کشیدن مثلا مانده باشد جماعتی حکم بنجاست آن کرده اند و جامه که آب
کم شسته شود فشردن ضرور نیست مقصد دوم در نماز است و در آن چند
فصل است فصل اوّل در بیان عدد نمازها است بدانکه نماز بر دو قسم است واجب و سنت
اما واجب هشت نماز است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز
میت و نماز آیات و نماز احتیاط و آنچه واجب شود بنذر و شبه و نماز یومیه در حضر
هفده رکعت است و در سفر یازده رکعت که شش رکعت از نماز چهار رکعتی کم میشود
و سنت است در هر شبانه روز در حضر سی و چهار رکعت نماز و آنرا نوافل یومیه گویند
هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت

بعد از عشا

بعد از عشا و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نافله صبح و تاکید در این نوافل بسیار شده
افضل است خصوصا نماز شب و وتیره را ایستاده کردن خلاف است احوط است
که نشسته بجا آورد بلکه حکم باین دو نیست و نماز وتر را از نماز شفع جدا کرده
و مستحب است قنوت در نماز وتر پیش از رکوع و وظیفه معین ندارد بلکه هر دعا که
خواهد بجهة دین و دنیای خود میکند لکن بهتر است که دعائیکه از ائمه علیهم السلام وارد شده
بخواند و مستحب است در قنوت هفتاد مرتبه استغفار و سیصد مرتبه العفو العفو و دعا کردن
بجهة مؤمنین و اسم بردن ایشان است و اقل چهل نفر را دعا میکند و بدانکه نافله
روز افضل است که باخفات باشد و نافله شب را بجهر و نافله را بدون عذر
نشسته بجا آوردن در آن خلاف است اقوی اینست که جایز است و احوط خلاف آنست
بلکه اقوی اینست که خوابیده به پشت و پهلو نیز جایز است اگرچه قدرت بر قیام
داشته باشد و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط میشود بلکه وتیره نیز بنا بر اقوی و نافله
که در سفر ساقط میشود که نماز در آن قصر میشود و نمازهای سنتی اینها مجموع دو رکعت
بیک سلام است مگر وتر و نماز اعرابی فصل دوم در بیان وقت نماز است
بدانکه نماز یومیه را دو وقت است یکی وقت فضیلت و دیگری وقت اجزا و اگر در وقت
فضیلت نکند بر او گناهی نیست لکن مستحب را ترک کرده و هر نمازیکه وقت معین

بلکه او یقین شده مثل نماز یومیه جایز نیست او را پیش از وقت بجا آورد و هم
چنین بعد از وقت نیز جایز نیست مگر بطریق قضا اگر در شرع ثابت باشد و جزو
نماز نیز حکمش حکم کل است پس کسی که عمداً با علم او پیش از وقت شروع در نماز
کند نمازش باطل است اگرچه بعض آنرا در وقت کند اگرچه این بقیه باشد و اگر اعتقادش
این باشد که وقت داخل شده پس شروع بنماز کند نماز در وقت شده باشد اتفاقاً
پس اگر معلوم است که جایز نبوده براو شروع در نماز و شروع کرد نمازش باطل است
و اگر بلکه شبهه اعتقادش این بوده که جایز است نمازش صحیح است بنا بر اقوی و اگر
کسی پیش از وقت نماز کند بلکه فراموشی نمازش باطل است اگرچه جزو نمازش قبل از
وقت واقع شود بنا بر اقوی خواه فراموش کند که نماز را وقتی است یا فراموش
کند مراعات کردن وقت را و لکن اگر اتفاقاً شروع کرد و جمیع نماز در وقت
واقع شود نمازش صحیح است و اگر از روی جهل قبل از وقت نماز کند یا اجزاء نمازش
قبل از وقت واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل بحکم باشد یعنی نداند که نماز را
وقتی است معین از آن جایز نیست یا جاهل بموضوع باشد یعنی نداند وقت نماز
داخل شده یا نه یا جاهل بتفصیل اوقات نماز باشد یا جاهل حکم نمازش از وقت
باشد و اما اگر جاهل بحکم نمازش بجمیع در وقت واقع شود در صحت نمازش اشکال است

وصحت او قوی است



وصحت او قوی است و اگر عالم بحکم نماز را بجا آورد در حالتیکه شک در دخول وقت داشته
باشد پس معلوم شود که جمیع آن در وقت بوده اگرچه بلکه شبهه اعتقادش این بود که دخول
در نماز جایز است نمازش صحیح است و اگر بامظنه بوقت نماز کند و جمیع آن در خارج
وقت اتفاق افتد نمازش باطل است اگرچه مظنه باشد که شرعاً معتبر باشد و اگر معلوم
شود که ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده اگر ظنش شرعاً
معتبر بوده نمازش صحیح است والا در آن اشکال است و با امکان تحصیل علم عمل بمظنه
نمیتوان نمود بلکه باید تحصیل علم نمود اگر ضرری و حرجی لازم نمی آید و اگر تحصیل علم ممکن
نیست عمل بمظنه میکند و اگر تحصیل علم ممکن نشود مگر تا بتاخیر نماز بقدر معتد به بلکه اگر
با بغباری یا نحو آن اکتفا بمظنه میتوان نمود بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک نکنند و در
قول ثقه در وقت عدالت اشکال است و قول یک عادل که البته معتبر نیست و اذان مؤذنها را
اعتباری نیست خواه ثقه باشد یا نه مگر علم حاصل شود و در جائیکه اعتماد بمظنه میتوان
نمود و اذان ایشان فایده مظنه نماید آن ظن معتبر خواهد بود اگرچه آن مؤذن عادل
نباشد و اعتمادی بخواندن و بال زدن خروسها نیست و اگر کسی کور باشد یا در جائی تاریک
محبوس باشد یا عامی باشد که وقت را نشناسد اگر ایشان را ممکن است تحصیل علم بوقت اگر
چه بتاخیر نماز باشد واجب است تحصیل علم اگر علم ممکن نباشد تحصیل مظنه ممکن است باید

بر خواندن خروس

تحصیل مظنه نمود و اگر هیچیک ممکن نباشد تقلید میکند غیر را و جمعی گفته اند که واجبست که بر آن
موقوف است نماز در دو وقت کردن و تفصیل آنکه علما ذکر کرده اند لازم نیست در قضای
نماز یومیه بلکه هر نمازی که قضای آن لازم است آنرا در هر وقتی میتواند بجا آورد مگر در وقتی
اداء یومیه تنگ شود که درین حال یومیه را باید مقدم داشت بر غیر اگرچه غیر اداء یومیه
باشد مثل نماز آیات پس اگر در اثنای نماز میتی معلوم شود که وقت یومیه ادا تنگ شده آنرا
قطع میکند و شروع بنماز حاضر میکند چنانچه آن جماعتی متعارف شهود و تامل یومیه را نیز وقتهای
معین است پس نافله مغرب وقتش بعد از فراغ نماز مغربست تا سرخی مغربی بطرف شود
و اگر وقت از خارج شود و مکلف مشغول بنافله باشد واجبست قطع آن بنابر اقرب و اگر شک
کند که از وقت بیرون رفته یا نه حکم میکند بباقی بودن آن وقت و بهتره بعد از نماز عشاست
و وقتش تا وقت عشا باقی است و نماز شب اول وقتش نصف شب است پس با عذر تقدیم
بر آن جایز نیست و آخر وقتش صبح صادق باشد و نماز شفع و وتر داخل در نماز شب است و مراد
از نصف شب نصف بین غروب آفتاب و طلوع آفتاب و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا اتمام
نکرده باشد جایز نیست بجا آوردن آن بلکه در اثنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار
رکعت را اتمام کرده باشد اگر سر از سجده برداشته باشد جایز است تمام کردن بر تتمه آن قبل از نماز
صبح و اگر تتمه را بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این افضلست و اگر پیش از نماز تتمه را باید تخفیف بجا آورد

واکتفا

و اکتفا کند بآنچه لازم است پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود یک ذکر میکند و اگر نشسته زودتر تواند
بجا آورد نشسته میکند و آن تتمه را اگر بعد از طلوع صبح و پیش از نماز صبح کرد در آن نیت ادا و قضا نمیکند
و شفع و وتر نیز جزء نماز شبست پس آنرا نیز درین صورت پیش از نماز صبح میتوان کرد فصل چهارم
در لباس مصلیست و در آن چند امر است اول آنکه باید لباس مصلی از جمله میته نباشد پس جایز
نیست نماز در جلد میته خواه از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده باشد و خواه نه بلکه
با خود داشتن آن نیز جایز نیست اگرچه پوشیده باشد پس اگر عمداً در آن نماز کند نمازش
باطل است و اما در صورت سهو اشکال است لکن اقرب این است که اعاده نمیشود مگر آنکه نجس باشد
یا از حیوان غیر ماکول اللحم است که حکم نجس و غیر ماکول اللحم در آن جاری میشود و فرق نیست میان آنکه
آن میته از حیوانی باشد که نفس سائله یعنی خون جهنده داشته باشد یا نه و اگر چیزی از آن در جائی
افتاده باشد و ندانند که تذکیه شرعی بعمل آمده یا نه حکم بعدم آن در کل اشکال است لکن احوط بلکه اقرب
وجوب اجتنابست خواه در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر دوم آنکه باید از جلد حیوان غیر ماکول
اللحم نباشد پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه و دباغی شده باشد و هم چنین جایز نیست
نماز در جلد سمور و کنک و غیر اینها از حیوانات خواه مرغ باشد یا غیر مرغ خواه از حیوانات بری باشد
یا دریایی خواه دباغی شده یا نه خواه ساتر باشد یا نه و هم چنانکه نماز در جلد اینها جایز نیست
و هم چنین جایز نیست نماز در مو و پشم و کرک و پر و استخوان اینها از سایر اجزای حیوان غیر ماکول اللحم

و اگر اجزاء غیر مأکول اللحم مثل بند زیرجامه و قلنسوه و از چیزی که ساتر عورت نشود در تنهائی باشد نیز نماز در آن
جایز نیست بنا بر اقوی و اگر جزء از حیوان غیر مأکول اللحم را با خود داشته باشد لکن نپوشیده باشد در جایز
بودن نماز در آن خلاف است لکن اقوی جواز است و احوط منع است اگرچه یک مو باشد و لکن نماز با فضلات
و اجزاء خود مثل مو و آب دهن و چشم و نحو آن و در آن اشکال نیست بلکه غیر مو از انسان
دیگر هم جایز است اگرچه فرض کنیم که منع کنیم که نماز را در جزء حیوان غیر مأکول و پوستهای ریزه که
از بثورات و اطراف ناخنها در وقت حک شدن می‌ریزد و نحو آن اگر از خود شخص باشد نماز با آنها
می‌توان کرد و اگر از غیر است اقوی و احوط منع است و با شپش و کیک و پشه و مگس و موم و عسل
جایز است و هم چنین بر لباس مشمع لکن در اینجا احوط منع است و نماز با مروارید و صدف ضرر
ندارد و نماز بر روی جلد و پشم و کرک و نحو آن از حیوان غیر مأکول اللحم جایز نیست و اگر شک کند
در جلد و مو و نحو آن که آیا از مأکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند از نماز در آن بنا بر اظهر
پس مثل این نیست که بداند که از غیر مأکول اللحم است و ثابت می‌شود بودن اینکه این جزء حیوان غیر
مأکول اللحم است به شهادت دو عادل و بقول صاحب دست و فروشنده آن و اما به خبر یکه مظنه
از آن بهم رسد اشکال است احتیاط را ترک نکنند و اگر جاهل باشد و نداند که مأکول
اللحم است نه به اجتهاد و نه به تقلید واجب است اجتناب از آن و فرقی نیست میان آنکه عمداً در جزء حیوان
غیر مأکول اللحم است نماز کند یا سهواً یا از روی جهل و فرقی نیست میان افراد های نماز و اینکه گوشت آن

مکروه است

مکروه است نماز در جلد آن ضرر ندارد و نماز در جلد و کرک خز جایز است و در جلد سنجاب
خلاف است اقرب منع است ششم آنکه باید حریر محض نباشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر
در غیر نماز نیز بر ایشان حرام است مگر در حال حرب و ضرورت پس نماز در آن باطل است
اگر عمداً پوشیده باشد اگر از روی سهو یا فراموشی یا جهل اینکه از حریر است نیز نماز کند نماز او باطل
و خنثی نیز حکمش مثل ابریشم است بنا بر اقرب و اگر کسی شک کند که آیا حریر است یا نه احتیاط را ترک
نکند که مسئله محل اشکال است و از برای اطفال و زنان پوشیدن جایز است و نماز در آن و اگر
آن جامه ساتر نباشد مثل بند زیرجامه و عرقچین که ستر عورت نمی‌نماید در صحت نماز در آن
خلاف است اقوی منع است و بنا بر مختار پوشیدن آن مطلقا حرام است و فرش قرار دادن حریر جایز است
و نماز بر آن نیز جایز است و سواری بر آن و با آن و متکا کردن نیز جایز است و لحافی که در
پوشیدن آن مثل لحاف احوط منع است به جهت مردان لکن در غیر نماز جواز هم بعید نیست و اما
حمل و برداشتن ابریشم و حریر جایز است در نماز و غیر آن و جایز است نماز در جامه که در اطراف و دامن
و سر آستینهای آن سجاف کرده باشند بنا بر اظهر و هرچه از سجاف گویند عرفاً جایز است اگر
چه احوط آنست که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد بلکه در سجاف بالاپوش نیز منع نیست
و اگر ابریشم را با غیر مخلوط کند بنحوی که از حریر بودن بیرون رود نماز در آن جایز است هفتم
آنکه جایز نیست مردان را پوشیدن طلا در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر و تکمه

بلکه در غیر نماز نیز جایز نیست و احوط آنست که مرد زینت بطلا ننماید اگرچه بطریقی که غیر پوشیدن باشد
و در حال ضرورت پوشیدن آن جایز است نه در حال حرب و همچنین زرش قرار دادن و بافتن
قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز است و برای طفل پوشیدن آن جایز است منع کردن
ولی او لازم نیست و مطلقا و چیزی که از طلا و نقره باهم میسازند اگر صادق است که نماز در طلا کرده
جایز نیست نماز با او و الا جایز است و همچنین در جامه که با طلا بافته شده یا با طلا نقش شده
و بالجمله حرام است نماز در طلا مطلقا پس طلا با خود داشتن ضرر ندارد و آنچه مذکور شد در حال عمد است
و اما در حال فراموشی یا در حال جهل به مطلق بودن ضرر ندارد و همچنین اگر غصبی باشد پس اگر
جامه که پوشیده و قابل ستر عورت هست غصبی باشد نمازش باطل است خواه ساتر قرار داده
باشد یا نه و چیزی که قابل ستر عورت نباشد و مکرر نبود و نخواندن پس اگر نماز کردن در آن لازم
ندارد تصرف را زیاده از پوشیدن و رد کردن از آن بصاحبش یا قائم مقام صاحبش لازم ندارد
بجا آوردن نوع از منافیات نماز را پس نماز در آن باطل نیست و اگر نماز در آن باعث
تصرف زیادتی میشود نمازش باطل است و اگر باعث تصرف زیاد نشود اما رد کردن بصاحبش
مثلا منافی با نماز است حکم بفساد نماز خالی از قوت نیست و حکم فرغصبی که با خود داشته باشد و نپوشیده
باشد نیز چنین است و سایر عبادات از قبیل وضو و روزه که لازم ندارد تصرف در مغصوب را
و رد کردن بصاحبش منافات ندارد با آن عبادت پس آن عبادت صحیح است و اگر لازم دارد

تصرف

تصرف در آن از عبادت باطل است بنابر اقوی و اگر رد کردن بصاحبش منافی آن عبادت
باشد حکم بفساد خالی از قوت نیست و آنچه مذکور شد در حالتی است که علم بغصبیت داشته باشد
و اگر نه نمازش صحیح است و اگر عمدا نماز در جامه غصبی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل
علم مسئله کرده نمازش باطل است و همچنین باطل است نماز در آن لکن نداند که باعث بطلان
نماز میشود و چیزی را که خریده به بیع فاسد یا اجاره کرده باجاره فاسده پس اگر علم بفساد
آن نداشته نماز در آن صحیح است والله اعلم و بایع و مشتری بفساد و اگر میداند راضی است بایع
که او نماز کند با جامه او اگرچه میداند بیع باطل است پس نماز در آن صحیح والله صحت در کمال
اشکال است و اگر اذن دهد مالک پوشیدن جامه را نماز در آن نیز صحیح است مگر آنکه منع
کند از نماز و مستحب است نماز در نعل عربی و مکروه است نماز با کفش و در جامه سیاه مگر
در عمامه و چکمه و در جامه سرخ و بعضی هر رنگ سیر را مثل آن میدانند و ملحق میشود این باب
در ستر عورت **مقصد چهارم** در بیان ستر عورت است و واجب است پوشیدن تمام
عورت در حال نماز و شرط صحت نماز است و هتک آن باعث بطلان نماز میشود خواه ناظر
کننده در آن باشد یا نه حتی در نماز مستحب بنابر اقوی خواه جمیع اجزا را ترک کند پوشیدنش را
یا بعضی اجزاء عورت مرد قبل و دبر و بیضتین است و زیاده پوشیدنش واجب نیست و اگر
در بین نماز عورتش مکشوف شود و مطلع شود تا بعد از نماز یا اینکه در میان مطلع شود و پوشیدن

انزا در صحت نمازش خلاف است اقوی نیست که صحیح است و اگر در بین نماز مطلع شود و بپوشد
نمازش باطل است و اگر فراموش کند ستر عورت را و با این نماز کند نمازش صحیح است و واجب است
پوشیدن عورت است از چهار جانب پس اگر از پیش یا پس پیدا باشد و دیده شود آنرا بپوشد
و اما از زیر نیز پوشیده باید بنا بر تحقیق آنکه اگر در کنار بامی یا مکان بلندی نماز کند و عورت
که از پایین اگر کسی خواهد میتواند عورت او را ببیند پس واجب است پوشیدن آن از جانب
زیر بنا بر اقوی و احوط و اگر بر زمین نماز کنند و کسی قریب به پای او نه خوابیده باشد
بنحوی که تواند عورت او را ببیند پس از جانب زیر پوشیدنش ضرور نیست و اگر جامه اش
سوراخی باشد محاذی عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند با دست بنحوی که منافی نماز نباشد
نباید و ستر بجامه حاصل آید نمازش صحیح است و اگر با دست آن سوراخ بپوشاند که ستر
بدست حاصل آید در صحت نمازش اشکال است و صحت اقوی است و چون ستر عورت واجب است
پس باید تحصیل نماید ساتر را و اگر نداشته باشد اگر چه بخریدن یا به اجاره کردن باشد اگر
چه زیاده از اجرتش باشد مادامیکه ضرری حاصل نشود و جامه که رنگ بدن بنماید به آن
نمیشود و اما پوشیدن حجم عورت واجب نیست و اگر سیاهی و شبحی از زیر جامه پیدا باشد در آن
اشکال است احوط پوشیدن آنست نیز و ستر عورت صحیح است با جامه که بافته شده از پنبه
و کتان و ابریشم و کرک و موی حیوان حلال گوشت یا آنکه بافته شده باشد از حریر یا یکی از اینها بنحوی که



انرا حریر نگویند و کثیر گویند فقط که بزنان درست حیوان حلال گوشت و ستر با آنها در همه حال
جایز است بلکه به علف و برگ درختها و درخت نیز جایز است حتی در غیر ضرورت بنا بر اصح لکن
احوط اجتناب است در غیر ضرورت بلکه جایز است ستر به هر چیزیکه ستر به آن توان کرد و انرا
ساتر گویند حتی مثل بوریا و چوب و نحو آن مثل پنبه و پشم و کرک نبافته و غیره بلکه
هیچ قسم آنرا ساتر نباشد نماز را ایستاده کند با ایما و ایما بچشم کافی نیست بلکه باید
ایما به سر نماید مگر آنکه ایما به سر نشود پس ایما بچشم متعین است بنا بر احوط و در ایما بجهت
سجود سر را پایین تر میآورد بنا بر احوط لکن مساوی ایما در رکوع نیز جایز نیست بنا بر اقرب
و واجب نیست در ایما خم کردن پشت و گذاردن دستها و انگشتها بر موضع سجود در حال
سجود و بلند کردن چیزی که سجده بر آن کند مثل مریض لازم نیست بنا بر اقرب و لکن احوط است
و ایستاده لازم نیست نشستن بجهت سجود و هم چنین نشسته را لازم نیست ایستادن
بجهت رکوع و ایستاده اگر نشستن باعث کشف عورت نشود و وجوب نشستن بجهت تشهد
و سلام بعید نیست فصل پنجم در مکان مصلی است حرام و باطل است نماز در مکان
غصبی اگر از روی عمد و اختیار باشد خواه غاصب باشد و خواه غیر او از هر که اذن شرعی
در تصرف آن ندارد و هر مکانیکه حرام است تصرف در آن بنحویکه شامل نماز نیز باشد حکم
آن حکم غصب است مثل زیر سقف و خیمه غصبی اگر هوا مغصوب نباشد نماز صحیح است لکن احوط

اجتناب است و اگر بچسباند بدن را بدیوار غصبی در بین نماز لکن نه بطریق اعتماد نمازش صحیح است
و اگر در میان متنها و زانوی او فرش غصبی باشد باعث بطلان نماز نمیشود و نماز در مال
مشترک بی اذن شریک جایز نیست و مکانیکه خریده یا باجاره گرفته به بیع و اجاره فاسده نماز
در آن باطل است مگر علم داشته باشد برضای مالک در خارج با قطع نظر از آن عقد
و این در صورت علم ببطلان بودن آن عقد است و فرقی نیست در مکان غصبی میان آنکه
زمین غصبی باشد یا فرش و نماز در حریم مجهول المالک که باید از آن حفظ نمود باطل است و صحراها
و باغستانها نهایتیکه با اذن مالک در آنها نماز میتوان کرد بعد از غصب شدن نمیتوان کرد
و با جاییکه منفعت او با آن منتقل شده باجاره یا عاریه یا نحو آن نماز در آن میتوان کرد
اگرچه مالک آن دیگری است و اگر منفعت را منتقل بدیگری کرد باجاره نماز در آن جایز
نیست حتی که مالک بدون اذن مستاجر و اگر مالک اذن دهد نماز در مکان غصبی میتوان
نمود حتی غاصب را اگر مالک ملک کسی را اذن داد لکن میداند که مالک در باطن
اکراه دارد نماز نمیتوان نمود و همچنین اگر مظنه بعدم رضای باطنی داشته باشد در صورت
شک نیز احوط اجتناب است و هر جاییکه علم برضای مالک داشته باشد نماز میتوان کرد اگر
چه آن علم بقراین و حدت حاصل شود و اگر اذن فحوی باشد مثل اینکه بخصوص نماز نداده اما
اذن دهد او را که مدتی در این مکان بماند یا اینکه او را برسم مهمانی در مکان جا دهد
پس اگر

پس اگر علم بهم رسد برضا اشکال نیست و اگر علم واقعی نباشد اما از کلام او فهمیده شود بطریق اولی
نیز اشکال نیست و الا جایز نیست اگرچه مظنه داشته باشد لکن از لفظ او فهمیده نشده باشد و اگر قراین
شواهد حال بر آید که اگر صاحب منزل عالم بحال جماعت بود و اعتقاد او را میدانست و کیفیت
نمازش را میدانست راضی نبود بنماز کردن او پس در این حال نماز را نمیتوان نمود و جاهاییکه دست نهاده
ملک دیگران است اگر میداند که مالک آنها کراهت ندارد و نماز کردن در آنها را بقراین احوال پس نماز در آنها
جایز است اگرچه علم برضا نداشته باشد خواه مالک آنها مومن باشد یا کافر یا مخالف خواه مالک
آنها موقوف باشد یا نه خواه در سعت وقت باشد یا نه بلکه جمیع تصرفاتیکه اذن مالک در آن مقرر است
مثل نماز مباح شده و در حکم آنها میباشد هر مکانیکه اذن در دخول آن میباشد بوجه مخصوص
مثل حمامها و کاروانسراها و آسیابها و اگر از قراین مظنه بعدم کراهت مالک داشته باشد یا شک
در کراهت و رضا داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادت بآنها جاری شده
ضرر ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط را ترک نه نماید خصوصا در صورت شک این در صحراها املاک نیست
و اما صحراها و نحو آن با مظنه بعدم کراهت مالک یا شک نماز و سایر تصرفات هیچ یک
جایز نیست پس در مثل صحراها علم بکراهت نداشتن مالک فایده ندارد و بدون اینها تصرفات
جایز نه بخلاف صحراها و بستانها که بعلم بکراهت یا مظنه بآن تصرف جایز نیست و الا جایز است
و اگر بعد از نماز عالم باشد بغصبیت مکان نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت فراموش

کرد نماز کردن نمازش صحیح است و اگر نمیداند که حرام است در ملک غصبی پس اگر مقصر بوده در اخذ مسئله
نمازش باطل است و اگر بداند حرام است لکن نداند باعث بطلان است نیز نمازش باطل است و اگر میدانسته
حکم مسئله را فراموش کرده حکمش مثل حکم جاهل است و کسیکه در مکان غصبی محبوس باشد یا بیرون
رفتن از آن خوف ضرری بر خود دارد نمازش در آن مکان صحیح است و احوط تأخیر وقت تا آخر
وقت و مشتبه بغصبی اگر محصور باشد باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین فصل کلام در محل سجده.

## فصل هشتم

در بیان چیزیکه سجده بر آن جایز است بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه غیر زمین
روئیده باشد اگرچه آن معادن زمین باشد پس جایز نیست سجده بر پشم و کرک و پوست
و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و سنگ و غیر اینها از معادن و هر چه از اسم ارض بیرون رفته
باشد بسبب سوختن و نحو آن و هم چنین جایز نیست بر جزو از بدن و مومیایی و قیر و لکن اولی
زمین اگرچه از زمین جدا شود و آنرا زمین نگویند سجده بر آن جایز است و هم چنین بر گل سنگ
اگر معدنی نباشد جایز است و بر آجر و سفال اقوی عدم جواز است و غیر مشتبه را در محل سجده
لازم نیست که بر چیزی بگذارد که سجده بر آن تواند کرد و جمع مساجد را ضرور نیست که بر آنچه
صحیح است سجده بر آن گذارد بلکه آن قدریکه پیشانی قرار گیرد و متمکن شود کافی است و اگر
عمداً پیشانی را بر غیر آنچه صحیح است سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند نمازش باطل است
و اگر شک کند در چیزی که آیا صحیح است سجده بر آن یا نه سجده بر آن صحیح نیست و اگر شک کند

که آیا

که آیا پاک است یا نه پاک است و سجده بر گل جایز نیست و بر آنچه از زمین روئیده جایز است
اگر خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پس اگر بر سبزی تازه خورده شود یا پوشیده
شود ضرر ندارد و اگر از بلاد خوردنی یا پوشیدنی باشد در همه بلاد سجده بر آن باید
بنا بر احوط و اقوی شرط نیست که اهل آن بلد که متعارف است در میان ایشان اهل اسلام
و نزدیک باهل اسلام نیز شرط نیست و اگر در بیشتر بلاد متعارف باشد و در بعض بلاد نادره
متعارف شد در آن اشکال است و منع از سجده خالی از قوه نیست و اگر چیزیرا در بعض احوال
بخورند و بعض از احوال نخورند مثل انگور در آن حالیکه ماکول است سجده بر آن جایز نیست
و در حالت دیگر جایز است و چیزیکه موقوف است بپوشیدن آن و بافتن و خوردنش بر نرم کردن
و پختن مثلاً سجده بر آن جایز نیست پس سجده بر پنبه و کتان در هیچ حالت جایز نیست
و سجده بر جو و گندم قبل از آرد شدن جایز نیست بنا بر اقوی و جایز است بر سجاده
که از برگ خرما یا علف دیگر و نحو آن بافته باشند اگرچه با ریسمان بافته باشند و بر کاه
بقدریکه معتبر است از محل سجده بر آن علف قرار گیرد و سجده بر خاکستر جایز نیست
و بر ذغال اشکال است و واجب است تحصیل آنچه سجده بر آن جایز است اگرچه بعوض باشد
اگر آن عوض مقدور باشد و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته باشند اگر بنحوی باشد
که عرفاً بگویند که سجده بر کاغذ کرده پس بر غالب مکان سجده جایز میباشد اگرچه مداد آن

از اموریست که سجده بر آن جایز نیست و اگر مداد از تقیه کل باشد اشکال نیست و محل سجده
باید ملک او باشد یا در حکم ملک پس صحیح مواضع سجده و اما مباشد پس محل آن پاک نیز باید
بقدریکه معتبر است در سجده پس سجده بر نجس جایز نیست اگرچه تعدی نکند و سایر اعضای سجده
شرط نیست طهارت محل آنها پس جایز است که اعضا را بر چیزی نجس بگذارد و اگر اعضای تر باشد
و اگر موضع نجس مشتبه شود اگر محصور است هر قدر را که احتمال نجاست میدهد باید اجتناب
از آن نماید و اگر موضع غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و در معرفت محصور و غیر محصور
رجوع بعرف میشود و اگر فرود آید از جوی یک باید که تری بموضع آن مواضع که مشتبه بنجس شده
برسد اگر بجمیع آن موضع رسیده نجس است والا پاک است و اگر در محل سجده که باعتقاد
پاک بودن آن و بعد معلوم شد که نجس بوده اقوی صحت نماز است و هم چنین در سایر مواضع
و آنچه گفتیم که جایز نیست سجده بر غیر زمین و آنچه از آن روئیده در حال اختیار است
اما در ضرورت پس جایز است بغیر آن و آنچه باعث ضرورت میشود چند چیز است
یکی تقیه است و شرط نیست عدم امکان فرار از آن و در حال تقیه مخیر است میان
آنچه بر آن سجده جایز نیست لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است و دیگر گرمای شدید
و سرمای شدید که نتوان سجده بر زمین کرد پس جایز است سجده بر جامه و کف دست
و بغیر از این جایز نیست بنا بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در این حال

هرجای

هرجای از جامه که خواهد سجده میکند و دیگر سایر عذرها است از هر عذری که سجده
بر زمین و آنچه از آن روئیده است باعث عسر و حرج یا ضرری شود مثل اینکه در تاریکی
نماز کند و خوف که زمین عقرب داشته باشد اگر سر بر زمین بگذارد و خوف باشد که نقش
سقوط تکلیف باشد بلکه اگر از مطلق سجده کردن ترسد ایما میکند ایما بنزدیک
سجده حقیقی بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه از آن روئیده یافت نشود و نتواند
تحصیل نماید اگرچه ببذل مالی باشد پس سجده بر غیر آن میکند و در این حال ضرورت
آنچه نزدیکتر بزمین و آنچه از آن روئیده باشد مقدم دارد و بر چیزی که از آن
دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز طرفی مهر او در ابر دارد و ممکن نشود تحصیل آنچه
سجده بر آن جایز است مگر بفعل منافی پس اگر در وقت تنگ نباشد و اگر نماز را
از سر گیرد وقت نماز فوت میشود پس باید نماز را اتمام و سجده بر هر چه باشد میکند
لکن آنچه را اقرب باشد بآنچه سجده صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معدنیات را
مثلا مقدم بر حریر و پوست میدارد بنا بر احوط بلکه حکم آن دو در منتهی و اگر
در وسعت وقت باشد نماز را اتمام میکند بنحوی که گذشت و اعاده میکند آنرا بنا بر احوط
و اکتفا بنماز اول نمیتوان نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع نماید بنا بر اقرب
و هم چنین است حکم کسی که بدرد سر باعث شود که در زمین نماز مضطر شود فصل هفتم

در بیان واجبات نماز است و آن هفده چیز است اول تکبیرة الاحرام است و آن از ارکان
نماز است و اخلال بآن عمداً و سهواً باعث بطلان نماز است و صورت آن اینست
که بگوید الله اکبر و تغییر صورت آن جایز نیست بهر نحوی از تغییر باشد پس بدل کردن
کلمه از آن بکلمه دیگر جایز نیست و تقدیم اکبر بر الله نیز جایز نیست و زیاده کردن حرفی
یا کم کردن آن نیز جایز نیست و فاصله آوردن میان دو کلمه جایز نیست و سکوت
میان دو کلمه جایز نیست و بعضی گفته اند که فاصله کمی که آنرا بحسب عادت فصل و جدا کردن
نگویند ضرر ندارد و با قدرت ترجمه آن کفایت نمیکند و اگر گنگ باشد که هیچ آن تکبیر را نتواند
گفت باید زبان را حرکت دهد بنابر احوط و بدست یا انگشت اشاره کند و بدل قصد کند
تا آن را بآن معنی که قصد کند که آنچه را ایما میآورد دعای خداست و اگر میتواند
چیزی از تکبیر را بگوید باید بگوید بنابر آنچه تصریح کرده اند بعضی علما و واجب است قیام
در حال تکبیر پس اگر در حال برخاستن قبل از قیام شروع بآن نماید مجزی نیست
و بلند کردن دستها در وقت تکبیر واجب نیست بلکه مستحب است و احوط عدم ترک است
و اکثر بر آنند که مستحب است که ابتدای بلند کردن دست ابتدای تکبیر بوده باشد و انتهای
آن انتهای آن و شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام سنت است و اولی اینست که میتواند همه را
پیش از تکبیر بگوید و همه را بعد از آن یا بعضی را پیش و بعضی را بعد نیز میتواند گفت دوم

قیام است

قیام است و بدانکه در وجوب قیام در حال نیت خلاف است و بنابر آنکه نیت را از دو عمل بدانیم
درین نمی درین خلاف است زیرا که بنابر این محال نیست در حال قیام واقع شود چون
تکبیر را باید لابد در حال قیام بگوید چنانچه تصریح کرده اند جمعی و قیام در حال قرائت
واجب است و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی و آیا قیام که پیش مستحبات قبل
از قرائت و دعای قرائت اگر بجا آورده شود لازم است پس در اینجا بدست قیام را نمیتوانند
برهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است و آن احوط بلکه عدم جواز خالی
سزاوار نیست و قیام در حال قنوت مستحب دانسته اند بعضی و آن احوط است
و قیام متصل برکوع از ارکان نماز است چنانچه جمعی آنرا تصریح کرده اند و مراد
از قیام متصل برکوع آن جزو آخر قیام است که از آن شروع بپا آوردن رکوع میکنند
و قیام عبارتست از راست شدن است بنحوی که مهرهای پشت راست شود پس اگر نمیتواند
تمام مشغول شود اگرچه ببعد رکوع برسد و هم چنین میل بطرفی راست باید بنحوی که
نگویند راست ایستاده جایز نیست و اما سر ته انداختن ضرر ندارد و اگرچه افضل
ترک آن است و واجب است قرار و ثبات در حال قیام در حال اختیار و واجب است
استقلال در حال قیام یعنی تکیه نداده باشد بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد
مشهور واجب است که بر هر دو پا ایستاده باشد لکن اگر گاهی بدنرا بر یک پا اندازد

ضرر ندارد اگرچه احوط ترک است و جایز نیست که دراز کردن پاها بنحوی که از حد قیام
بیرون رود و اگر نتواند که مستقل بدون تکیه بایستد لکن اگر بعضی را بدون تکیه
تواند بجا آورد باید بجا آورد و اگر با تکیه نیز نتواند ایستاده خم شود قیام را بجا آورد و اگر
نشسته نماز میکند و اگر نشسته نیز نتواند خوابیده نماز میکند پس بجانب راست
و اگر نتواند بر جانب چپ و اگر نتواند بر جانب پشت میخوابد و اگر به پهلو خوابیده
باید رو بقبله باشد نه بروی تکیه روی دیدن احتیاطا باید بقبله باشد و در حالی که
خوابیده نماز میکند اگر رکوع و سجود را نتواند بجا آورد ایما میکند و اگر تواند سر را
بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذارد و از برای سجود میگذارد و با ایما نیز احوط بلکه
دور نیست که اقوی باشد و در حال قیام مستحب است که قدمها را از هم جدا کند بقدر
سه انگشت یا یک وجب است برای مردان و قول بوجوب ضعیف است و زنها پاها را
جمع میکنند مستحب است تسبیح قراءت است و این واجب است و رکن نیست بنا بر اقوی پس
ترک آن سهواً نماز را باطل نمیکند اگرچه در همه رکعتها ترک کند و واجب است قراءت
حمد در نمازهای واجبی و اما نماز سنتی موقوف است بآن یا نه اقوی اینست که باطله
بوده بلکه جمیع نوافل بدون آن صحیح نیست مگر نمازی که از شرع رسیده باشد که قراءت
حمد در آن ضرور نیست و اقوی اینست که واجب است خواندن سوره تمام در نمازهای

واجبی

واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجب است قراءت حمد بتمامه و اخلال بحرفی از آن جایز نیست
و بسم الله جزو حمد و هر سوره میباشد مگر سوره برائة پس ترک آن جایز نیست
اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر باشد و واجب است در قراءت مراعات اعراب یعنی
حرکات و سکنات حروف را بهمان نحوی که رسیده بجا آورد پس اگر اخلال آن
کند باعث بطلان میگردد و اگر بدون اینکه مخارج حروف را تعلیم میکرده میداند
اجمالا که حروف را بجای خود میگوید چنانچه در اکثر حروف بالطبع کافی خواهد
شد تعلیم مخارج بخصوصه ضرور نیست و الا واجب است تعلم آن و مراد از علم در این
مقام اعم از ظن است پس مظنه ادای حروف از مخارج نیز کافی است لکن احوط
اینست که مظنه که از اهل خبره بهم رسیده باشد و بغیر آن اکتفا بمظنه خالی از قوه
نیست و تشدید را واجب است مراعاة آن و مد متصل را بعضی واجب میدانند و آن
احوط است لکن در حکم بوجوب اشکال است و ادغام صغیر را بعضی واجب میدانند
و آن احوط است و لکن وجوب معلوم نیست و آن ادغامی است که نون ساکنه
و تنوین بیکی از حروف یرملون رسد که ادغام شود مثل لم یکن له و وقف بسکون
و وصل بحرکه را بعضی واجب میدانند و در وجوب آن اشکال است لکن احوط است
و بعضی همزه وصل را لازم میدانند اند اقتضی و همزه قطع را ذکرش بلکه هر جا

و علم نحو و صرف واجب شمرده اند و واجب میدانند و در آن اشکال است بلی احوط
میباشد و بعضی مراعات صفات حروف را که قراء سبعه گفته اند واجب میدانند
و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه را که واجب از واجبات است مثل ادای حروف از مخرج
مثلاً موقوف است بر آن باشد و ترجمه قرائت کافی است بلکه باید بلغت
عرب باشد بلکه جمیع ذکرهای واجب را باید بعربی ادا نماید و اما قنوت اقوی آنست
که بغیر عربی نیز جایز است بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوة
پس بغیر ذکر در آنها و در سایر ذکرهای سنتی ضرر ندارد و لکن احوط ترک است در ترک
دعا بغیر عربی نیز موافق احتیاط و در نیست و واجب است حمد را بهمان ترتیبی که هست
بخواند بلکه جایز نیست که کلمات آنرا از هم جدا نماید مثل اینکه کسی عدد حرفرا
بشمارد و واجب است موالات در قرائت پس اگر در میان آن چیز دیگر بخوانند
قرائتش فاسد میشود و ترک موالات سهواً باعث بطلان نماز نمیشود بلکه قرائت را
نیز باطل نمیکند بنا بر اقرب و لکن اقوی اینست که اگر یک کلمه یا دو کلمه اگر چیز را در میان
قرائت بخواند موالات فوت نمیشود پس رد سلام و حمد کردن در وقت عطسه
کردن و نحو آن ضرر ندارد دعا و امثال آنکه نظم قرائت باقی است و تکرار کلمه یا آیه
بجهت اصلاح ضرر ندارد و از برای غیر اصلاح احوط ترک تکرار است اگر چه اقوی
جواز است

جواز است و اگر خواهد تکرار کند کلمه را بجهت اصلاح آن و آن کلمه در میان یا آخر آیه
باشد میتوان آن [illegible] آیه بگیرد و همان کلمه و ما بعد آنرا نیز میتواند تکرار کند
مگر اینکه بنظم قرائت بر هم خورد پس باید بنحوی تکرار کند که نظم قرائت ضرر نرسد
و اگر ساکت شود در میان قرائت آن قدری که او را قاری نگویند قرائتش
فاسد میشود و نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت را اعاده کرده
نماز را تمام کند و نماز را نیز اعاده نماید و اگر سهواً سکوت طویلی بعمل آورد که
در حکم بقصد قرائت اشکال است و جایز است قرائت حمد و سوره بهر یک از قرائت
از قراء سبعه میباشد ضرور نیست بلکه جایز است اعتماد بقرائتها مذکوره که لغت
بهمه آنها داشته باشد و معلوم نیست از قرآن است پس در نماز میتوان خواند آنها را
و واجب است جهر در نماز صبح و در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا و اخفات
در ظهر و عصر بر مردان و در سایر ذکرها مخیرند و در رکعتهای آخر باید با خفات
بخواند خواه تسبیح بخوانند خواه حمد و اقل خفت آنست که خودش بشنود
و اقل جهر آنست که غیره بشنود با صوت و بلند خواندن که تا افراط جایز
نیست و بر زنان واجب نیست جهر در جایی که بر مردان واجب است بلکه
اقوی اینست که مخیرند میان جهر و اخفات اگر اجنبی صدای ایشانرا

نشنود و اما در حق اخفات احوط اینست که بلند نخوانند و مستحب است جهر به بسم الله در نمازهای
اخفاتیه و در رکعتهای آخر از همه نمازها اگر حمد بخواند از برای امام و منفرد احوط اخفات است
و قضای نمازهای یومیه در جهر و اخفات مثل ادای آنهاست و اگر جهر و اخفات
از روی جهل ترک کند نمازش صحیح است و اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد و اعاده
آنچه که در آن مراعات جهر و اخفات نکرده ضرور نیست و جایز نیست خواندن
سوره هائیکه سجده واجبه در آنها هست در نماز واجب یومیه چهارم از واجبات
رکوع است در هر رکعتی یک مرتبه مگر نماز آیات که هر رکعتی پنج رکوع دارد و رکوع رکن است
پس اگر ترک کرده و داخل سجود شد نمازش باطل است اگرچه سهواً باشد در هر
رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات رکن است و واجب است خم
شدن بنحوی که کف دستها بسر زانو برسد و رسیدن سرهای انگشتان بسر زانوها
کافی نیست بنابر اقوی و احوط اینست که آنقدر خم شود که مجموع کف دستها یا غالب
آن بسر زانوها برسد و کسیکه بسیار دستش بلند است یا کوتاه است یا دست
ندارد رجوع بمستوی الخلقه مینماید و اگر بقدر واجب نتواند خم شود آنقدریکه
میتواند خم شود و اگر بتکیه دادن میتواند خم شود تکیه میدهد و اگر اصلا نتواند
خم شود بسر اشاره میکند و اگر نتواند بچشم و کسیکه منحنی باشد و قدش خمیده باشد

مثل

مثل کسیکه در رکوع رفته بجهت رکوع بیشتر خم میشود و الاقوی تا حدی که ممکن باشد بکند بنا
بر اقوی مگر اینکه اگر زیاده تر خم شود از حد رکوع بیرون رود و اگر نتواند بجهت
خمیده بحد رکوع رسیده است باید به نیت رکوع بکند در حال قیام باید بکند و در این
حال خم شدن بحد رکوع جایز است و واجب است در رکوع ذکر کردن و احوط
اختیار تسبیح است و الاقوی مطلق ذکر کردن اقوی است اگرچه مشتمل بر ثنای
خدا باشد و واجب نیست که اگر ذکر غیر تسبیح اختیار کرد بقدر سبحان الله
باشد سبحان ربی العظیم و بحمده یا الاقوی به تسبیح مطلق یا لزوم سه تسبیح در آن
حق است و احتیاط را ترک ننماید و اولی مراعات احتیاط سبحان ربی
العظیم و بحمده و سبحان الله هم باشد و بعد از آن سبحان الله و بعد از آن
اختیار تسبیح است بر غیر و واجب است که مجموع ذکر واجب را در وقتی بگوید که
بحد رکوع رسیده باشد و مستحب است گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده و زیاده
بر یک مرتبه از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا زیاده تر و زیاده بر هفت مرتبه را
ندیده ام که کسی حکم باستحباب آن نماید و مستحب است گذاردن دستها بر زانوها
در حال رکوع و واجب است سر برداشتن از رکوع و طمأنینه بعد از آنکه راست
ایستاده باشد بقدریکه گویند قرار گرفته و طمأنینه را بجا آورده و بعضی از علما

رکن شمرده اند و بعد از رکوع گفتن سمع الله لمن حمده و اگر ماموم باشد حمد می‌کند
و قول اینکه حمد تنها بر او مستحب است نیکوست پنجم از واجبات نماز سجود است و در آن
هفت چیز واجب است اول آنکه هفت موضع را بر زمین گذارد و آن پیشانی
و کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاهاست و مسمی در همه کافی است حتی در پیشانی
و در دستها باید باطن آنها بر زمین گذاشته شود و در انگشتان پا لازم نیست که
سر آنها را بر زمین گذارد بلکه اگر بدن یک آن ظاهر و باطن نهد بس است
دوم آنکه پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بر آن جایز است چنانچه بعضی گفته اند
سیم آنکه موضع پیشانی بلندتر از محل ایستادن او زیاده از یک خشت نباشد
اما بقدر یک خشت چنانچه جمعی گفته اند چهار انگشت مضموم است فرقی میان
زمین سراشیب و غیر آن نیست و اما گود بودن مثل بلند بودن است یا نه
احوط اول است و اقوی اینست که مثل آن نیست و اگر بتقدیم بلند بودن آن
جایز باشد و اگر پیشانی بر موضع بلندی آمده باید آنرا کشند تا موضعی که جایز است
و برداشتن جایز نیست و همچنین اگر پیشانی واقع شود بر چیزیکه سجده بر آن
جایز نیست چهارم ذکر است و حکم آن همان است که در رکوع گذشت پنجم
طمانینه است بقدر ذکر واجب و باید ذکر را در حال اطمینان بجا آورد ششم

سر برداشتن

سر برداشتن از سجده اول است هفتم طمانینه است در میان دو سجده و مسمی در آن
کافی است و بعضی از علما هر یک از طمانینه در سجده و سر برداشتن از آن و طمانینه
در میان دو سجده را رکن میدانند و معظم علما انها را رکن نمیدانند لکن هر دو سجده را
با هم رکن میدانند پس کسی که هر دو سجده را با هم ترک کند نمازش باطل است اگر
چه از روی سهو شده در هر رکعتی که باشد و بعضی ترک آنرا در دو رکعت آخر باعث فساد
نمیدانند اگر سهواً باشد و قول اول اقوی است و یک سجده رکن نیست پس ترک
آن سهواً باعث بطلان نمیشود بنا بر اقوی لکن ترک آن عمداً یا از روی جهل اگر مقصر
باشد باعث بطلان میشود و واجب است در سجود شکم را از زمین جدا کند پس اگر
دست و پا را دراز کند و سر و شکم را بر زمین گذارد مجزی نیست و مستحب است تکبیر
گفتن پیش از سجده در حالتی که ایستاده بلکه در حال فرود آمدن بسجده نیز میتوان
گفت اگرچه اول افضل است و مستحب است بلند کردن دستها در حال تکبیر و همچنین
مستحب است تکبیر بعد از سر برداشتن از سجده اول و قبل از سجده دوم و بعد از آن
نیز و همه اینها در حالی است که نشسته باشد و در بین سر برداشتن و سر فرود بردن
و بعضی تصریح بجواز گفتن آن کرده اند و مستحب است که موضع سجود مساوی ایستادن
باشد و بعضی گفته اند مستحب است سایر مواضع سجود نیز بمکان آنها مساوی باشد

و مستحب است گذاردن دماغ بر خاک در حال سجود بر چیزی که سجده بر آن جایز است
دور نیست که توان اکتفا نمود و این شرط صحت نماز نیست و سنت است دعا بجهة
دین و دنیا در سجود و طمانینه بعد از سجده دوم واجب نیست لکن مستحب است و مستحب است
که در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و احوط آنست که لفظ اقعد را
بعد از لفظ الله نگوید و لکن در جواز گفتن خالی از قوة نیست و در وقت برخاستن
دستها را از زمین گذارد که اول زانوها را از زمین بردارد و مستحب است تورک در حال
نشستن و چیزی که بر آن سجده میکند اگر ضرورتی مثل تقیه و غیر آن نبود میتواند آنرا
بردارد و بجهة سجده میگذارد و اما بدون ضرورت احوط ترک آنست و عمل است و اگر
کرد صحت نمازش شاید اقرب باشد و اگر پیشانی بر زمین رسید بر داشته شد به اختیار
اگر بر سید اول [illegible] که سجده کرده باید دو مرتبه سجده نماید بگذارد
پیشانی بر زمین و باید ساکن اعضا در حال سجده بر موضع سجود باشد پس اگر بر پنبه
و یا پشم مثلا سجده کند باید دست مثلا گذارد و باید قوت کند تا ساکن اعضا
بر آن موضع قرار گیرد لکن مبالغه زیاد ضرور نیست بعد از گذاردن اعضا
بر زمین بقصد سجده میتواند آنرا بردارد و باز بگذارد و غیر از پیشانی لکن
در وقت ذکر باید بر زمین باشد و اگر عضوی را بر زمین گذارد بقصد سجده

اینها را

اینها را فورا بر زمین بنا بر احوط لکن عدم وجوب غور آیه اقوال است ششم از واجبات
نماز تشهد است در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و اخلال به آن
نماز را باطل میکند اگر عمدا باشد خواه در نماز فریضه باشد یا سنتی و اخلال به آن سهوا
باعث بطلان نمیشود پس آن رکن نیست و واجبات آن هفت است اول نشستن است
بقدر تشهد واجب با صلوة دوم طمانینه است بقدر آن پس اگر شروع به تشهد کند در وقت
سر برداشتن از سجده یا تشهد را اتمام نکرده شروع به برخاستن کند چنانکه اکثر عوام
میکنند پس اکتفا به این تشهد کند نمازش باطل است بی اشکال بلکه اگر تدارک کند نیز خالی از
درست نشسته تشهد را از سر گیرد و اگر چیزی برای رجوع برخاستن بگوید دو مرتبه بنشیند
و تمام کند در صحت نماز اشکال است اقرب فساد است و آنچه گفتیم در صورتیست که از روی
عمد باشد و در تشهد نماز نشستن شرط صحت آن است اگر نشسته بجا آورد تشهد آنرا و اما
شرطیت نشستن در دیگر جاهای تشهد نیز احوط اولی است سیم و چهارم شهادتین است
و صورت آن اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و تغییر باین صورت جایز نیست بنا بر احوط و اقرب پس وحده لا شریک له را
از اول و عبده را از دوم نمیتوان انداخت بلکه واو را نیز نباید انداخت و یا به
هیچ وجه از تغییر جایز نیست پنجم و ششم صلوة فرستادن بر محمد و آل محمد است و احوط

امنیت که باین صورت ادا کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد ولکن اقوی اینست که واجب نیست که
باین هیئت باشد و صلّ الله علی محمد و آله و نحو آن نیز جایز است و بدانکه صلوات بر محمد و آل
او مستحب است در همه احوال و ثواب عظیم بآن مترتب میشود و در جمیع احوال نماز جایز است
اگر مخل بواجبی نباشد و در رکوع و سجود بخصوص مستحب است و لفظ علی را قبل از آل
میتوان آورد و بعضی واجب میدانند در وقتیکه اسم پیغمبر صلعم را که برده شود یا ذکر آنکه
و اقوی عدم وجوب است هفتم ترتیب است باین طریق که اول شهادت بتوحید را
ذکر کند پس شهادت برسالت را پس صلوات بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر و بعضی موالات را
نیز واجب دانسته اند و آن احوط است اما اقوی عدم وجوب است و مستحب است نشستن در حال
تشهد بطریق تورک و آنرا چنانچه بعضی تفسیر کرده اند اینست که ران چپ را بر زمین
گذارد و جایز است دعا در تشهد از برای دین و دنیا و مستحب است گذاردن دستها را
بر رانها با انگشتان منضم هشتم از واجبات نماز سلام است و قول باستحباب آن
ضعیف است و آن از اجزاء واجبه نماز است و بعضی از اجزاء واجبه نماز است و بعضی
از اجزاء نماز میدانند و آن ضعیف است پس ترکش باعث بطلان نماز است اگر
عمداً باشد و اما سهواً در آن اشکال است و مراعات احتیاط اولی است و نماز با علم
نیز صحتش موقوف است بر سلام و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته واجب نیست

۱۹

بلکه مستحب است چه در نماز واجب و چه در نماز مستحب و مخیر است میان دو صیغه با هم و اگر
نیستند بلکه هر یک را که بگوید واجب را بجا آورده و هر دو را با هم میتوان گفت و هر کدام را
که پیش گفت آن واجب میباشد و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را اختیار نماید
از برای بیرون رفتن از نماز آن واجب شده و جایز نیست تغییر صورت آن به نحوی که گذشت
و اما اگر السلام علیکم اختیار کرد احوط اینست که و رحمة الله و برکاته را نیز اضافه نماید از ذکر
از باب جواز ترک است لکن السلام علیکم را جایز نیست تغییر آن و نیت خروج آن
نماز ضرور نیست در وقت سلام گفتن و واجب است در سلام نشستن بهیئتی که در تشهد
تنبیه — مستحب بود نشستن و اگر نداند هیئت واجبه سلام را باید تعلیم بگیرد بدانکه
اگر مؤمنی مصلی سلام کند واجب است بر او رد سلام و جواب دادن و اشاره کردن
بسر و نحو آن کافی نیست و اگر بیکی از این چهار صیغه سلام کند که السلام علیکم و سلام علیکم
و السلام علیک و سلام علیک جواب را بهمان نحو که سلام کرده باید رد نماید و بصورت
دیگر جواب نمیتوان داد و در السلام علیکم را سلام علیکم مثلاً نمیتوان جواب داد
و همچنین عکس آن نیز را اقرب و در جواب قصد قرآن کردن ضرور نیست و اگر
سلام کند باین نحو که علیکم السلام یا علیک السلام اقرب اینست که در جواب واجب نیست
لکن احوط اینست که بهمان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر مصلی چنین سلام کند که سلامٌ علیک

با سلام الله علیک رد جواب واجب نیست لکن رد بقصد دعا احوط است و اما اگر بگوید
سلام وجوب رد بعید نیست و اگر سلام کند بجهتی که حروف یا اعراب آن را غلط بگوید
وجوب رد بعید نیست و احوط آنست که جواب را بهمان صیغه که سلام کرده بگوید اما
بطریق صحیح و اگر یکی از اهل ذمه بر مصلی سلام کند جواب بر اند و اقوی در رد آنکه
باید جواب را بهمان طریقه که سلام کرده بگوید یا اینکه در غیر نماز علیک جواب بس است و
در نماز نیز چنین است و باید چنین جواب داد اشکال است اقوی آنست که مخیر است
و علیکم گفتن احوط است و سلام کردن بر کسیکه در نماز است جایز است لکن در استحباب
و کراهت آن حرف است و واجب است شنوانیدن جواب بکسیکه سلام کرده خواه در نماز خواه
در غیر نماز و اگر رد سلام و شنوانیدن آن موقوف به باطل کردن نماز باشد در وجوب رد سلام
با قطع نماز و سقوط جواب اشکال است و هم چنین در جائیکه شنوانیدن موقوف بفریاد کردن
باشد نیز اشکال است و اگر بقسمی کند که سلام که سلام را بچه از صیغها که باید بمثل همان
جواب داد و مشتبه شود احوط آنست که آن چند صیغه که احتمال میدهد همه را بگوید رد
جواب بقصد دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر مشغول گردد گناه کرده
و ضرری ندارد و اگر عمدا ترک کند جواب را اقرب آنست که نمازش باطل نمیشود خواه
در زمانیکه جواب را بایست بگوید بقرائتی یا نحو آن مشغول شده باشد یا نه لکن احوط اتمام
نماز

نماز و اعاده یا قضا است اما معصیت کرده است و اگر طفل ممیز بر مصلی سلام کند
جوابش واجب است بنا بر اظهر و غیر ممیز جوابش واجب نیست و سلام در غیر نماز بر غیر
مستحب است و هر صیغه که در نماز جوابش واجب بود در غیر نماز نیز واجب است و کفایی واجب
نیست بمثل سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم میتوان گفت و علیکم السلام
بلکه از بعضی بر میآید که علیکم یا علیک را واجب است رد و احوط این است که علیک بی واو
در جواب بگوید و علیکم السلام نیک جواب در وقت مفارقت کردن از یکدیگر
سلام کردن سنت نیست اما جوابش واجب نیست و مساوی بودن سلام فقیر و غنی
واجب نیست و اگر در نماز عطسه کند مستحب است حمد کردن بلکه اگر دیگری عطسه کند
نیز مستحب است او را حمد کردن و اگر مؤمنی عطسه کند نیز مستحب است او را تسمیه کردن
یا اینکه بگوید یرحمک الله و اگر او عطسه کند و دیگری او را تسمیه کرد مستحب است او را رد
کردن بدعا بلکه احوط آنست که ترک ننماید و لکن بقصد دعا نه بقصد رد کردن و اگر
کسی آب بخورد کسی بگوید هنیئا لک جواب واجب نیست لکن احوط است و اگر کسی تحیه بگوید
بکسی که در نماز است صبحک الله بالخیر و نحو آن از دعاها و تحیتها که در میان مردم متعارف
است رد جواب واجب نیست لکن احوط است که بقصد دعا آن لفظ که گفته رد نماید
در غیر نماز نیز رد آنها واجب نیست        بدانکه تعقیب نماز مستحب است و ادعیه

وادآب و اذکار آن در کتب ادعیه مذکورست و مستحبست سجده شکر بعد از نماز
واجبی و سنتی و احوط آنست که بقصد شکر خدا او بلکه توفیق بر ادای نماز بجا آورد
و لکن این قصد شرط نیست بنابر اقوی و بهتر اینست که سجدهٔ شکر نماز منوب را بعد از
نماز نافله بجا آورد و لکن قبل از آن نیز جایزست و امّا غیر منوب را بعد از نافله بجا آورد
پس سجده را مستحبست در آخر تعقیبات قرار دهد و سجدهٔ شکر مستحبست نزد تجدد
شدن نعمتی و دفع شدن بلا و در جواز سجده بجهة تقرب بخدا ابتدا بدون سبب اشکالست
هم چنین در رکوع و سجدهٔ شکر تکبیر و تشهد و سلام نیست و استقبال قبله و ستر
عورت و گذاردن پیشانی بر چیزیکه سجدهٔ نماز بر آن جایزست نه سجدهٔ شکر
شرط نیست و سایر مواضع سجود را واجب نیست بر زمین گذارد و دوستست اشکم
و سینه خود را بر زمین بچسباند و ذراعها را از زمین پهن کند و در جواز سجدهٔ شکر
بیک سجده خلافست احوط آنست که آنرا بیکی اکتفا نکند اگرچه اقوی جواز
اکتفا بیکی است و مستحبست مابین دو سجده دو طرف پیشانی یا هر دو طرف رو را بر زمین
بمالد و بگذاردن بر زمین نیز اکتفا میشود و دعا و ذکر در سجدهٔ شکر سنتست و لا اقل
سه مرتبه شکر گفتنست و دعای آن در کتب ادعیه مذکورست و ملحق میشود باین مقام کلام
در سجدهٔ قرآن بدانکه واجب میشود سجده بر کسیکه آیه سجده را بخواند یا گوش دهد

و آن

و آن در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرء و اگر بشنود و لکن گوش
بآن ندهد در وجوب سجده خلافست احوط وجوبست و لکن عدم وجوب خالی از قوه
نیست اما در مستحبات آن خلافست و غیر از چهار موضع مشهور یازده موضع است و سجده
سنتست بر خواننده و شنونده و گوش دهنده و فرقی نیست در وجوب سجده میان
آنکه عمداً بخواند و گوش دهد یا سهواً و این سجده را از تکبیر و تشهد و سلام نیست
بلکه غیر مشروع است بلکه تکبیر بجهة آن حرامست چنانچه حدیثی بر آن دلالت دارد
و بعد از سر برداشتن از آن تکبیر سنتست و در این سجده شرط نیست استقبال قبله
و ستر عورت و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و غسل و شرط نیست در آن
سجده بر چیزیکه جایزست سجدهٔ نماز بر آن و بالجمله همینکه گویند سجده کرد کافی است
و اگر بطریق متعارف باشد پس کیفیت معین ندارد و دعا و ذکر در آن واجب نیست
با مستحبست که بگوید لا اله الا الله تا آخر و بغیر این نیز وارد شده و عقیب بجهة تکبیرات
و سجده فقدوت فوریست و تأخیر آن جایز نیست و اگر تأخیر انداخت ساقط
نمیشود و هم چنین سجده های مستحبه اگر تأخیر انداخت بعد از خواندن بجا آورد قضا و ادا
نمیکند و واجب است در سجدهٔ قرآن نیت از سجده قبل از گذاردن پیشانی بر زمین و تکرار است
خواندن قرآن و اند اختی آیه سجده و مکرر میشود سجده بتکرار خواندن آیه سجده لکن

اگر در یک مجلس مکرر خوانده و سجده نکرده و بعد که خواست سجده کند در وجوب تکرار او اشکال
اشکال است و لکن احوط تکرار است و در حین نشود سجده مگر بعد از اتمام آیه سجده و در تعیین
آیاتی که سجده در آنها واجب است متعقب میباشد رجوع بقرآنهای متداول معتبر کردن لابدیست
فصل دوم در بیان مبطلات نماز است و آن هشت چیز است اول هر چیزیست که طهارت را
میشکند اگر چه سهواً باشد و لکن این نماز میت را باطل نمیکند بنا بر اقرب دوم گریه
کردن برای امور دنیا است خواه عمداً باشد و خواه سهواً خواه با آواز بلند باشد یا نه خواه
باختیار باشد یا بی اختیار و اگر گریه بجهة رفتن مال کرید دنیا است و همچنین گریه بجهة رفتن
دوستی یا مردن او بلی اگر مشتمل بر تضرع باشد بطریقیکه معتبر است در نیت که اگر
از گریه بر امور دنیا ندانیم و اگر گریه خوف خدا ضرر ندارد و اگر چه با آواز باشد و گریه
برسید الشهدا ع اگر از برای خدا باشد باطل نمیکند نماز را و فرقی نیست میان نمازها
در این حکم حتی نماز میت و نماز نافله نیز باطل میشود بگریه سیم فعل کثیر است
و ظاهر این است که آن عبارة است از آنکه کاری بکند که او را در عرف نماز کن نگویند
و فرقی نیست در این میان نماز نافله و فریضه و بعضی فرق گذارده اند و آن ضعیف است
و شرط است در فعل کثیر که نماز را باطل میکند اینکه بالفعل حقیقة گویند او را نماز کن
نیست پس اگر کار را مرتکب شود در جمیع نماز اگر چه همه مثلاً یک مرتبه بیا یا ورد فعل

کثیر شود

کثیر بود و او را از نماز کننده بودن بیرون میبرد و لکن چون متفرق است و از نماز کننده
بیرون نمیبرد ضرر ندارد و اگر یک کاری بکند که او را نماز کن نگویند نماز او باطل میشود
اگر چه فعل کثیر نگویند آنرا مثل رقصیدن فحش و چون در فعل کثیریکه نماز را باطل میکند
شرط دانستیم بطریقی باشد که شخص از نماز کننده بودن بیرون برد پس هر کاریکه چنین
نیست ضرر ندارد اگر چه افعال نماز باشد مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش
و پشه و مگس و جمیع موذیات و دفع آنها ضرر ندارد و از بعضی بر می‌آید وجوب دفع شپش
و احوط مراعات این است بلکه حکم بآن بعید نیست مادامیکه مستلزم بطلان نماز
نباشد و هم چنین ضرر ندارد شمردن رکعات یا تسبیحات با انگشت یا تسبیح مثلاً و گوش
آن و جامه پوشیدن یا کندن و فرو شستن و دست بسته زدن بجهة حاجتی یا دست
بدیوار زدن مثلاً بجهة بیدار کردن کسی و دماغ پاک کردن و خلط از دهن انداختن
اگر دو حرف از آن ظاهر نشود لکن هر دو مکروه است و بالجمله هر فعلیکه او را از نماز کننده
بیرون نبرد ضرر نیست و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بیرون برد او را از نماز بنحویکه
که نماز کننده است نگویند نمازش باطل میشود اگر عمداً باشد و اما اگر سهواً باشد یا بجهة
فراموشی باشد پس اگر محو صورت نماز نشده نماز صحیح است و اگر صورت نماز را محو کرده
پس اگر بعد از اینکه متذکر شود نماز را اتمام کند صادق است که نماز کرده صحة نماز خالی از قوة

نیست اگر چه احتیاط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست که نماز کرده نماز باطل است
بی اشکال و اگر مضطر شود بفعل کثیر حکمش حکم صورت سهو است بنا بر اقوی و اگر فعل کثیر
از اجزاء نماز باشد مثل بسیار طول دادن قنوت یا رکوع و سجود مثلاً پس اگر محو صورت
نماز نمی شود ضرر ندارد و اگر فرض کنیم که محو صورت نماز شود احوط ترک است پس اگر
بسیار طویل پس اگر آنقدر طول کشیده که نماز کننده اش نمیگویند نمازش باطل است
و در صورت سهو احوط اتمام و اعاده است لکن صحت نماز در این حال خالی از قوت نیست
چهارم تکلم و حرف زدن است اگر عمداً باشد و سهواً باطل نمیکند و فرقی میان نمازها
نیست حتی نماز نافله و نماز میت و اگر سخن گفتن واجب شود در نماز بجهت تقیه و خوف
مثلاً نماز باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است و جاهل بحکم نیز نمازش باطل شود
بسخن گفتن اگر چه مقصر نباشد و اشاره کنگ و زبان حرکت دادن او نماز را
باطل نمیکند اگر چه کلمه فهمانیدن غیر باشد و بعضی گفته اند که اگر سلام بگوید عمداً نمازش
باطل است و اقرب این نیست مگر بقصد دعا کند و صادق باشد که دعا است و بقصد رفتن از
نماز نکند نماز باطل نیست اگر چه بلفظ السلام علیکم باشد و اگر بقصد دعا باشد
احوط ترک است اگر چه بقصد زیارت باشد مثل السلام علی المرسلین که در قنوت گوید
و اما تنحنح و ناله کردن و صدای حیوان دادن پس اگر حرفی در آن نمی شود و حرفی از آن
ظاهر میکردد

ظاهر میکردد و باطل میکند نماز را اگر چه عمداً باشد و اگر دو حرف مهمل از آن ظاهر شود
آنرا کلام گویند و علم با آن داشته قبل از گفتن نمازش باطل است اگر کلام بی معنی را
بجهت غلط بودن دانیم و آن خواه آید و اگر کلام مشی نگویند نماز را باطل نمیکند و اگر شک
کند که آیا کلام است یا نه احوط اتمام نماز و اعاده آن است و اما صنعی یا گریه کردن در موضع
سجود و نخوان و آه کشیدن لکن از خوف خدا باشد اگر چیزی از آن منتظم نشود که آنرا
دعا گویند پس حکمش حکم تنحنح است و اگر با چیزی است که آنرا دعا میگویند ضرر ندارد و بدانکه
خواندن قرآن در نماز جایز است و آن کلام باطل کننده نیست اگر بقصد قربت باشد
اگر چه تنبیه بر چیزی نیز قصد کرده باشد و اگر مقصود تنبیه چیزی باشد بدون قصد قربت
در صحت نمازش خلاف است لکن اگر از نظم قرآن بیرون نرفته حکم بصحت میشود
و اگر بیرون رفته مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است و لکن اگر بگوید ادخلوها
بسلام آمنین نماز را باطل نمیکند چون از نظم قرآن بیرون نرفته لکن احوط نیست
که ترک کند خواندن قرآن را بدون قصد قربت و اگر کلماتی که در قرآن است بنظمی که
در قرآن است نخواند یا ابراهیم سلام نمازش باطل میشود اگر چه هر دو کلمه در قرآن است
و جایز است ذکر خدا در نماز و آن کلام باطل کننده نیست و جایز است بتنبیه غیر بذکر خدا اگر بقصد
قربت باشد بلکه اگر بدون قصد قربت باشد بتنبیه غیر بذکر خدا نیز جایز است لکن احوط منع و اعاده

آن نماز نیست و مراد از ذکر خدا هر چیزیست که آنرا در عرف ذکر خدا گویند و شهادت
وحدانیت خدا و برسالت پیغمبر صلعم و ولایت حضرت امیر المؤمنین هم ذکر است و ذکر
صفتهای خدا مثلا ذکر نیست بنا بر اقرب و لا حول و لا قوة الا بالله ذکر خداست و هر چه
شک کنی که آیا ذکر است یا نه احوط اجتناب است از آن در نماز و در ذکر و قرآن که در نماز جایز دانستیم
شرط نیست که لحن ننماید و اعراب آنرا مثلا غلط نگوید هم چنانکه ذکر و قرآن در
نماز جایز است همچنین دعا کردن نیز در آن جایز است بزبان عربی هر امر مباحی از امور
دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود از آن تهنیه غیر باشد بر مطلب نیز جایز است لکن خلاف
احتیاط است و دعائیکه طلب امر حرام باشد جایز نیست و نماز را باطل میکند بنا بر اظهر
و مراد از دعا هر چیزیست که آنرا در عرف دعا گویند اگر چه مشتمل باشد بر امور چند
که طلب چیزی در آن نباشد مثل اینکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت
از نفس و شیطان بخدا کند و دعائیکه شروع کرد واجب نیست تمام کردن آن
و اگر نسخه دعا مختلف باشد جایز است خواندن همه نسخها و هم چنین اگر قرائة قرآن
در کلمه مختلف باشد مثل مالک یوم الدین و ملک یوم الدین هر دو را میتوان خواند
اگر موالات با وجهی دیگر نرسد و لیکن در نماز جواب کسی جایز نیست اگر چه آنکس مادر
باشد بدانکه تکلم بیک حرف بی معنی مبطل نماز نیست و بیک حرف با معنی که قصد معنی آن
نماید

نماید مثل قِ که معنی آن اینست که نگاه دار نماز را باطل میکند و اگر معنی آنرا
قصد نکند حکمش مثل حکم یک حرف بی معنی است و اگر عمدا قصد دو حرفی را که معنی ندارد
حکم بعدم بطلان نمیتوان نمود و دو حرف بی معنی یا بیشتر اگر عمدا تکلم بآن کند نمازش
باطل است و بالجمله هر چه صادق باشد کلام و تکلم در عرف حقیقة اگر عمدا باشد نماز را
باطل میکند پس اشاره کردن و نوشتن و بخاطر گذرانیدن باعث بطلان نمیشود
مگر بحد فعل کثیر برسد و اگر گمان کرد که نمازش تمام شد و عمدا تکلم کرد پس معلوم
شد که غلط کرده نمازش باطل نمیشود بنا بر اظهر اگر منافی دیگر بعمل نیامده باشد
و لکن باید این گمان کافی باشد که شرعا اعتبار به آن باشد یعنی اگر ظنی مظنه که کرد
که از نماز بیرون رفته است و شرعا معتبر است پس تکلم کرد مثل اینکه شک کرد در دو
و چهار و مظنه کرد که چهار است پس تمام کرد و تکلم کرد پس یقین کرد که سه بوده
نمازش صحیح است والا حکمش محتاج بتامل است و اگر جزم داشت که از نماز بیرون
رفته و تکلم کرد پس خطا معلوم شد نمازش صحیح است و باین تکلم نماز باطل نمیشود
اینها همه در صورتیست که بسبب تکلم از نماز یکی بودن بیرون نرود و الا نمازش
باطل است پنجم از مبطلات نماز گذاشتن دست بر روی دست چنانچه اهل غیر مذهب
که باشد حتی نماز میت و نماز نافله یومیه و غیر یومیه خواه جهر باشد خواه اخفاتی

یا خشتی یا چوبی باشد یا بسته خواه بی حائل باشد یا بحائل خواه بر بالای ناف گذارد
یا بر پایین ناف خواه کف را بر روی کف گذارد یا کف را بر روی دست گذارد
خواه باعتقاد مشروعی بودن آن بگذارد یا نه بلی اگر بجهة ضرورت گذارد مثل اینکه
دفع اذیتی از آن خواهد نماید جایز است و نمازش صحیح است و اگر جزو از انگشت را بر
دست گذارد یا اینکه بگذارد دست را فورا بر دارد اقوی اینست که نماز باطل
نمیشود لکن احوط است و اما گذاردن دست بر روی دست چپ در حال رکوع
یا تشهد یا گذاردن یکدست بر پشتم یا گذاردن کف بر کف پس اقوی جواز است و هم
چنین باطل نمیشود نماز اگر دست بر روی دست گذارد سهوا بنابر اقوی مانند اینکه
گذاردن دست راست بر دست چپ حرام و مفسد است و هم چنین است عکس آن بنا
بر اقوی و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود جایز است و نماز را باطل میکند و ضرور
نیست که علم بضرر داشته باشد بلکه مظنه باشد کافی است و همینکه مظنه بضرر یا علم برسد
واجب میشود لکن اگر با تقیه ترک کرد باطل نمیشود و اگر احتمال ضعیفی بضرر داشته
باشد جایز نیست نماز باطل شود و اگر تواند فرار کند از تقیه تا در نماز یا در
مکان خلوت کردن ضرور نیست بلی بلکه نسبت اینان میتواند نماز کند و اگر در اثنای
نماز تقیه برطرف شود واجب است که دست را بردارد و مستحب است که دستها را رها کند

در بیان نماز

در بیان نماز ششم از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است بتمام بدن خواه
پشت بقبله برسد یا بجانب راست یا چپ قبله بگرداند خود را اگر چه بحد مشرق
یا مغرب نرسد و یا بجهة منحرف شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر نماز واجبی باشد
اما نماز مستحب در آن خلاف است اقوی اینست که باطل نمیشود بجهة انحراف از قبله
و اگر روی تنها را از قبله بگرداند و بحدی نرسد که تواند پشت سر خود را ببیند و بگویند
که پشت از قبله رو گردانیده در صحت نمازش خلاف و اشکال است اقوی اینست که باطل
نمیشود اما احتیاط را ترک ننماید و فرقی نیست میان آنکه رویش بجانب مشرق یا مغرب
شده باشد یا نه و اگر بروی تنها التفات کند بنحوی که گویند التفات کرده به پشت نمازش
باطل است و التفات بچشم ضرر ندارد اما مکروه است و گذشتن انسان یا حیوان
از پیش روی نماز را باطل نمیکند هفتم قهقهه است هشتم خوردن و آشامیدن است
عمدا اگر بسر حد فعل کثیر برسد و اگر قلیل باشد بنحوی که دلالت کند بر اینکه
رو از نماز گردانیده باعث بطلان نمیشود بنابر اظهر و اگر سهوا باشد اگر قلیل
باشد ضرر ندارد و اما اگر کثیر باشد پس اگر بنحوی است که گویند نماز نمیکند نمازش
باطل است و اگر صورت نماز را محو نکرده نمازش باطل نیست و چیزیکه در بیخ دندانها مانده
فرو بردن آن ضرر ندارد مگر آنکه بسر حد فعل کثیر برسد و جایز است خوردن آب در نماز

مسئله اگر اراده روزه داشتن داشته باشد در آن روز و روبقبله تشنه باشد و خوف
آن باشد که صبح طلوع کند و آب در پیش روی او باشد و لازم نداشته باشد از منافیات
نماز چیزی را غیر خوردن آب بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته باشد و خوف طلوع صبح
نیز نداشته باشد و آب در پیش روی او باشد نیز جایز است بنا بر اقرب و آیا شرط که آب
خوردن بسر حد فعل کثیر نرسد یا آنکه آن فعل کثیر در این نماز ضرر ندارد و احوط اول است و بعض
[illegible] را ملحق بوتر کرده اند و آن اقرب است لیکن خلاف احوط است و مکروه است نماز کردن
در حالیکه بول یا غایط یا خواب یا باد بر او غالب شود و تا حد انداز د ضرر ندارد و دفع
آنها را لکن باعث بطلان نماز نمی شود و اگر در اثنای نماز یکی از اینها واقع شود واجب است
صبر کردن تا نماز تمام شود مگر آنکه ضرر داشته باشد یا خایف شود پس جایز است در این حال
قطع نماز اگر خوف بیرون رفتن وقت ندارد و در حالت کسالت و خواب آلوده بودن
نماز کردن باعث بطلان نماز نمیشود اما مکروه است مگر آنکه باعث بر ترک جزئی یا شرطی
شود پس نماز باطل میشود و نماز در جگه تنگ او را بر ترک آن است و مکروه است نماز مو کش
گره کرده باشد یعنی در میان سر خود جمع کرده گره زده باشد بعضی تفاسیر دیگر کرده اند
اثر او زنان را ضرر ندارد و اگر در این نماز در غش خون آید و به بدن یا جامه اش برسد
پس اگر کمتر از درهم بغلی باشد ضرر ندارد و اگر بقدر درهم یا بیشتر باشد پس اگر بدون

فعل کثیر

فعل کثیر بتواند آن جامه را بیندازد و زمان انداختن کمتر از زمان شستن است
باید جامه را بیندازد و اگر نتوان انداخت یا آنکه توان انداخت لکن زمان شستن
کمتر از زمان انداختن است واجب است آنرا بشوید و نماز را تمام کند بشرطها آنکه منافی
نماز بعمل نیاید و اگر لازم می آید در منافی را مثل رسیدن خون نماز را باطل میشود اگر
کنه که آیا لازم می آید فعل کثیر یا نه بنابر ابطال میگذارد و آیا شرط است در شستن
که جای دیگر غیر از موضع نجس را نجس نشود یا نه و در صورتیکه این علاوه در وقت شستن نجس
میشود ضرر نداشته باشد و شستن جامه اگر ممکن شود در این نماز فوری است بنا بر اقرب
لکن باید قبل از سلام بشوید و آیا خون جزء مانع حکمش حکم خون دماغ است یا نه در آن
اشکال است احوط شستن و تمام کردن و اعاده است و بدانکه حرام است قطع کردن
نماز واجب بدون عذر حتی نماز جنازه و جایز است قطع بجهت حفظ مال محترم که خوف
تلف شدن آن داشته باشد و بجهت تلف آن متضرر شود بلکه بعضی نفی ابا کرده اند که
واجب است در این حال و اگر مال کمی باشد که بتلف شدن ضرر لازم نیاید قطع جایز
نیست و اگر مال امانتی در پیش او باشد و حفظ آن موقوف بقطع نماز باشد
قطع جایز بلکه واجب است و اگر مال غیر امانت نزد او باشد در جواز قطع بجهت حفظ آن
اشکال است خصوصا اگر مال مومن نباشد و بجهت حفظ نفس محترم نیز جایز است

و بجهت حفظ او از ضرر نیز بعضی جایز میدانند و جایز است قطع نماز بجهت نگاه داشتن
قرض داری که میترسد از دور رکند اگر رفتن او متعذر شود و با عدم ضرر نیز جایز
نیست بنابر اظهر و بجهت رفع حدث که نگاه داشتن آن موجب ضرر باشد بلکه
هر جایی که بقطع نکردن نماز خوف ضرری داشته باشد قطع جایز است و اگر ضرر
لازم نیاید بخود و صاحب بقطع عبث جایز نمیشود و بجهت دفع ضرر از مؤمن عادل
قطع جایز است و اگر امر بمعروف و نهی از منکر موقوف بقطع نماز باشد قطع نماز
جایز بلکه واجب است و اگر در حمام یا مکان غصبی بجهت فراموشی شروع بنماز کرد و در بین
نماز بیادش آمد واجب است قطع بنابر اظهر و اگر واجب شد قطع نماز در جایی که قطع
نکند نمازش صحیح است بنابر اقوی و در جایی که میخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن
واجب نیست بنابر اجود اگرچه بعضی آنرا واجب دانسته اند فصل سیم در نماز آیات است
و در آن دو مقام است مقام اول در اسباب آنست بدانکه نماز آیات
واجب میشود بچند چیز اول و دوم گرفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آفتاب گیرد
و خواه بعضی آن و اگر گرفتن آنها بجهت حائل شدن ستاره باشد نماز واجب نیست
بنابر اقوی لکن احوط است مگر باعث خوف شده نماز واجب است و اگر نه واجب نیست
و ثابت میشود گرفتن آفتاب و ماه بدیدن و علم بهم رسانیدن و ثبوت آنها بشهادت

دو عادل

دو عادل خالی از قوت نیست و بخبر یک عادل و شیاع ظنی ثابت نمیشود لکن احوط است
و اگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت
آفتاب مثلا میگیرد و عمل بقول ایشان واجب نیست قضا واجب نیست و اگر
بگیرد آفتاب مثلا و زیر ابری رود یا غروب کند نماز واجب نمیباشد تا معلوم شود
که منخسف شده و اگر در وقت نماز فریضه آفتاب بگیرد اگر یکی از اینها وقتش تنگ
باشد باید آنرا مقدم داشت و اگر هر دو وقتش تنگ باشد نماز یومیه را مقدم
میدارد و در این حال قضا میکند نماز کسوف را و اگر تأخیر در نماز آیات کرده
بود تا وقت هر دو تنگ شده بلکه اگر قرص گرفته باید قضا کند آنرا اگرچه تساهل
نکرده باشد و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را خواهد میتواند
کرد لکن احوط تقدیم نماز یومیه است مسئله نماز زلزله است بجهت آنکه در عرف گویند
زلزله شد پس بمحض حرکت کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله صادق نباشد
مگر آنکه خوف حاصل شود پس بجهت خوف واجب میشود و وقت آن مدة عمر است
و شرط نیست طول کشیدن آن بقدر نماز بخلاف نماز خسوف و کسوف که اگر
بقدر نمازی که باقل واجب مشتمل است طول نکشد نماز بر او نیست نه ادا و نه قضا
اگرچه یک رکعت طول بکشد لکن احوط عدم ترک است و نماز زلزله را هر وقت که میکند

بنیّة ادا و قضا نمیکند و اقوی اینست که فوری نیست و با فوات آن جایز است چهارم
خوفهای آسمانی است مثل بادهای عظیم سیاه و زرد و سرخ اگر باعث خوف شود
و بدون خوف واجب نیست نماز او و با خوف نماز واجب است اگرچه سیاه و سرخ
و زرد نباشد مثل ظلمت و تاریکی و صاعقهٔ عظیم و سرخی و زردی شدید و آتشی
از آسمان یا زمین حادث شود و باعث خوف شود نماز واجب میشود بنا بر اقوی
و اما آیات و آثاری که از آیات رحمت است مثل باران عظیم موجب نماز
نیست اگرچه بر خلاف عادت باشد و اموری که باعث خوف میشود باید بنحوی باشد
که خوف بر بیشتر مردم حاصل شود پس در این حال نماز بر همه کس واجب میشود
حتی کسیکه نترسیده و اگر خوف بر بعض مستولی شود بر هیچ کس نماز واجب نیست
حتی آنکه خوف بر او غالب شده و مراد از خوف بیشتر مردم آن است که بنحوی
باشد که اگر مردم مطلع بشوند بیشتر ایشان میترسیدند و باید علم حاصل شود
بخوف معظم مردم و مظنه کافی نیست و تفحص کردن با آنکه خوف بر اکثر
غالب شده و یا نه واجب نیست و نماز بجهة خوف دزد و درنده واجب نمیشود و در بادها
اگر خوف خرابی عمارت و غرق کشتی و نحو آن باشد موجب نماز نمیشود بلکه باید خوف
نزول عذاب و غضب الهی باشد تا نماز واجب شود و نماز خوف نیز وقتش ما دام التغیر است

و فوری نیست

و فوری نیست و بنیّة ادا و قضا و در کار نیست و اگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد
و نماز نکنند قضا واجب است خواه عمداً ترک کرده باشند یا بجهة فراموشی یا بجهة مطلع
نشدن بآن و بشهادت دو عادل ثابت میشود نه بیکی و نه بشهری که علم از آن
بهم نرسد و اگر بعض قرص بگیرد و مطلع نشود تا وقت بگذرد قضای آن واجب نیست و اگر
عالم شود بآن و بجهة فراموشی یا خواب یا عمداً قضا نکرده باشد لازم است و اگر
آیتی از آیات واقع شود و مطلع شود نماز نکند تا زمان بگذرد ساقط نمیشود اگرچه
فراموش کرده باشد و اگر مطلع نشود اقوی سقوط و احوط عدم سقوط است
مقام دوم در بیان کیفیت نماز آیات است بدانکه آن دو رکعت است و در هر رکعتی
پنج رکوع و دو سجود واجب است و در هر رکوع و سجود آن واجب است ذکر و طمأنینه
و غیر اینها و در هر رکعتی قرائتی واجب است و تشهد و سلامی نیز در آخر آن است
مثل نماز دیگر و صورت آن بنحوی که اکمل است اینست که نیة کرده تکبیر را
میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد از سر برداشتن از رکوع حمد و سوره
میخواند و قنوت میخواند و برکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آورد و پس
بسجود میرود و دو سجده میکند و مثل رکعت اول بجا میآورد و پس سجود و تشهد و سلام بجا آورد
و مستحب است تکبیر بعد از هر رکوع مگر پنجم و دهم که میگوید سمع الله لمن حمده و قبل از

رکوع نیز تکبیر مستحب است و قنوت قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم سنت است و
مستحب است طول قنوت بقدر قرائت و جماعت کردن در نماز کسوف و خسوف و آیات
واجب نیست نه ادای آن و نه قضای آن لکن سنت است و اگر همه قرص گرفته باشد جماعت
تأکید دارد و جمع تصریح کرده اند بجواز اقتدای در یومیه آن نماز و بالعکس و نماز آیات را
خطبه نیست و سنت است که نماز کسوف و خسوف را زیر آسمان بکنند و اگر نماز کسوف و خسوف را
کرد و هنوز قرص گرفته اعاده نماز سنت است و واجب نیست بنا بر اقوی و در تکرار اعاده اشکال است
و لکن نشستن و گفتن ذکر خدا اولی است تا منجلی شود فصل در نماز قضا است
بدانکه واجب است قضای نماز یومیه بر کسیکه ترک کند از او اگر شرایط وجوب نماز در او
باشد و همچنین واجب است بر کسیکه ترک کند از روی خواب یا بیهوشی و اگر نماز را
ترک کرده در حال طفولیت یا در حال دیوانگی یا کفر اصلی قضا ندارد و همچنین اگر نماز را
ترک کرده در حال حیض و نفاس اگر همه وقت نماز حایض بود یا نفاس داشته و اگر
وضو و غسل و تیمم هیچیک ممکن نشود نماز از او ساقط است و احوط آنست که نماز را بی طهارت
بجا آورد و بنا بر ساقط بودن آن در وجوب قضا خلاف است و احوط آنست که قضا
نماید و اگر در تمام وقت بیهوش میشود قضا واجب نیست لکن احوط است اگر بداند
او چیزی باعث بیهوشی است خورد از استعمال نماید احوط قضا است اگر بگوییم اولی است و اما

اگر نداند

اگر نداند قضا ندارد و اگر چیزی که مست میکند یا اینکه میداند که مست کننده است خورد
مست شد نمازش فوت شد واجب است قضا و اگر چیزی بخورد او بدهند یا مضطر شود بخوردن
آن بعضی گفته اند قضا نمیشود و احوط قضا است و بر مرتد واجب است قضای آنچه را
در زمان ردة اش از او فوت شده و مخالفی که از اهل اسلام است اگر مذهب حق را اختیار
کند نمازهای که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب خودش صحیح بوده و اگر
ترک کرده باید قضا کند و کسیکه نماز قضا در ذمه دارد بنا بر اینکه آن مضیق باشد
نماز استیجاری میتواند گرفت بنا بر اینکه مضیق باشد نزد بعضی از صور تنها میتوان
گرفت بلکه میتوان گفت اجاره صحیح است بنا بر هر دو قول لکن اشکال است و کسیکه
نماز را ترک کند از روی انکار او را تعزیر میکنند باز تعزیرش میکنند و بعضی گفته اند
باز تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم میکشند او را و در بعضی در مرتبه سیم حکم بقتل کرده اند
و قول اول احوط است و اگر مردی ترک کند نماز و چیزی را بدون عذر خواه یومیه باشد
و خواه غیر آن نمازهای که قضا دارد واجب است بر وارث او که قضا کند او را بعد از ترک و اگر
چه در غیر مرضی که در آن مرض بوده باشد بنا بر احوط و اگر بدون عذر در مرض موت ترک
کرده نیز احوط قضا است و لکن اقوی عدم وجوب است و اگر بمیرد و بر ذمه او نماز قضا واجب
باشد جایز است او را استیجار نماید اگر چه غیر یومیه باشد و اگر وصیت کند باستیجار نماز

از برای او از عالمش بروقتی واجبست استیجار اگر او را ولی نباشد **فصل** در حکم
خللهایی که در نماز واقع میشود در بیان حکم سهو و شکست یا از جهت ترک اما عمداً
پس بدانکه خللیکه در نماز بهم میرسد یا از روی عمدست یا از روی سهو یا از جهت ترک اما
عمد پس بدانکه کسیکه عمداً اخلال نماید بواجبی از واجبات نمازش باطلست خواه آن
واجب جزو نماز باشد یا شرط آن یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن رکوع بر سجود
و نحو آن و هم چنین باطل میشود بجهة عمد آوردن چیزیکه واجبست ترک آن مثل تکتّف
و نحو آن و در نیت دیدیکه مذکور شد میانه نمازهای واجبی و سنتی ادای و قضای
آن و جاهل بتقصیر حکمش مثل کسیست که داند عمداً ترک کند و در غیر مقصر اشکالست
و کسیکه حکم میدانست و فراموش کرد حکمش در اینجا حکم جاهلست و جاهل بحکم جهر و اخفات
معذورست پس اگر از روی جهل ترک نماید نمازش صحیحست و ترک مستحبات ضرر ندارد
و اگر مستحبی را از جهت وجوب بکنند و ترک کنند نماز صحیحست ولکن احتیاط را ترک نکنند
و نمازی که باطل شد تمام کردنش واجب نیست و اما سهو پس بدانکه اگر سهواً رکنی را
ترک نکنند اگر از محل آن نگذشته باید عود نماید و از آنجا بعدش بجا آورد نمازش
صحیحست و مراد از تجاوز محل آن آنست که داخل در رکنی دیگر شده باشد و اگر
داخل در واجبی دیگر شده باشد باطلست پس اگر سجده را ترک کرده باشد تا وقتی که
برکوع نرفته

برکوع نرفته برمیگردد و سجده را آورده برمیخیزد و دو مرتبه حمد و سوره را خوانده
نمازش صحیحست و در آنچه گفتیم و در نیت میانه نماز صاحب رکعتی و غیر آن و دو رکعت اوّل
و غیر آن و قول بفرق ضعیفست و اگر اخلال برکنی کرد و بیادش آمد تا داخل رکنی
دیگر شده نمازش باطلست خواه نماز دو رکعتی باشد یا نباشد خواه در دو رکعت اوّل
یا در دو رکعت آخر و اما شک یا در افعال نمازست یا در عدد رکعات و شک در افعال
مذکور میشود و اما شک در عدد رکعات پس اگر شک کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل
نماز صبح و نماز سفر و عیدین و آیات نمازش باطلست بنابر مشهور و اظهر در نماز آیات
اگر شک در عدد رکوعها باشد بنابر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته باشد شک
در رکعات را مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده یا شش رکوع و داند که پنج
رکوع کرده یک رکعت کرده و اگر شش در رکعت دویم است پس در این صورت نمازش
باطلست و شک در رکعات نماز چهار رکعتی موجب بطلان آن است و در وقتی که تعلق
گیرد شک بزیادتی یا کمی مثل اینکه شک کند که آیا دو کرده یا سه و اینکه شک کند
آیا سه کرده یا چهار و هم چنین است حکم در مسئله سابقه و اگر در نماز چهار رکعتی
باشد پس اگر شک در یکی و هم کرده نمازش باطلست و هم اگر دو را یقین ١
نداشته باشد و در این مواضعیکه حکم بصحت شد و در نیت میان آنکه در ضیق وقت

باشد همچنانکه اگر نماز را از سر گیرد نماز را در وقت تمام نکند یا در رکعت وقت باشد
و کسیکه شک کند و نداند که چند رکعت نماز کرده یا هم تا چهار رکعت نمازش باطل است
و اما اگر شک کند میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین و نداند که آنکه کرده دوم
یا سیم اظهر و احوط اینست که بنا را بر سه گذارد و بر خیزد یک رکعت دیگر بجا آورد و نماز را
اتمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط بجا آورد ایستاده یا دو رکعت نشسته
بنابر اظهر و احوط یک رکعت ایستاده است و بدانکه هر شکی که تعلق بدو و زیاده گیرد
مثل دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار در وقتی صحیح است که بعد از اکمال سجدتین
باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است و اکمال سجدتین اقرب
اینست که بر داشتن سر از سجده دوم میباشد و اگر قبل از سجود و بعد از رکوع
شک کند که این قیام رکعت دوم است یا سیم نمازش باطل است و در آنچه گفتیم
فرقی نیست میان نماز ادا یا قضا حتی نماز استیجار و اگر شک کند میان سه و چهار
اظهر اینست که بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام میکند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده بعد از سلام بجا آورد و دو رکعت نشسته دور نیست که احوط باشد
و اگر در حالت قیام شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم پس این
شک بر گشت بدو و سه میباشد پس آن رکعت را اتمام میکند و رکعت چهارم حساب

سر نماز

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

منیه پس آنکه گذشت نسبت بکثیر است که شک میان دو و سه کرده باشد بجای آورد
بنابر اقوی و اگر شک کند در میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد و تشهد و سلام را بجا میآورد و اگر پیش از تشهد شک کرده و سلام نماز را
بجا آورد و اگر بعد از تشهد شک کرده باشد نماز را اتمام میکند و دو رکعت ایستاده
بجا میآورد و سجده سهو واجب نیست و لکن اولی است و اگر در میان دو و سه و چهار
شک کند بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته بجا میآورد و بنا بر اظهر و اقوی اینست که دو رکعت ایستاده را مقدم
دارد و جواز یک رکعت ایستاده بعوض دو رکعت نشسته خلاف است و احوط منع
بلکه دور نیست منع اقوی باشد و اگر شک کند میان چهار و پنج از چند صورت
است اول آنکه بعد از اکمال سجدتین شک کند در این حالت واجب است که بنا را
بر چهار گذارده سلام دهد و سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاط در کار نیست
و فرقی نیست در آن شک قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت سیم آنکه قبل از
رکوع شک کند و آن شک بر میگردد بشک میانه سه و چهار پس باید بنا را بر چهار
گذارد و قیام را ابطال نموده بنشیند و نماز را اتمام کرده و دو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده بجا آورد و این شک نیز متحقق میشود که شک کند که آیا این قیام

مانند رکعت چهارم است یا پنجم یا اینکه آیا رکعت سابق سیم بود یا چهارم و فرق نیست
که شک بعد از قرائة باشد یا قبل از آن و جماعتی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند
و آن احوط است صورت سیم آنکه آن شک بعد از رکوع باشد و قبل از سجود و در صحة
نمازش خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و احتیاط را ترک نکند تمام کردن و اعاده
آن و لکن صحة نماز خالی از قوة نیست و سجدهٔ سهو در اینجا واجب است بنا بر احوط و او فرق
نیست که ایستاده و بعد شک نماید یا فرد داخلی باشد و هنوز بسجده نرسیده باشد
صورت چهارم آنکه شک در رکوع واقع شود یعنی نداند که رکوع پنجم است یا چهارم
و مسئله در کمال اشکال است احوط اینست که نماز را تمام کرده یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده نماید و احتیاط را البته ترک نکند صورت
پنجم آنکه این شک در اثنای یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع شود و در اینجا
نیز صحة نماز خالی از قوة نیست مگر احتیاط با اعادهٔ نماز ترک نباید کرد مسئله
در غایهٔ اشکال است و اگر شک کند در میان سه و پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر قبل
از اکمال سجده تین است نماز باطل و اگر بعد از آن است اقرب صحة نماز است و بنا
بر اقل باید گذاشت و شک میان سه و پنج اگر بعد از اکمال سجده تین است نماز صحیح است
بنا بر اقرب و بنا بر سه میگذارد و تمام میکند و سجدهٔ سهو نیز میکند بنا بر احوط و احوط
اعادهٔ نماز است

اعادهٔ نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این شک رکعت را بهم میزند و می نشیند و شک برمیگردد
بشک میان سه و چهار در حالتی که گذشت و احوط اینست که چهار سجده سهو بجا آورد دو سجده جهت
زیادتی قیام و دو سجده جهت اصل شک و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود این شک واقع شود اقوی اینست
که باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط اعادهٔ نماز است و مراد از اینکه گفتم
بعد از رکوع شک شده این است که بعد از آنکه بحد رکوع رسیده باشد شک نماید اگرچه هنوز
ذکر و طمأنینه بجا نیاورده باشد و دیگر از اقسام شک شک میانه دو و سه و پنج است و قبل
از اکمال سجده تین باطل است و بعد از آن بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند
بنا بر اقوی و احوط سجده سهو نیز میکند اگرچه حکم بوجوب آن مشکل است و مع ذلک
احوط اعادهٔ نماز است و صورت شک بسیار است لکن آنچه غالب احتیاج بدانستن حکم
آن میباشد آن است که مذکور شد بدانکه نماز احتیاطی که بجهة شک واجب میشود اقوی
اینست که معین است در آن قرائة حمد و خواندن تسبیح جایز نیست و آن نماز را
باید بعد از سلام بجا آورد و واجب است در آن نیت و در نیت آن لازم نیست
تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب لکن احوط تعیین است
و هم چنین واجب نیست تعیین اینکه ایستاده است یا نشسته لکن احوط است و هم چنین
تعیین سبب لازم نیست پس اگر متعدد بجا بیاورد و متعدد نباشد که بجهة احتیاط

است ضرر ندارد و بنابر اقرب لکن نیتش احوط است و تعیین اینکه احتیاط است چه نماز است
نیز لازم نیست و نیت ادا در حالی که اصل فریضه ادا باشد و قضا در جایی که اصل فریضه
قضا باشد ضرور نیست لکن احوط است اما نیت قربت در وجوبش اشکال نیست و واجب است
در آن نماز تکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز استقبال
قبله و استقرار و پاک بودن بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و میته و حریر
نبودن لباس و از ما لا یؤکل لحمه نبودن آن و واجب است در آن طمأنینه و تشهد
و سلام و هر یک در جای خودش واجب است در آن ترک کردن منافیات نماز را
و مستحبات در آن چه در نماز مستحب است مگر قنوت و واجب نیست خواندن سوره در
قرائت آن مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط اخفات است و اگر بعد از سلام
فوراً بجا نیاورد و بنابر احوط لکن عدم وجوب فوریه در کمال قوت است بر فرض فوریت
است اگر بعد از سلام منافی نیاورد و اگر بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط
مبطلی از مبطلات نماز را بجا آورد عمداً و اقرب این است که نماز باطل نمیشود
بلکه نماز احتیاط را اعاده کند اگرچه آن مبطل سهواً بعمل آمده باشد و اگر فوراً بجا
نیاورد نیز احوط این است که بعد از آنکه نماز احتیاط را کرده نماز را اعاده نماید
و اگر نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو را اعاده نماید مگر آنکه اجزای فراموش شده

را بعد از

را بعد از نماز باید قضا کرد مثل تشهد و سجده اگر بود نماز است پس واجب است در آن
جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت
و غیر ذلک و اگر منافی بعمل آید عمداً بعد از سلام و قبل از آن جزء در صحت نمازش
اشکال عظیم است و احوط این است که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید
اگرچه قول بصحت نماز و عدم وجوب اعاده اقرب است و اگر آن اجزاء را بعد از نماز
بجا نیاورد عمداً تا وقت بیرون رود اقوی این است که نمازش باطل است و بر او قضا
لازم است و اگر سهواً ترک کند و وقت خارج شود اقوی صحت نماز است و احوط این است
که آن اجزاء را در خارج وقت بجا آورد لکن اقوی عدم وجوب است مگر در رکن فراموش
شده و اما نماز احتیاطی را عمداً ترک کند تا وقت خارج شود عمداً نمازش باطل است
و اگر سهواً ترک کند تا وقت بگذرد در حکم به بطلان نماز اشکال است و احوط این است
که نماز احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب
قضا در کمال قوت است پس ترک نماز احتیاط تا آنکه وقت بیرون رود باعث
بطلان اصل نماز است مطلقا اگرچه نماز احتیاط را جزء آن ندانیم و کسیکه
نماز احتیاط را ترک نماید و اصل نماز را اعاده کند پس این نماز کافی او مجزی
نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد و بجز تعمد ترک که فعل منافی را میان نماز

و نماز احتیاط با جزء منسی نماز نمی دانیم و هم چنین جزئی را اگر فراموش کرده و باید قضا
کند اگر قضای آن را ترک کند و نماز را اعاده کند این نماز در اینجا مجزی نیست
و اگر نماز احتیاط بر او واجب شود و قبل از آن تمام نماز را باطل کند نماز احتیاط
در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید و مدرک آنکه اینکه گفته شد مترتب میشود و مثل
باطل شدن نماز در بعضی از مقامها و بنا گذاردن بر اکثر یا اقل در بعضی از مقامها
چنانچه گذشت و مثل بجا آوردن فعلی که شک در آن شده و یا باقی بودن محل آن
مجموع در صورتی است که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک باشد اقوی اینست که
التفات بشک نمیکند و بنا بر صحت میگذارد و مثل اینکه اگر شک میکرد و از محلش
گذشته بود التفات نمیکرد و کثیر الشک کسی است که عرفا او را کثیر الشک
گویند و گویند بسیار شک میکند و چون کثیر الشک شد شکش معتبر نیست پس اگر
شک کند در جایی که اگر کثیر الشک نبود نمازش باطل بود نمازش باطل نمیشود
و آنچه شک دارد بنا بر وقوع آن میگذارد و اگر در فعلی شک کند بنا بر وقوع آن
میگذارد اگرچه محل آن باقی باشد و اگر شک در چهار رکعت کند بنا را بر چهار میگذارد
و اگر کثیر الشک آن فعل را که شک در آن کرده باید بنا را بر وقوع آن بگذارد
و آن را بجا آورد و جمعی حکم بر بطلان نمازش کرده اند و مسئله در محل اشکال است

واقوی اینست

واقوی اینست که اگر آن جزء که شک در آن کرده رکنی باشد و بجا آورد
نمازش باطل است و اگر آیه از قرائت یا باشد که بجز از آن موالات فوت شود یا ذکر
رکوع و سجود و یا تشهد یا سلام یا طمأنینه و نحو آن از اموریکه عمدش نیز مبطل نماز
باشد حکم به بطلان نمیتوان کرد و اقرب اینست که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود
در جاییکه بر غیر او سجده واجب میشود لکن احوط اینست که سجده را ترک ننماید و نماز
احتیاط نیز از او ساقط میباشد و کسیکه کثیر الشک شد در جزئی التفات بشک نمیکند
نه در آن جزء و نه در غیر آن جزء بنا بر اقرب و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل
وضو یا غسل یا تیمم یا نجاست مثلا اگر در نماز شک کند آیا حکم کثیر الشک دارد و التفات
بشک نمیکند و فرقی نیست در اینکه کثیر الشک در واجبات باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک
باشد در چیزی که اثری بر آن مترتب نمیشود و نه سجده سهوی و نه تدارکی و نه بطلان
نمازی مثلا مثل اینکه مکرر شک کند در قرائت یا ذکر رکوع مثلا بعد از گذشتن
از محل اگر شک کند در چیزی که اثری بر آن مترتب میشود آیا حکم کثیر الشک دارد یا نه
در آن اشکال است و اقوی اینست که حکم کثیر الشک نیست پس آنچه مترتب
بر شک غیر کثیر الشک نیست پس آنچه مترتب بر شک غیر کثیر الشک میشود بر شک
او نیز مترتب میشود و کسیکه بسیار مظنه بهم رساند که او را کثیر الظن گویند او را

اعتقاد بظن خودش نمی باید مثل کثیر الظن نباشد و کسیکه کثیر الشک شد التفات بشک نمیکند
در هیچ نماز اگرچه نماز مستحب یا نماز میت باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگرچه نماز
استیجاری باشد و اگر کثیر الشک باشد و یادش آید که آن فعل را که شک کرده بجا نیاورده باید
آنرا بجا آورد و اگر محتمل باشد در حکم کثیر الشک بودن ما دامیکه کثیر الشک است
و اگر بر طرف از کثیر الشک بودن رود شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم عود
می کند و مرجع در زوال نیز عرف است و اگر در سه نماز شک نکند بعضی گفته اند که آن
کثیر الشک بر طرف می رود و این خالی از قوت نیست و اگر کثیر السهو باشد و چیزی را بسیار
در آن سهو نماید اگر سهواً چیزی را ترک نماید و محل تدارک آن باقی باشد آیا باید آن چیز را
بجا آورد یا نه مسئله در کمال اشکال است و احتمال عدم تدارک دور نیست و اقوی باشد
لکن احوط اینست که التفات بسهو نکرده نماز را اتمام کند پس اعاده نماید و اگر چیزی
اگر رکنی را ترک کند و داخل رکن دیگر شود صحت نمازش دور نیست و اقوی باشد لکن
احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر السهو باشد در چیزی که باید قضا کند آنرا
بعد از نماز اقوی اینست که قضا نباید نمود لکن قضا احوط است و همچنین سجده
سهو ساقط می شود از کثیر السهو بنابر اقوی و بجا آوردن سجده دور نیست که احوط
باشد اگر باعث زیادتی وسواس نشود و اگر در مبطلات نماز کثیر السهو باشد مثل اینکه

بسیار سهوا

بسیار سهواً تکلم نماید یا التفات از قبله نماید سهواً بسیار اقوی اینست که اگر سهواً آن
مبطل را بجا آورد حکم به بطلان نمازش نشود و اقرب اینست که وجوب سجده سهو نیز ضعیف
نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو است اگر طول دادن نماز باعث شک و سهو شود
واجب عاده و کسیکه مسائل شک را نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را
بر وجه شرعی بجا نیاورد نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک کند یا اینکه شک
کنند بیکسوی عمل نماید و آن عمل مطابق واقع باشد اقرب اینست که نمازش صحیح است
اگرچه بعضی حکم بصحت نمیکنند و اگر کسی شک کند و طرفین آن شک او را راجح شود و ظن به یک
طرف حاصل شود باید عمل بظن کند و ظن او بمنزله یقین میباشد خواه در نماز دو
رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد خواه در دو رکعت اول باشد خواه نه بنابر اقوی لکن
احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار رکعتی و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی
بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و ظن در افعال نیز بمنزله یقین است و بعضی از علماء
گفته اند که کسیکه شک کند باید تروی کند و تفکر کند اگر بعد از تأمل و تفکر یکطرف
راجح شود عمل بآن میکند و اگر بر شک باقی ماند در آن وقت بحکم شک عمل میکند و اقرب
اینست که اگر شک بنحوی است که باعث بطلان نماز نمیشود واجب نیست بدون تروی
عمل بمقتضای شک کند و لکن تروی کردن احوط است و اگر تروی کرد و علم یا ظن بیکجهت

او هم رسید عمل بآن میکند و اگر شک شکی است که باعث فساد نماز میشود اقرب اینست که
مخیر است میان تروی کردن و نه کردن پس اگر تروی کرد و علم یا ظن بجهتی از او حاصل
شده بمقتضای آن عمل میکند و اگر نکرد نمازش باطل میباشد و میتواند بدون تروی نماز را باطل
میگذارد و در صورت نیز احوط تروی کردن است با وجود اینکه احوط اعاده نماز است و هم
چنانکه تروی را اینجا احوط میباشد در کثیر الشک نیز احوط است اگر شک کند در چیزی مگر اینکه
ضرری و عسر و حرج شود و اگر ظن در چیزی داشته باشد بدون اینکه پیش از آن شک کرده
باشد احتمال دارد که تروی او ساقط باشد و بدانکه آنچه گفتیم اگر مظنه هم رسانید عمل بآن
مظنه میکند مراد اینست که آن چیز را که ظن دارد چنین قرار میدهد که در واقع
چنین است خواه جهت بنا دادن شود خواه مکرر باعث فساد نماز میشود یا نه پس اگر در فعل
باشد و مظنه بکردن آن داشته باشد اگر محلش باقیست آنرا بجا می آورد و اگر در عدد
رکعات باشد آنچه را که مظنه دارد واقع قرار میدهد اگر چه باعث فساد نماز شود
و بعد از حصول ظن نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست و فرق در اعتبار ظن
نمیباشد نماز را اداء و قضاء و مستحب و غیر آن نیست و اگرچه در نماز میت الشک
اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط مطلوب است و نماز احتیاط نیز ظن در آن معتبر است
بنا بر اقوی و ظن بمنافی نماز منافی است پس مظنه بتکلم یا انحراف از قبله باطل میکند

نماز را

نماز را بنا بر اقوی و احوط اتمام و اعاده است و فرقی میان مختار و مضطر نیست پس
کسیکه نماز نشسته میکند مثلاً عمل بظن میکند بنا بر اقرب و قول یک عادل و شهادت
آنرا اعتبار نیست مگر اینکه ظن از آن بهم رسد و شهادت هم عادل معتبر است
اگرچه ظن از آن حاصل نشود بنا بر اقوی و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را بگیرد و اگر در بعضی
شک کند پس مظنه بر طرف شود و باز شک کند آیا عمل بظن میکند یا بشک در آن اشکال است
تحقیق آنست که عمل میکند بآن حالتی که در آن هست و حکم شک باید جاری کرد پس اگر
شک کند در فعلی و محلش نگذشته باشد پس مظنه کند ترک آن پس باز شک کند واجبست
در خصوص آن فعل را بجا آورد و هم چنین اگر شک پس مظنه بفعل هم رساند پس باز
شک کند باید آنرا بجا آورد و اگر شک در رکعات باشد پس اگر در جائیکه شک باعث فساد
میشود نمازش فاسد است والا بحکم شک عمل نماید خواه مکرر متبدل شود شک بظن و ظن
بشک یا نه اینها همه بر فرضی است که پیش از متبدل شدن مظنه بشک عمل بمقتضی مظنه
یا شک نکرده باشد اما اگر شک یا ظن که حاصل شده عمل بمقتضای آن نکرد و محلش
گذشت و بعد از آن صفت بصفت دیگر متبدل شد التفات باین حالت نمیکند مثلاً
کسیکه شک کرد در قرائت پس مظنه کرد که نخوانده پس آنرا خوانده چون برکوع
رفته مظنه اش بشک برگشت التفات باین شک نمیکند لکن اگر عارض شدن حالت

دوم لازم داشته باشد حکم دیگر را عمل بمقتضای آن نماید مثلاً کسیکه شک کرد میان دو و سه
پس مظنه کرد که دو است بنا بر دو گذاشته برکعت دیگر کرد پس آن مظنه بر طرف شد
و شک برگشت پس در اینحال بر میگردد بشک میان سه و چهار و حکم آنرا باید بجا آورد
و بدانکه اگر مصلی شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر از محلش نگذشته باید آنرا
بجا آورد و دیگر نماز نباید ورد و داخل فعل دیگر شود پس علم یا مظنه حاصل شود که آنرا بجا آورده
بود اکتفا باین نماز میتوان کرد بنا بر احوط و اقوی و اگر شک کند در فعلی از محل آن تجاوز
کرده باشد التفات باین شک نمیکند پس اگر بعد از انکه برکوع رفت در قرائة یا بعض آن
شک کند بشکش معتبر نیست و اگر در قرائة حمد شک کند قبل از شروع بسوره باید آنرا
بخواند و همچنین در سوره قبل از رکوع و قنوت و سایر مستحبات و اگر شک کند در حمد
بعد از شروع بسوره اقوی اینست که بشکش معتبر نیست و از محلش گذشته و اگر شک کند
در جزئی از حمد یا سوره و حال انکه داخل جزء دیگر شده باشد مثل اینکه شک کند
در ایاک نعبد و حال انکه داخل اهدنا الصراط المستقیم شده باشد اقوی اینست
که برگشتن واجب نیست و اگر شک کند در کلمه یا حرفی یا صفت حرفی مثل تشدید و آن
و داخل ما بعد آن شده باشد در آن اشکال است اقرب عدم التفات است و اگر
در آیه شک کند و شروع بآیه دیگر نکرده باشد باید آنرا بجا آورد و اگر در مستحبی

شک

شک نماید و داخل در مستحبی دیگر شده باشد نیز التفات نمیکند بلکه در واجبی شک کند و داخل در
مستحبی شده اقوی اینست که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حال فرود آمدن
بسوی سجود در اعتبار بشکش خلافست اقوی اینست که بشکش معتبر است و همچنین حال
سایر مقدمات که بالاصالة واجب یا مستحب نمیباشد ولکن اگر شک در رکوع کند حال
انکه مشغول بتکبیر بعد از رکوع باشد مثلاً بشکش معتبر نیست و در حال تشهد اگر شک در حال
سجود کند بشکش معتبر نیست و همچنین در حال قیام اگر شک در سجود کند خواه شروع بقرائت
یا تسبیح کرده باشد یا نه و اما اگر حال برخاستن شک نماید باید آنرا بجا آورد و در جمیع
این صورتها فرق میانه شک در یک سجده و دو سجده نیست و اگر شک کند و نداند که
یک سجده کرده یا دو در حالی که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسیکه نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا بجا آورد مگر انکه
داخل شده باشد در فعلی از افعال نماز که واجب یا مستحب میباشد یا الفاظ و شک
در تشهد را چند صورت است یکی انکه بعد از انکه داخل در قیام شده باشد شک نماید بشکش
معتبر نیست اگرچه شروع بقرائة نکرده باشد دیگر انکه شک کند در حالی که نشسته و بعد
شروع نکرده پس باید آنرا بجا آورد و اگر بامری غیر از تشهد و برخاستن مشغول شده
باشد و بعد از شروع بسلام اگر شک کند در تشهد بشکش معتبر نیست اگرچه سلام مستحب

باشد      در نماز میت است بدانکه واجب نیست بر کسیکه نماز از پیش میت داشته
باشد طهارت از حدث شرط این نماز نیست اگرچه حدث اکبر باشد لکن مستحب است
و طهارت از خبث نیز شرط نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جایز نیست دوری مقتدی
از جنازه آنقدر که عرفا گویند بر او نماز نکنند و اگر میت مرد باشد مستحب است که امام در برابر
وسط میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه میت بایستد و اگر پیش از غسل و کفن
نماز کنند بر میت نماز باطل است اگر عمدا بوده باشد و در فراموشی بعضی حکم بفساد نکرده اند
و اگر میت عریان باشد و کفن نداشته باشد بعد از غسل او را در قبر بگذارند و عورتش را بپوشند
و بر او نماز میکنند و دفن نمایند و بعضی های نماز میت از ماموم ساقط نیست و کسیکه وارث
است اولی است از دیگران بنماز کردن بر میت و بعضی گفته اند کسیکه نسبت او بمیت اقرب است
مقدم است بر دیگران و این قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد
و بعضی پسر بر جد مقدم داشته اند و زوج اولی است از همه کس بزن
بدانکه از نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام است و بعضی سایر اخیار را
نیز گفته اند و عمل باین ضرر ندارد و وقت آن بعد دخول مسجد است و هرگاه گویند زیارت
کردن نماز میتوان کرد اگرچه مسجد نکرده باشد و ظاهر علما اینست هر زیارتی را اقلا دو
نماز است و نماز زیارت دو رکعت است چنانکه گفته اند و اگر در بلد خود زیارت کند
بعض

بعضی گفته اند آن نماز را پیش از زیارت میکنند و بعضی بعد از آن نیز تجویز کرده اند که بجهت
زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شش رکعت نماز میکنند دو رکعت بجهت آن حضرت
و چهار رکعت بجهت آدم و نوح علیهم السلام فصل یازدهم در نماز جماعت است و آن
سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و از بعضی احادیث بر می آید که کسیکه
ترک کند آنرا از عدالت بیرون میرود و غیبت او جایز است و با او نباید چیز خوردن
و با او شروع نباید کرد لکن اینها محمول میشود بر تاکید و مبالغه بر ترک کردن بی حق
اینها است که از عدالت بیرون نمیرود و غیبت او جایز نیست و در آن واجب
نیست خواه ترک دائمی باشد یا غالب یا احیانا      و مستحب است جماعت در نماز یومیه
خواه ادا باشد و خواه قضا خواه اجاره یا غیر آن و نماز یکه شرعا بجهت میت میکنند
و نماز یکه احتیاطا قضا می کند باحتیاط مستحب است در جماعت کردن آن اشکال است
اقوی جواز است در هر دو و در احتیاط وجوبی نیز جایز است و هم چنین در نماز یکه بچهار
جانب میکنند بجهت اشتباه قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه ادا باشد و قضا
و هم چنین در نماز احتیاط که بجهت شک در رکعات واجب شده و لکن احوط ترک جماعت
است در این دو جماعت و در نمازهای سنتی جایز نیست مگر نماز استسقا و عیدین در وقتی
که مستحب باشد چنانکه بعضی گفته اند و نماز یکه اعاده میکنند بجهت ادراک ثواب جماعت حاصل

میشود و اگر پسر باشد نه دختر برابر او بایستد و جایز است اقتدای زنان به مردان جنبی و هرچه
جمعیت بیشتر باشد در جماعت افضل است و صحیح نیست اقتدا کردن مردان در
پشت جمعی که حایل باشد میانه او و میان امام بنحویکه مانع باشد از مشاهده کردن
امام در همه احوال نماز اگرچه آن حایل پرده باشد و کافی است مشاهده امام یا
ماموی که پیش از صف او میباشد و جایز است نماز کردن در میان ستونها و عقب
آنها اگر صفها متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش ایستاده باشند و اگر تاریکی مانع
مشاهده باشد ضرر ندارد و همچنین دود و غبار و در عقب اقتدا جایز است اگر
چه مانع از دیدن باشد و اگر زنان به مردان اقتدا کنند میتوانند که در عقب چیزیکه
حایل است بایستند اگرچه دیوار باشد اگر افعال امام در رکوع و سجود او را یابند
اگرچه غیر از آن زنان و مردان نباشد و جایز نیست بلندی محل ایستادن امام
و ماموم بزیاده از یک وجب یا زیاده وجب و کمتر ضرر ندارد و بنا بر اقوی لیکن احتیاط را
ترک نکند و اگر در زمین سرازیر باشد بلندی امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط
ترک است و بعضی گفته اند جایز است مگر در وقتی که بحد افراط برسد و اگر محل امام
بلندتر از ماموم باشد زیاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطل است نه امام و بلندی
ماموم بر امام ضرر ندارد خواه در زمین سرازیر باشد یا در عمارتها و بنا بر احوط

این است

این است که بلندی بحد افراط نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف
فاصله نباشد و اگر صفوف باشد دوری از صف جایز نیست و اگر صف دور باشد
نماز آن صف و صفهای بعد از آن صف باطل است یا آن دوریکه جایز نیست چه
قدر است اشکال است و دوریکه اکثر از آن باشد آن قدریکه نتوان گام زد
ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان نماز از اقتدا کردن بیرون رود یا نماز
ایشان تمام میشود اقرب این است که دوری در این حال ضرر ندارد پس واجب
نیست که خود را نزدیک برسانند خواه آن صف متلاشی جمع بنشینند یا بروند
و بنا بر این معلوم شد که نزدیکی با امام یا صف پیش در اول نماز ضرورت نبود در همه
حالات نماز لکن در آن صورت احوط اتمام کردن نماز و اعاده آن است
و صف دوم میتوانند داخل نماز شوند و تکبیر گویند قبل از آنکه صف پیش تکبیر گوید
بنا بر اقوی لکن مستحب است بعد از آنکه صف پیش گفته تکبیر گویند مثل آنکه
جایز است از برای ماموی که در رکعات اول از امام عقب افتاده در ترک قرائت خواه
در نماز اخفاتیه باشد و خواه در جهریه اگرچه قرائت به جهت امام نشنود لکن
در این حال احوط است که ترک ننماید همچنانکه در صورتیکه بشنود احوط
وا گذاشتن است هم چنین جایز است از برای ماموم مذکور ترک قرائت در دو رکعت آخر

آواز از نمازهای چهار رکعتی و در رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قراءت پس
رکعت و آیات از زیادتی ماموم غیر مسبوق مطلقا جایز است در نماز یومیه و جمعه و عیدین
و آیات و استسقا خواه در نماز ادا باشد یا قضا خواه اول رکعت رسیده باشد یا نه در رکوع
و اینها در صورتیست که امام امامی باشد که صحیح باشد اقتدا باو و الا قراءت ساقط نشود
و واجبست متابعت امام در افعال اگرچه مستحب باشد آن فعل یا معتقد نه فعل مکرر باشد
از قبیل فرو رفتن بجلسه سجود و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجبست و اما متابعت
در اقوال را جمعی انسب مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود اقرب عدم وجوبست
اگرچه احوطست و اگر امام پیش از ماموم در فعلی البته متابعت نکرده را که عقب امام
باشد متابعت کرده و اگر پیش شده آیا متابعت بعمل آمده یا نه خلافست اقوی آنست
که بعمل آمده لکن احوط آنست که هرگاه پیش از امام باشد ضرورتست هرگاه که امام
آن فعل را تمام کند پس او شروع کند اما تکبیرة الاحرام اقوی آنست که باید
بعد از تمام کردن امام بگوید و در متابعت در اقوال را جمعی انسب اگر امام
در قنوت یا غیر آن دعا بخواند ماموم میتواند غیر آنرا بخواند و در رکوع و سجود مثلا
اگر ذکر مجزی بخواند ماموم میتواند غیر آنرا بخواند و در افعالی که واجبست متابعت
آیا باید علم بهم رساند که کدام سابق است و ظن نیز کافیست در آن اشکال است و جایز

بودن

بودن اعتماد و ظن نیز دور نیست و جایز نیست ایستادن ماموم پیش از امامی
که صحیح است اقتدا باو و اگر پیش باشد نمازش باطلست خواه عمدا باشد یا از روی
فراموشی یا از روی جهل خواه در اول مقدم شده باشد یا در اثنای نماز مقدم شود و اظهر
آنست که مساوی میتواند ایستاد و لکن احوط آنست که پستر بوده باشد اگرچه قلیل
باشد و در پیش بودن و مساوی بودن رجوع بعرف میشود و بعضی اعتبار به پاشنه
پای امام و ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد گفته اند ضرر ندارد اگرچه پای
بلندتر باشد و باین جهت انگشتانش پیشتر باشد و ظاهر آنست که اعتبار به پاشنه ها
و انگشتان هر دو باید کرد پس اگر انگشتان ماموم پیشتر باشد صحیح نیست اگرچه
پاشنه پایش عقب تر باشد و احوط آنست که مجموع جزوی از بدن ماموم در هیچ
حال مقدم نباشد در حالت نیت اقتدا کردن شرطست و بمحض ایستادن در میان
صف جماعت حاصل نمیشود و ترک قراءت نمیتواند نمود و فرقی میان نماز جمعه
و غیر آن نیست و احوط آنست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد و شرطست
در نیت اقتدا تعیین خواه تعیین باسم کند یا بصفت و اگر اقتدا نماید بامام حاضر
و چنان داند که زید است بعد معلوم شود که عمرو بوده و حال آنکه هر دو عادل
بوده اند در نزد او پس در صحت نمازش خلافست لکن اقوی صحت و احوط اعاده

باقتضا است اما اگر در بین نماز خطایش معلوم شود احوط اتمام و اعاده است اگر چه ظاهر
شدن بعد از تکبیر با فاصله باشد و شرط است در جماعت نیت امام امامت پس اگر نماز
کند و دیگری با او اقتدا کند با اینکه مطلع نیست اقتدا صحیح است بلکه اگر بقصد انفراد
کرده باشد امام نیز جماعت صحیح است و اگر امام منع کند اقتدا کردن با او را و ایشان
با او اقتدا کنند صحیح است و لیکن امام درین صورت مستحق ثواب نماز نماشد و جمعی گفته اند
که در حالی که جماعت واجب باشد مثل نماز جمعه باید امام نیت امامت کند و هم چنین
اگر منفرد نماز کرده و بعد ماموی آمده خواهش امامت کرد تا ثواب جماعت
دریابد بعضی گفته اند در اینجا نیز باید نیت امامت بکند و اگر دو نفر نیت امامت کنند
نماز ایشان صحیح است و اگر هر دو نیت ماموم بودن و اقتدا کنند و یا نیت جهر کنند
قرائت کنند و بعد معلوم شود این امر اگر چه بخبر دادن هر یک باشد نماز هر دو باطل است
و اما اگر هر دو قرائت را خوانده اند و اگر چه حضور ماموم میدانسته نماز
هر دو صحیح است بنا بر اظهر و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام
و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز یومیه را با آیات مثلا نمیتوان اقتدا کرد
موافق بودن در وجوب و ندب شرط نیست و موافق بودن در رکعات شرط نیست
و موافق بودن در جهر و اخفات و ادا و قضا پس اقتدا میتوان نمود اگر چه نماز

الجار

استجهار شد و هم چنین عکس و با جمله هر یک از یومیه را با دیگری میتوان اقتدا کرد
و اقتدای عصر را بظهر بعضی منع کرده اند و آن ضعیف است و اقتدای یومیه را
بجمعه جایز است بنا بر اصح و کسوف را بخسوف یا بزلزله یا بعکس آن اقتدا جایز است
و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد مستحب است که بطرف راست امام بایستد و واجب نیست
و اگر زیاده باشد مستحب است که در عقب امام بایستند اگر عریان باشند مستحب است
امام در وسط صف بنشیند و اگر ماموم یکی باشد در کنار امام بایستد پس متعدد
شوند آیا مستحب است که بروند در عقب امام یا نه اقرب عدم استحباب است بلکه
جواز آن نیز اشکال دارد و اگر مردی از نمازهای یومیه را تنها کرد
مستحب است او را اعاده آن بجماعت خواه امام باشد خواه ماموم خواه از روی
خواهش اعاده کرده باشد یا نه اقرب عدم استحباب اعاده است از برای او و اگر
ظهر و عصر را منفرد کرده و خواست که اعاده کند یکی را فقط بجماعت احوط اعاده هر دو است
و اگر نتواند هر دو را بکند احوط اعاده اول است اگر ظهر را کرده عصر را که
جماعت بهم رسید اعاده ظهر باکی با آن نیست اگر نماز را بجماعت کرده باشد احوط
اعاده بجماعت است لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دوم ترجیحی بر اول داشته
باشد یا نه و اعاده بیشتر مستحب نیست بنا بر زیاده و اگر هم نفر فرادی نماز کرده اند

اگر دیگری نباشد که نماز وی درست باشد نمی تواند اعاده نمود بنا بر اقوی و در نماز
که اعاده میکنند نیت مستحب باید کرد نه واجب و مستحب است که صف اول برای صاحبان
فضل مخصوص نمایند و در نماز جنازه بعضی تعمیم کرده اند که آخر صفوف افضل است
و لیکن اینها اهل فضل که اقرب باشند ایشان باشند در صف بعد از صف پیش اگر ماموم
از قرائت فارغ شود پیش از امام در جائیکه قرائت از برای او جایز باشد مستحب است
که تسبیح بگوید اگر چه در نماز جهریه باشد اگر جمع میان تسبیح و گوش دادن بقرائت
نماید میتواند کرد و ایستادن ماموم به تنهائی در خارج صف مکروه است اگر صف
وسعت داشته باشد و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر ماموم زن باشد کراهتی نیست و اما
زن پس ایستادن او به تنهائی مکروه است اگر زنان با او نباشند مگر آنکه
در امام جماعت چند چیز شرط است اول عقل پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر
گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال عقل امامتش صحیح است لکن مکروه است
اقتدا به او و سفیه کم عقل را بعضی منع کرده اند اقتدا به او دوم
ایمان است و مراد از آن اینست که اثنی عشری باشد پس امامت کفار و مخالفان
صحیح نیست و مظنه باسلام کافی نیست بمجرد نماز بدون اظهار تشیع و تبری اسلام
ثابت نمیشود و اگر مخالف شک کنند در ارتداد او اقتدا به او صحیح است و اگر

کسی را

کسی را مؤمن دانست و اقتدا به او کرد پس معلوم شد که کافر بوده یا مؤمن نبوده لازم نیست اعاده
نماز ماموم ضرور نیست بنا بر اظهر سیم عدالت است پس اگر اقتدا کند بکسی که او را فاسق
میداند یا عدالت او ثابت نشده نمازش باطل است اگر چه بعد معلوم شود که عادل بوده
و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام بظاهر عدالت داشته باشد و کسی بر فسق
او بر خورده باشد آن کس اقتدا نمیتواند نمود و اگر کسی را عادل میدانست و اقتدا کرد
و بعد معلوم شد که فاسق بوده اعاده نماز ضرور نیست بنا بر اظهر و اگر در بین نماز فسقش
بروز نماید اقوی اینست که نمازش صحیح است لکن باید نیت فرادی نماید و الا نمازش باطل
میشود چهارم طهارت مولد است پس اقتدا بولد الزنا جایز نیست اگر چه ثبوت او بشهادت
دو عادل باشد و باکی نیست به ولد شبهه و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسیکه درباره
او مردم حرف میزنند لکن مکروه است امامت ایشان پنجم مرد بودنست اگر ماموم
مرد باشد پس امامت زن و خنثی بلکه مرد جایز نیست و زن از اجازت اقتدا بمرد اگر
چه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست اگر چه در خلوت باشد ششم اینست که زبانش
معیوب نباشد بنحویکه نتواند قرائت درست را ادا نماید و در حقیقه کسیکه زبانش صحیح است
و میتواند قرائت را ادا آورد صحیح و درست و با جمله هر که عاجز نیست که از قرائت
صحیح شرعی میتواند اقتدا کند بکسیکه عاجز است از آن خواه حقیقه این باشد که حرفی را

از مخرج نتواند ادا کند یا اعرابی باشد که نتواند ادا نماید و امامت کند مثل خودش
میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد و هر دو عاجز باشند از
اقتدا کردن بکسیکه صحیح است اقتدای هر یک با دیگری و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب اینست
که اقتدا با او جایز نیست اگر امام عاجز باشد از بعضی از اموریکه در قرائت شرط است
مثل تشدید متصل یا اینکه عمدا او را ترک کند اقتدا با او جایز نیست و کنگ امامت نمیتواند نماید
بکسیکه قرائت را میتواند بگوید و کنگ اقتدا بمثل خودش میتواند نمود و اگر نتواند
اقتدا بغیر کنگ نماید اقتدا بکسیکه قرائت را درست نمیخواند جایز نیست بکسیکه الثغ است
و در تفسیرش خلافست بعضی گفته اند الثغ کسی است که قرائت را نیکو نخواند یا اینکه
قرائت را نیکو نخوانند و بعضی گفته اند اینست که حمد یا سوره را یا بعضی از آنها اگر حرفی یا تغییر
با صفتی باشد نیکو نخواند و اولی باشد و کسیکه زبانش معیوبست و کسیکه لحن میکند و قرائت را
غلط میخواند اگر عاجز شوند از تصحیح قرائت و نتوانند اقتدا کنند بکسیکه لحن و قرائتش
بی عیبست بنا بر شرط اعلامست بر وجوب اقتدای ایشان بایشان شخص خلافست اقرب
عدم وجوبست ولکن شرط است و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه قرائتش صحیح است بکسیکه
لحن میکند و غلط میخواند بنا بر اظهر خواه تواند آنرا اصلاح کند یا نه خواه آن غلط
تغییر معنی دهد یا نه و کسیکه لحن میکند و میتواند اصلاح کند و نکند نمازش باطل است و نماز
کسیکه

کسیکه اقتدا با او کرده نیز باطل است اگر عمدا ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکند
در آن اشکال است احوط اتمام نماز و اعاده آن است بهم قیام امامست اگر ماموم
ایستاده نماز کند پس اگر ماموم ایستاده است بکسیکه نشسته نماز میکند اقتدا نمیتواند
نمود و کسیکه عاجز است از قیام و نشسته نماز میکند اقتدای او بمثل خودش جایز است
ولکن بکسیکه خوابیده نماز میکند جایز نیست بکسیکه به پهلو خوابیده بکسیکه به پشت
خوابیده اقتدا نمیکند و به پهلو خوابیده بمثل خودش اقتدا میکند و نشسته و خوابیده با ایستاده
اقتدا میتواند نمود و خوابیده به نشسته اقتدا جایز است و کسیکه میتواند ایستاده بدون
تکیه بکسیکه با تکیه ایستاده اقتدا نمیتواند نمود بنا بر احوط و آیا جایز است اقتدا اگر
امام و ماموم مختلف باشند در مسائل فقهیه مثل آنکه یکی سوره را واجب و یکی مستحب داند
و یکی نماز را با حریر غیر ساتر جایز و یکی حرام تحقیق آنست که آن چند صورت است یکی
آنکه اختلاف در مسائلی است که ربطی بنماز ندارد پس در جواز اقتدا اشکال نیست دیگر
آنکه اختلافشان در چیزیست که متعلق بنماز است لکن امام نماز را بنحوی میکند که
بنظر ماموم صحیح است مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح میداند اما در آن
نماز نمیکند پس اقتدا کردن آنکه جایز میداند با آنکه باطل میداند و در صورت دیگر آنکه
امام مثلا سوره را مستحب میداند و ماموم واجب امام او را بقصد قربت بخواند پس اقتدا

ضرر ندارد بلکه اگر بقصد تعقیب کنند نیز اقتدا صحیح است بنا بر اقرب و هم چنین است اگر امام واجب
دانند چیزی را و ماموم مستحب صورت دیگر آنکه اختلاف در چیزیست که مربوط بنماز است
و امام چند چیز را در نماز با مقدمات آن جایز میداند که اگر آنرا بجا آورده در نظر ماموم
نماز باطل میکند و لیکن میداند که امام آنرا بجا نیاورد و یا بجا نخواهد آورد و درین حال نیز اقرب
صحت اقتدا است صورت دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را نمیداند و در چیزهائیکه نماز را
باطل میکند در این حال نیز اقتدا صحیح است بنا بر اقرب صورت دیگر آنکه امام نماز را بنحوی بجا
آورد که در نظر ماموم بسبب اعتقاد او باطل است مثل اینکه چون واجب نمیدانند [illegible] را
مثلا یا سوره را ترک میکند و ماموم آنرا واجب میداند و ترک آنرا باعث بطلان میداند
پس درین حال اقتدا جایز نیست بنا بر اقرب و هم چنین صحیح نیست اقتدا بنمازیکه در نزد آن
نماز کننده باطل است اگرچه در نزد ماموم صحیح است و اگر اختلاف ایشان در موضوع حکم باشد
مثل آنکه امام آبرا آب مطلق داند و وضو با آن سازد و در نزد ماموم آن آب آب مضاف
باشد و وضوی با آن حتی در حال جهل بمضاف بودن نیز باطل باشد پس درین حال نیز
اقرب اینست که اقتدا صحیح نیست و جایز است اقتدا کردن کسیکه حاضر است اگرچه خود مسافر
باشد که باید قصر نماید و عکس آن نیز جایز است و لکن اقتدا حاضر بمسافر و عکس آن در نمازهای
چهار رکعتی مکروه است و در غیر آن اشکال است احوط ترک است در اینجائیکه اقتدا مکروه

والبته

والبته امامت کردن نیز مکروه است و اگر امام ماموم را امید آنکه اقتدا میکنند عمداً امامت
میکند و الا اگر احتیاج نیست و کراهت ثابت است اگرچه با آن ماموم ماموی باشد که قصر
نکنند و در صورتیکه اقتدا مکروه است ثواب جماعت برطرف نمیشود و اقتدا از مسافر بمسافر
مکروه نیست و اگر مسافر بغیر مسافر اقتدا کرد در جائیکه نمازش تمام شد باید سلام بگوید
و نماز دیگر را بدو رکعت دیگر اقتدا میتوان نمود و مسافریکه باید نماز را تمام کند یا مخیر است
میان قصر و اتمام مکروه نیست او را اقتدای بحاضر و عکس آن اگرچه کراهت اولی است و کراهت
مخصوص بنماز پنجگانه است بنا بر اقوی و جایز است امامت کسیکه تیمم کرده بکسیکه وضو ساخته
و اقتدا در این حال ضرر ندارد بنا بر اشهر و اقوی لکن مکروه است امامت کردن و اقتدا کردن
هر دو هم چنین مکروه است امامت کسیکه تیمم ساخته بجهت کسیکه غسل کرده و اقتدای صاحب غسل
نیز مکروه است و کسیکه تیمم کرده بمثل خودش اقتدا میتواند کرد و کسیکه وضو ساخته نیز میتواند
اقتدا کند و اگر ماموم بداند که امام بی طهارت است نیز جایز نیست او را اقتدا کند بعکس
و بعد از آن معلوم شود که امام طهارت نداشته اظهر و اشهر اینست که اعاده واجب نیست
و اگر در اثنای نماز معلوم شود اگر در جماعت مستحب باشد مثل نماز یومیه و واجب است
بر ماموم که نماز را فرادی تمام کند و اگر ماموم را معلوم شود که نماز امام باطل است بجهت امر دیگر
غیر از طهارت ظاهر اینست که نمازش صحیح است بلکه اگر معلوم شود بعد از نماز که شرطی

از شرایط امامت در امام نبوده ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست و اگر ماموم شروع
نافله کند پس مشغول اقتدا با دیگر است امام گوید مستحب است و در قطع نافله و ملحق شدن
با امام اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت داشته باشد و فرق میان نافله یومیه و غیر آن
نیست و اگر اشکالی نیست که جماعت را در همه نماز یا بعض آن درک میکند احوط عدم قطع است
و اگر ماموم در نماز فریضه باشد که امام تکبیر گوید و خوف دارد که هیچ ادراک جماعت نکند اگر نماز را
تمام کند پس اگر ممکن است عدول بنافله بایدش نمود یعنی که در رکعت اول یا دوم است عدول کردن
ضرر ندارد و در رکعت سیوم و رکعت اول را با امام پس عدول بنافله جایز است بلکه مستحب است
بلکه اگر عدم عدول باعث درک نکردن بعض از رکعات شود نیز عدول جایز است بنابر اظهر
و قطع فریضه کرده اند و اگر جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم باشد عدول
جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست جایز نیست و آیا جایز است
حیله کردن یعنی قطع نماز نکند که عدول کند بنافله و نافله را قطع کند اقرب بطلان
این حیله است حتی بنابر قول بجواز قطع نافله و اگر ماموم یک رکعت یا بیشتر متعقب باشد
بعد از آنکه امام نماز خود را گذارد باید ماموم تتمه را بجا آورد و واجب نیست
بر ماموم قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت امام اقتدا کند قرائت
بر او نیست و آنچه امام قرائت نمیکند اگر اول یا دوم است باید قرائت کند و اگر

امام

امام او را مهلت نمیدهد که قرائت سوره بخواند اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند
تمام ... ظاهر اینست که قطعا کافی نیست در آن بعض سوره واجب نیست و اگر نخواند
حمد را بخواند آیا باید حمد را تمام بخواند اگر چه رکوع را درک نکند یا باید حمد را ترک کند
و رکوع را درک کند در آن اشکال است بعضی گفته اند که احوط اینست که اگر داند که نمی تواند
حمد را بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل شود احوط آنست
که هر چه را میتواند بخواند پس رکوع را درک کرده بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و احتیاط
در بخش نیکو است ماموم اگر یک رکعت یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب اینست قرائة م
که اخفات میکند حتی در نماز جهریه و اما اگر در دو رکعت آخر امام رسید در آن
رکعت دیگر که از امام جدا شده احوط اینست که اخفات میکند در اخفاتیه و جهر میکند
در جهریه اما ماموم اگر از امام عقب باشد در یک رکعت یا بیشتر در جائی که از امام جدا
میشود در رکعتهای آخر خود مخیر است میان تسبیح اربع و حمد خواندن در غیر این صورت
مخیر نیست و اگر در یک رکعت یا زیاده متعقب باشد در رکعت دوم خود نشسته باید تشهد بخواند
و اگر بعد از تشهد باید متابعت امام کند اقرب اینست که باید تشهد را خفیف بخواند
و صلوات نیز جزء تشهد است و ترکش جایز نیست و اگر تشهد خواندن باعث فوت متابعت
در افعال باشد احوط اینست که بقیه را ادا کند و اگر هیچ نتواند بخواند و نماز را با امام

دنبال کند

و اعاده کند اگرچه احتیاط دیگر است و اگر متابعت نماید کرد و بعد از تشهد تخفیف تشهد ضرور نیست
و اگر امام تشهد بخواند در جایی که بر ماموم تشهد نیست اقوی آنست که تشهد نیست الحق
اینست و مستحبست که ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی تسبیح کردن و جلوس کردن را
لازم میدانند و اقوی اینست که واجب نیست بر ماموم که درست بنشیند بلکه تجافی کند و اگر
ماموم از نمازش چیزی باقی مانده میتواند صبر کند تا امام سلام گوید پس برخیزد و در اینجا نیت
جدا شدن ضرور نیست و اگر بعد از بسمله نیت انفرادی کند و برخیزد نیز جایز است و بدون
قصد انفراد کند و برخیزد نیز جایز است و بدون قصد انفراد در اینجا جایز نیست جدا شدن
و اگر در رکعت دوم ملحق شده مستحبست که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای
خودش میخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت به نیت انفراد و هر گاه که
سهو است خواه عذری باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز بنا بر اقوی پس اگر قبل از
قرائت منفرد شد قرائت واجب است و اگر بعد از آن و پیش از رکوع منفرد شد
احوط خواندن قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن یا بعد از رکوع منفرد
شد قرائت ساقط است بنا بر اظهر و اگر در بین قرائت منفرد شد واجبست که
قرائت را از سر گیرد بنا بر اقوی و بنا بر این بعضی گفته اند که اگر امام سوره توحید و جحد را
شروع کرده یا در سوره منفرد شد چون قرائت را از سر گیرد باید همان سوره که امام

میخوانند

میخواند بخواند مگر در وقتی که یکی از سوره جمعه و منافقین را خواند و جایز است سلام دادن
پیش از امام در ضرورت و بدون آن

## فصل دوم

در بیان بعضی از احکام
مساجد است مستحبست بنا کردن مسجد و ثوابش بسیار است و مستحبست تعمیر آنچه از مسجد خراب
شده و مراعات صورت اول واجب نیست و خراب کردن مسجد بدون مصلحت
جایز نیست و خراب کردن مسجد کهنه و متصل ساختن آن جایز است و اقوی اینست که جایز
نیست بر هم زدن مسجد دیگر بعد از ظن غالب تعمیر آن و جایز است گشودن روزنه
و پنجره و در اگر مصلحتی در آن باشد و اگر در خانه خود مسجدی قرار دهد اگر قصد
وقف کردن آن ننموده پس احکام مساجد بر وی جاری نمیشود و اگر قصد وقفیت کرده
و صیغه آنرا جاری کرده احوط آنست که آنرا تغییر ندهند و آیا میتوان جزئی از مسجد را
حوض بنا کنند که برای وضو یا چاهی بنا کنند احوط اجتناب است و عدم جواز است بلکه عدم
جواز خالی از قوت نیست و اگر ساختند احوط اجتناب است از آب آن است لکن
اقوی عدم وجوب اجتنابست و وضو گرفتن برای رفع حدث بول و غایط در مسجد مکروه است
و حرام است آنرا راه قرار دادن بنحوی که از صورت مسجد در رود و کسیکه از آلات مسجد
چیزی را گرفته واجبست آنرا برگرداند و اگر توانند بسوی همان مسجد که از آن گرفته
برگردانند احوط آنست که به مسجد دیگر برنگردانند و الا بمسجد دیگر میتوانند برگردانند

بنا بر اقرب و نجاستی که سرایت بمسجد میکند جایز نیست در خفی کردن آن در مسجد و اگر سرایت
نمیکند اظهر اینست که جایز است لکن احوط اجتناب است و مراد از نجاستی که
سرایت میکند اینست که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد میشود پس بمحض
احتمال سرایت یا مظنه آن باعث حرمت نمیشود و بنا بر اقرب لکن احوط عدم دفن کردن
آن حرمت است که احتمال تلویث داده شود و حرام است نجس کردن مسجد خواه زمین آن
و خواه دیوار آن باشد اگرچه طرف بیرون باشد یا بام آن و آنها مثل ناودان که
از بیرون باشد و نحو اینکه لازم است در اینکه آیا مسجد میگویند آنرا یا نه احوط اجتناب
و اقوی عدم وجوب اجتناب است اما آلات مسجد از قبیل فرش و نحو آنرا بعضی ملحق بمسجد
کرده اند در عدم جواز نجس کردن و آن احوط است لکن اقرب اینست که ملحق نمیشود
و ازاله نجاست از مسجد اگر باعث نجس شدن مسجد شود حرام است و الا جایز است و اگر
واجب شود دخول مسجد واجب میشود ازاله نجاستی که متعدی میباشد بمسجد و بنا بر قول
که حرام است داخل کردن نجاست در مسجد مطلقا واجب میباشد ازاله نجاست مطلقا
اگر دخول در مسجد واجب شده باشد و اگر نجس شود مسجد عدم وجوب تطهیر آن خالی از
قوت نیست لکن احوط وجوب است خاصه که جمعی از علما حکم کرده اند و بنا بر قول بوجوب
بر جمیع مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریه است بنا بر احوط و اقرب

و وجوب کفائی است

و وجوب کفائی است و بنا بر فوریه است و اگر ترک کرد و مشغول نماز شد در صحت
نماز تامل است در سعت وقت خلاف است اقرب صحت است و ترک احتیاط نباید کرد و هم
عبادتی که منافات با فوریه تطهیر دارد مثل نماز میباشد و اگر نتواند تطهیر کند
یا در آن عسری و حرجی باشد که بحسب عادت متحمل آن نتوان شد وجوب تطهیر
آن ساقط میشود و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات آن موقوف بر خراب
کردن و تلف بعضی از آلات آن باشد سقوط ازاله بعید است لکن دور
نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا نحو آنها از امور یکه کندن آن
ضرری بمسجد نمیرساند و هم چنین تراشیدن و قلع از دیوار آن و اگر نجاستی خشک
در مسجد نیست شود که مسجد را نجس کرده باشد اقوی عدم وجوب اخراج است
و احوط وجوب است و جمعی گفته اند که واجب است ازاله نجاست از نزد آنها و ضرایح
مقدسه و بعضی از ادوات و آنها که مختص به آنها است از قبیل جلد نیز ملحق
کرده اند و آن احوط است و جمعی نقل کرده اند که جایز نیست گذاشتن کافر را
که داخل مسجد شود و اگر شده واجب است بیرون کردن او است [illegible]
و کسیکه جنب گشت و در مکان مسجد خفته است و امیکه جنب را از او [illegible]
نمیرسد کسی را بیرون کردن او را از آن مکان اگرچه ماندنش بطول انجامیده باشد

و اگر مراد طول آن کشیدن وقت عادة باشد بنا بر اقرب خواه نشستن او بجهت نماز یا عبادة دیگر باشد
یا بجهت امر مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر بجهت امر حرامی باشد نیز اولویت
اولی باید اقرب باشد و مشاهد مشرفه نیز ملحق بمسجد میباشند در این حکم و فرقی نیست میان
نشستن و ایستادن و خوابیدن و اگر بر دو نیت برگشتن نداشته باشد و رحلش نیز باقی
باشد حقش باطل میشود بلکه رحلش نیز باقی نباشد و در این صورت حقش باطل میشود
و مشاهد نیز چنین است و با نیت برگشتن اگر رحلش باقی است حقش باقیست اگر زمان
طول نکشد بنحوی که وقف معطل آید و الا حقش باطل میشود و اگر طول کشد زمانی که
تعطیل وقف بعمل نیاید مثل آنکه صبح برود در شب یا روز دیگر برگردد در آن
اشکال است و احتیاط را نباید ترک نمود و اگر با نیت برگشتن رحلش باقی نیست پس
اگر بجهت ضرورت است مثل تجدید وضو یا حاجتی دیگر و وقت طول نکشد که ترک حقش
باقی است و اگر بدون ضرورت رفته حقش باطل میشود بنا بر اقوی و مشاهد نیز
در این احکام ملحق بمساجد است و جمعی از علما چنانکه جمعی تصریح کرده اند چیزی از
از اسباب اولویت است اگر چه مستحب باشد اگر با بقاء حق کسی او را دفع کند معصیت کار است
بلکه نمازش نیز در آن مکان باطل است و اگر بر دو معلوم نباشد که آیا برای رفته
که حقش باطل است یا نه احوط رعایت حق است باطل نمیشود و اگر رحلش باقی است یا مظنه باشد با

که زمانی

که زمانی او برود حقی که حقش باطل نمیشود و الا که حکم به بطلان حق بوده نیست و اگر شخص بعد باشد
لکن میدانند که صاحب حق راضی است که نماز در جای او بر رحل او کند پس اشکال
در جواز نیست لکن حق اول باطل نمیشود و مجرد رفتن صحیح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب
و اگر دو نفر یکمرتبه بمکانی از مسجد وارد شوند اگر اجتماع ممکن است اشکالی نیست و الا
قرعه میزنند یا هر کس اول آمد او اولی است و مشاهد نیز چنین است

## فصل چهارم

در نماز مسافر است و آن چیزی است که ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی
و نافله از نوافل و روزه ماه مبارک و شرط است در سفری که باعث قصر میشود مسافت
معین و اشکالی نیست در اینکه اگر هشت فرسخ باشد مسافت واجب میشود قصر
در نماز و روزه و هر فرسخی سه میل است و در تفسیر میل خلاف شدیدی است اولی در نظر فقیر تفسیر
آنست به چهار هزار ذراع پس مسافت شرعیه بیست و چهار میل است خواه در دریا باشد
و خواه در صحرا اگر چه آنرا بقدر یک ساعت یا کمتر طی نماید و ابتدای مسافت یا ابتدای سیر
و سفر است نه آخر عمارات بلد بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک ننماید و ثابت میشود
مسافت بعلم و شیاع و شهرتی که باعث مظنه شود بنا بر اقرب و بشهادت دو عادل و آیا
باید مستند شهادت به راه علم ایشان باشد یا از پیمودن اعتبار رسیده یا اینکه از هر راهی که
علم بهم رسانیده اند شهادت ایشان مقبول است تحقیق آنست که اگر شهادت علمی را

قبول کنیم شرط شهادت ایشان در اینجا نیز مقبول است والله در آن اشکال است و شهادت
یک عادل ثابت نمیشود اگرچه ظن قوت حاصل شود و شهادت زنان نیز ثابت نمیشود
و بمجرد مظنه نیز اعتماد نمیتوان کرد اگرچه قریب بعلم باشد و اگر در پیش حاکم شرع ثابت
میشود و حکم کند بآن حکم او نافذ است و هر مکلفی را در اینجا اعتماد بشهادت عدلین جایز است
و ضرور نیست که در نزد حاکم شرع اقامه شهادت نمایند و اگر شک کنند در مسافت و ممکن
نباشد او را اثبات آنکه بآنها ثابت میشود مسافت باید نماز را اتمام میکند و اگر
ممکن باشد پیمودن در صورت شک اقرب اینست که واجب نیست پیمودن و نماز را
باید تمام کند تا مسافت ثابت میشود و اگر بعد از آن قصر کند نماز او باطل است اگرچه بعد
معلوم شود که بقدر مسافت بوده شرط است در سفر آنکه آن مسافت مقصود باشد یکبار قصد
پس اگر کمتر از مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آن را اگرچه با هم بقدر مسافت باشد
باید تمام نماید و هم چنین کسیکه سرگردان و حیران است و قصد معینی که بقدر مسافت باشد
در نظر نداشته باشد باید تمام کند و هم چنین اگر سوار کشتی یا حیوانی باشد و بخواب
رفته او را بقدر مسافت ببرد یا دورانکه شده یا گریخته میگردد و احتمال میدهم که
در کمتر از مسافت باو برخورد و اگر میدانند که بقدر مسافت باید برود و قصد آنرا کرده
باید قصر نماید و آیا در متحقق شدن قصد مسافت باید علم برسیدن مسافت باشد یا ظن
عادی

عادی بقطع مسافت نیز قصد حاصل میشود اقرب [illegible] اخیر است و اما با علم یا ظن
برسیدن بمسافت قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نیز میشود و بنابر قصد سفر باید متصل
باشد بلکه بتبعیت نیز قصد حاصل میشود پس کسیکه تابع دیگری است سفر میکند
مثل بنده یا خادمی که با آقایش سفر میکند یا دوستی که برفاقت دوستش یا پدری
که با پدرش سفر میکند یا اسیری که اعدا اسیر کرده اند یا کسی را که از روی ظلم
گرفته اند و بسفر میبرند مجموع قصر میکنند اگر قصد کرده اند سفر را اگرچه بالتبع باشد
و باید بداند که آنکه متبوع ایشانست عزم بسفر دارد والا هر چه میشنیدند در قصر
کردن و اگر ایشان را قصد داشته باشند که هر وقت میتوانند برگردند قصد سفر
نکرده اند بلی بعضی گفته اند که اگر اینقصد را دارد و علامات و امارات برگشتن
و اما را آن نیست قصد نکرده و نماز را اتمام میکند پس احتمال عتق و طلاق و غیره [illegible]
ندارد اگر هنوز از آن رتبه نیافته باشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه
قصد مسافت کردند نماز را قصر میکنند و مجرد تابع بودن مانع از قصد نیست و اگر
قصد مسافت نداشته باشد تمام میکند و اگر مسافتی را قصد کرد و چنان میدانست
که بقدر مسافت نیست پس معلوم شد که بقدر مسافت بوده باید قصر نماید بنابر اقوی
و اما نمازی که پیش از آن تمام کرده اعاده ضرور نیست و شرط است در قصر [illegible]

قصد دشمن از قصد نکند مسافت پس اگر قصد کرد و قبل از رسیدن بمسافت از قصد
خود برگردید یا متردد شد باید نماز را تمام میکند و اگر بعد از رسیدن بحد مسافت
از قصد خود برگردد قصر میکند دوم شرطها است در سفریکه قصر باید کرد مباح بودن سفر
یعنی سفر حرام نباشد پس کراهت یا استحباب یا وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت
باید تمام کند و کسی که تابع ظالم باشد در ظلم سفرش حرام است اما اگر متابعت او
بجهت نفاقه یا بجهت عمل حلالی باشد یا بجبر و اکراه باشد باید قصر نماید و هم چنین اگر
متابعت بجهت خوف و تقیه باشد باید قصر نماید و کسیکه قصد رفتن کند در نزد سلطان
بجهت امر مباحی یا اینکه سلطان او را طلبیده یا نوشته باشد بروجهی که رفتن او
بروجه مباح باشد در حق او نماز را قصر میکند و کسیکه بصید کردن سفر میکند
و مقصودش لهو و گذران باشد باید تمام کند نماز و روزه را اگر در اکثر [illegible]
سه روز باشد بنابر اقرب و سفر صید بجهت قوت خود و عیالش در آن قصر میکند و
بنده که از آقایش گریخته و آن ناشزه باید تمام کند و تمام می کند کسیکه سفر
میکند در حالیکه راه آن مخوف است و مظنه تلف آن یا مال است اگر ضرورت
مال اجحاف باشد و وقتی نیست در ضرر بر نفس اینکه مظنه ضرر بجهت دزدی یا مانند آن
باشد یا بجهت سیر مسافت باشد و اگر [illegible] در [illegible] داشته باشد سفرش مباح است بنابر اقرب

لکن

لکن جمع احوط است و کسیکه از طلب کارش فرار کند یا اینکه میتواند ادای خود
نماید سفرش حرام است و باید تمام کند نماز را و سفر از برای خوش گذرانی و تنزه را
بعضی معصیت شمرده اند و اظهر اینست که معصیت نیست لکن احوط جمع میان قصر و اتمام است
و اگر سفر ملازم داشته باشد ترک واجبی را جمعی آنرا حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید
تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب این است که نماز را قصر میکند مگر آن موضع
را استثنا شده لکن احوط جمع است بلی اگر بآن قصد کند فرار از واجب را ممکن است حکم
وجوب اتمام و بالجمله اگر سفر معصیت الهی باشد باید تمام کند و اگر غایت مقصود از آن
سفر معصیت باشد نیز باید تمام کند خواه آن معصیت مستقل در قصد باشد یا امر مباحی
قصد
باهم شده باشد و ظاهر این است که این قصد حاصل میشود که حصول علم یا ظن باین
مقصود باشد و احتمال مساوی نیز حاصل میشود که حصول علم یا ظن بآن مقصود شود
و احتمال مساوی نیز حاصل میشود و اگر علم بعدم حصول آن داشته باشد این قصد
متحقق نمیشود و با ظن بعدم حصول نیز عدم حصول قصد شاید اقرب باشد و شرط
نیست در سفریکه قصر میکند اینکه هیچ معصیت در آن نکند پس اگر در بین راه اتفاق
معصیتی که باعث نمیشود که نماز را اتمام کند و [illegible] بعضی [illegible] از آن
از [illegible] باید قصر نماید بلکه شرط است که بقدر مسافت رسد نه با ظهور و اتفاق [illegible]

در اینکه که آنقدر دور شود از بلد که دیوارهای آن پنهان گردد و صدای اذان آن نرسد
باید تمام کند و اعتبار بغبارها و قلعه‌ها و خشتها و غشتها و مزارع باشد بلکه اعتبار
بحصار بلد نیز نیست بلکه همان معتبر است که گفتیم و معتبر پنهان شدن دیوارها
پنهان شدن صورت آنها است نه شبحی و سیاهی آنها بنا بر اقرب و فرقی میانه
دیوارهای خراب و معموره نیست و در شنیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول
اذان و معتبر اذان معتدل میباشد و همچنین دیدن دیوارها معتبر چشمی است که معتدل باشد
و اگر در آن اذان نباشد یا کر باشد یا کور تقدیر می‌نماید و بعضی تصریح کرده‌اند
باینکه جائی که دیوار ندارد باید تقدیر دیوار کرد و مراد آن مخفی شدن جمیع دیوارهای
اینست نه دیوارهای اطراف خانه‌اش و همچنین در اذان و بلدی که در جای بسیار
بلندی واقع شده در مکان بسیار پستی باید اعتبار فرض در مکان مساوی معتدل
نمود و بدانکه بعد از اجتماع شرایط قصر واجب است قصر نه اینکه از باب رخصت است
پس اگر نماز را اتمام کند نمازش باطل و باید اعاده یا قضا نماید خواه بداند که این
باعث بطلان نماز می‌شود یا نه و همچنین در روزه ماه مبارک رمضان اگر بگیرد باطل
و قضایش واجب است و بدانکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز را در جای که واجب است
او را اتمام کردن نماز و باقامه کمتر از ده روز تمام نمیتوان کرد اگرچه نیت ده از پنج روز بنا بر

اظهر

اظهر و فرقی نیست میان اینکه این اقامه در دهی یا شهری یا صحرائی واقع شود و فرقی میان
نماز و روزه نیست و واجب است که ده روز کامل باشد و آیا کامل بودن عرفی کافی است
یا نه معنی که بنحوی باشد که در عرف گویند ده روز کامل است حقیقةً پس اگر یک ساعت یا نیم ساعت
کم باشد ضرر ندارد و هیچ از آن کم نباشد قول اول اقوی است لکن مراعات احتیاط
اولی است و آیا شرط است که ده روز را از طلوع صبح تا مغرب درک کند یا اینکه اگر
در نصف وارد شود و بعد آن نصف روز یازدهم برود کافی است اقرب ثانی است
پس آنچه از روز اول کم بود از روز آخر می‌افزاید و شرط نیست که ده شب تمام
یا ده روز قصد داشته باشد پس اگر نیت را داشته باشد ابتدای شب روز یازدهم برود
ضرر ندارد و در نیت داشتن باید که اقامه متحقق میشود و قصد اقامه بعلم و ظن ماندن
یا قصد و اگر علم داشته باشد بماندن و قصد نداشته باشد فایده ندارد و اما علم برفتن
یا ظن با آن قصد حاصل نمیشود و اگر قصد کند سفر شرعی را و قصد داشته باشد که در بین
آن ده روز بماند پس اگر در محل اقامه نماز را اتمام کند و قبل و بعد آن نماز را نیز
تمام میکند اگر بقدر مسافت شرعی باشد هر یک اگرچه باهم بقدر مسافت باشد و اگر
هر یک از قبل و بعد یا یکی بقدر مسافت باشد و در اینکه بقدر مسافت است باید نماز را
قصر نماید و اگر قصد سفر کرد و شروع کرد و بان جهت نماز را قصر کرد که مانعی رو داد و سفر

محقق نشود نماز را که بقصر کرده و اعاده فرض نیست نه در وقت و نه در خارج وقت بنا
بر اظهر و اگر در بلدی وارد شده و نیت اقامه داشته و نماز را قصر کرد پس نیت اقامه کرد
نمازهای را که بقصر کرده اعاده لازم نیست و اگر مسافر متردد باشد در جای تا یکماه
از سی روز نماز را قصر میکند و بعد از سی روز تمام میکند هرچند در آنجا است اگرچه یکبار
باشد و در روز سی ام اشکال است حق اینست که اگر در غیر روز اول ماه وارد شده
پس روز سی ام را نیز قصر میکند و همچنین اگر در روز اول ماه وارد شده باشد و آن
ماه از سی کم باشد و روز سی ام که در روز اول ماه دیگر باشد خلاف در اشکال عظیم است
لکن قول بوجوب قصر قوة دارد و لکن احتیاط جمع کردن میان قصر و اتمام است پس اگر
جزم بماندن داشته باشد نیز قصر میکند و نماز و روزه و نوافلی که در سفر ساقط است نیز
ترک میکند و بعد از سی روز تمام میکند نماز و روزه را میگیرد و اگر نیت اقامه کرد و
بعد قصد را بر هم زد باید نماز را قصر نماید مگر اینکه یکنماز را تمام کرده باشد پس مادامیکه
در آن بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد و نماز تمام بر او واجب شده و لکن تمام
نکرد عمداً یا سهواً تا وقت خارج شد اقوی اینست که او نیز باید تمام کند نمازهای
بعد را لکن احتیاط را الجمع یا تجدید قصد را از دست ندهد که مسئله در غایت اشکال است
و اگر تمام نکردن نماز بجهت عذری باشد که اصل نماز را ساقط نماید مثل حیض

و دیوانگی

و دیوانگی نمازهای بعد را باید قصر نماید و اگر نافله که در سفر ساقط بود بعد از نیت اقامه
بجا بیاورد و لکن نماز واجب را تمام نکرده این جهت تمام کردن نمازهای بعد از گذشتن
آن قصد نمی شود و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافه
شرعیه باشد و شرط است در قصر که سفر او قطع نشود برسیدن بوطنیکه بالفعل وطن
او است و پیش از این شش ماه در آن توطن نموده پس اگر در این سفر داخل شود در چنین
وطن واجب است بر او تمام کردن نماز و گرفتن روزه و اگرچه قصد نداشته باشد
و اگر در ابتدای سفر قصد وارد شدن چنین منزل داشته باشد قبل از رسیدن
بآن منزل و اگر بقصد مسافه شرعی نیست باید تمام کند و همچنین بعد از آن اگر
چه این در مسافه باهم بقدر شرعی باشد مقصد سیم در بیان قلیلی از احکام
زکوة است زیرا که اکثر خلق در اغلب اوقات محتاج خواهند بود بدانستن آن بجهت دادن
یا گرفتن بدانکه شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب
زکوة بر طلا و نقره چند شرط اول که نصاب در تمام گذشتن سال دویم سکه داشتن
بسکه معامله پس در پارچه و شمش طلا و نقره زکوة نیست و در حلی و زیور زکوة نیست
و اگر طلا و نقره را در بین سال کنند و شمش نمایند یا آنرا ببخشند یا بفروشند یا معاوضه
کنند بعوض از غیر جنس خودش زکوة مرتفع و اگر مقصودش فرار از زکوة نباشد

واالله اگر قصد فرار از زکوة داشته باشد در آن خلاف است اقوی سقوط است و احوط
عدم سقوط است بدانکه سایر اجناس استحباب است و مسائل آنرا ننوشته و لهذا
ذکر نشد ولکن در عبادات مالیه شناختن مصرف و مستحق است پس بیان میشود مصارف
آن بدانکه از جمله اصنافی که مستحق زکوة است فقرا و مساکین اند پس فقیر بودن و
مسکین بودن باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی بودن مانع است از آن و کسیکه
قدرت بر مؤنه یکساله خود و عیال خود داشته باشد غنی است و زکوة بر او حلال نیست
خواه قدرت او باعتبار سرمایه اش باشد یا کسبش و اگر مؤنه یکساله نداشته باشد
و کسبش نیز وفا نکند فقیر است و حلال است زکوة بر او و معتبر کسبی است که لایق بحال
او باشد بحسب عادت و اگر کسب کردن مانع از تحصیل علم واجب باشد که وجوب آن
اقوی است از قبیل تحصیل علم باصول دین و فروع ضروریه آن میتواند زکوة بگیرد
و مشغول تحصیل علم شود بلکه هر واجب فوری که کسب کردن منافات با آن
داشته باشد چنین است و اگر تحصیل آن علم واجب موسع باشد در آن اشکال است
و حکم بجواز گرفتن زکوة و مشغول شدن بآن علم شاید اقوی باشد بلکه اگر تحصیل
آن علم مستحب باشد نیز ممکن است قول بجواز بلکه مشغول شدن بمستحب دیگر نیز اگر
مانع باشد از کسب ممکن است تجویز گرفتن زکوة لکن خلاف احتیاط است و بالجمله ظاهر

الیت

الیت جایز است گرفتن زکوة با مشغول بودن بطاعة الهی خواه از طاعة بر وجه وجوب
باشد یا نه خواه علم باشد یا نه و اگر در غیر بلدی که در آن است تواند تحصیل مؤنه نماید
نه در آن بلد و تواند بآن بلد برود بدون ضرر و بمحض خواهش نفس ترک سفر نماید
منع از زکوة شاید اقوی باشد و اگر شک کند که آیا قدرت بر مؤنه دارد یا نه اگر شک
بعد از آنکه علم بقدرت داشت بهم رسید منع زکوة فی الجمله است و هکذا اگر شک بعد از آنکه
علم بعدم داشت عارض شد دادن زکوة وجه است و حکم ظن حکم شک است و اگر
فقیر صاحب خانه باشد میتواند زکوة بگیرد اگرچه قیمت آن بسیار باشد مگر آنکه بسیار
از زی او بیرون رود که در آن اشکال است و اگر خانه زیاده بر حاجتش داشته باشد
بنحویکه تواند آن زیاده را بفروشد و مؤنه یکساله را کفایت کند اقوی منع زکوة است و اگر
دینی داشته باشد که وعده آن رسیده باشد یا قرض بر آن واجب شده باشد بنذر و مثل آن
یا بکفاره و نداشته باشد چیزی که دین خود را یا حق واجب را ادا نماید مستحق زکوة میشود
اگرچه از جهت دیگر محتاج نباشد و در مؤنه رجوع بعرف میشود و از مؤنه است آنچه لایق بحال
او میباشد از هدیه که بجهة دوستی یا غیر بفرستند یا صله که بخویشان میکند یا ضیافتی که میکند
یا صرفی که در راه ثواب میکند یا صرف میکند بچیزی که بودن بآن محتاج است میکند یا بقیمت
کنیزیکه بجهة خدمت یا تمتع میخرد یا حیوان سواریکه بآن محتاج است میخرد یا بجهة [illegible]

یا باو او قرض و حقوق واجبه صرف میکند یا ظالمی از او قهراً میگیرد یا خود بخود مصرف میکند

و جایز است که آن زکوة باولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشری اند و اما اگر عاً در از منی لفی

باشد و پدر از مؤمنین زکوة میتوان داد باو و اگر مستحق غیر ممیز باشد و اگر ولی دارد

مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهد و ایشان بنیابت طفل قبول

میکنند و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع ندارد پس جماعتی تصریح کرده اند باید بکسیکه

متوجه آن طفل است و باهتمام در امر او میکند مثل مادرش باید داد و او هم از اهل

امانت باشد و اما عدالت شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد بولی دادن اشکال ندارد

و در جواز دادن بخودش خلاف است و اگر ولی نداشته باشد میتوان داد بکسی که متوجه

امور اوست و حاصل کلام آنکه طفل ممیز و غیر آن اگر ولی دارد بولی میدهند

و الا بکسی که متوجه امور اوست و اگر اعتمادی بر او باشد و اگر ولی بلکه نیست میتوانی

داد بجا و لیکه صرف نماید در امور او اگرچه او را گر نباشد که متوجه امور او شود میتوان

زکوة را بولی مجنون داد بلکه او و زکوة را بسفیه میتوان داد اگرچه شرعاً نتواند تصرف

در مالش نماید و در جمیع آنچه گفتیم فرقی نیست میان زکوة و زکوة فطره و دیگر از مستحقین

زکوة ابن سبیل است یعنی مسافر بودن در ابن سبیل شرط است و شرط است که سفر او سفر

معصیت نباشد و کافی است در پی ادعا کردن خودش که سفرم سفر معصیت نیست بلکه

با عدم

با عدم علم بمعصیت بودن حمل میتوان نمود قولش را بر صحت و لیکن با مظنه بمعصیت بودن احتیاط

اولی است و هرکه را مسافر میگویند بطریق حقیقه از ابن سبیل است اگرچه قصد اقامه

کرده باشد و فقر شرط نیست در ابن السبیل پس اگر در ولایت خود غنی باشد لکن در بین

حال عاجز است از تصرف کردن در مال خود بغربت و فقیر یا کان زکوة باید داد باو

و لکن اگر تواند تصرف کند در مال خود بلکه اگر قرض میتواند بگیرد زکوة باو نمیتوان

داد و اگر چنین تواند در مال خود با حرج و مشقت زکوة میتوان داد باو و اگر ابن

سبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون شاهد و قسم و دیگر از اصناف زکوة

فی سبیل الله است و آن عبارت است از هر چیزی که بآن تقرب بخدا جست مثل کفن

کردن مردگان مؤمنین و ادا کردن قرض مؤمنین از زنده یا مرده و حج کردن و اعانه

کردن از حجاج مؤمنین و بنا کردن مساجد و تعمیر آنها و اعانه زوار و اعانه محتاجین

و اصلاح میانه قبایل و اشخاص و نهادن تعلیم و تعلم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه

چنانکه جمعی ذکر کرده اند و عمارت سقاخانها چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امثال این

امور و آن بسیار است و در اینجا فقر شرط نیست پس حجاج و زوار غنی را منفقه

اگر توان تقرب بخدا جست باعانه او صرف زکوة بایشان ضرر ندارد و همچنین

در ادای دین و کفن کردن و نحو آن و لکن احوط ملاحظه فقر است و کسیکه این سهم

صرف میشود در او شرط نیست که عادل باشد و اگر نتوان عین زکوة را دادن پس اظهر آنست که صرف
منفعت جایز است فروختن یا صلح کردن بجنس دیگر که توان آن را صرف نمود بلکه با امکان
صرف عین نیز میتوان و بدانکه زکوة از عبادات است و محتاج به نیت قربت است خواه
فطره باشد یا غیر آن باشد و نیت وجوب در واجب و نیت ندب در مستحب و نیت اینکه این
زکوة مال است یا فطره ضرور نیست مگر اینکه تعیین موقوف بر آن باشد و تعیین جنس نیز لازم
نیست و اگر مالک زکوة را بفقیر میدهد خود نیت میکند و اگر دیگری را وکیل کرده که بفقیر
برساند پس اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت کرده و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر
نیت میکند صحیح است و اگر وکیل نیت کند نه مالک نیز اظهر صحت است بشرط اینکه مالک بگوید
زکوة مال را اخراج کن و او اخراج کند در وقتی که مالک نیز مطلع نبوده یا نیت خود کند
ضرر ندارد و اما اگر مالک نیت کند نه وکیل مثل اینکه بنیت زکوة بدهد بکسی و بگوید بده بکسی که
مستحق زکوة میباشد و نگوید که از چه بابت است در آن خلاف است و عدم جواز اظهر است
و میتوان نایب قرار داد از برای اخراج زکوة و واجب نیست دادن زکوة بمجتهد که او
باهلش برساند لکن احوط است اگر وکیل قرار داد کسی را در دادن زکوة احوط آنست
که وکیل عادل باشد و قول وکیل در اینکه وکالت آن تحقق یافته معتبر است و فقیر نیز میتواند
کسی را وکیل کند در گرفتن زکوة بنا بر اقرب و خمس نیز مثل زکوة است پس مستحق میتواند
وکیل

وکیل قرار دهد کسی را در گرفتن خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه آنچه باو داده زکوة است
و اما اعلام کردن جایز است مگر اینکه باعث اهانت و ذلت مؤمن باشد پس احوط ترک است
و اگر مستحق صاحب عفت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه باو بدهد بقصد زکوة و اگر مستحق
مضطر باشد و اضطرار برطرف نشود الا بگرفتن زکوة واجب بر او گرفتن زکوة اگر
بدهند باو و اگر دفع اضطرار بغیر آن ممکن باشد میتواند قبول ننماید لکن احوط قبول است
تا ممکن باشد و اگر رد دین یا نفقه زوجه یا وجهی دیگر موقوف بر گرفتن زکوة باشد
دور نیست حکم بوجوب گرفتن زکوة و اگر مالک زکوة را بمستحق داده میتواند دوباره
آن را مالک شود بخریدن و نحو آن لکن مکروه است و ظاهر این است که جمیع صدقات
نیز چنین باشد و اما خمس و هبه مکروه نیست و جایز است دادن زکوة بفقیر آنقدر
که غنی شود و زیاده بر او نیز بیکدفعه خواه قادر بر مؤنه بعض سال باشد یا نه بنا بر اقرب
و واجب نیست که زکوة را به همه اصناف مستحقین برسانند و به همه افراد یک صنف نیز واجب
نیست و مستحب است تفضیل خویشان بر غیر و کسی که سؤال و طلب نمیکند و مستحب است
تفضیل کسیکه صاحب فقه یا عقل یا ورع باشد یا هجرت در دین داشته باشد و واجب نیست
دعا کردن بجهت مال صاحب بر اینکه زکوة را میگیرد و اگر مالک زکوة را از بلد خود
نقل نماید بغیر آن بلد اجرت نقل بر او خواهد بود خواه آن نقل واجب میباشد یا نه

وشرط است در مستحق زکوة که از سادات هاشمی نباشد و اگر از جانب غیر هاشمی باشد
نمیتوانند زکوة را بگیرند و فرقی نیست در زکوتی که بر بنی هاشم حرام است که از سهم فقرا
یا سایر سهام باشد زکوة مال باشد یا زکوة فطره و جایز است گرفتن هاشمی زکوة هاشمی را
و اگر از جانب سید بر هاشمی باشد نمیتواند بگیرد زکوة اگرچه از عامل در هاشمی است و غیر هاشمی
نمیتواند زکوة از هاشمی بگیرد و اگر هاشمی مضطر شود بحدی که خوردن میته بر او جایز است
جایز است گرفتن زکوة غیر هاشمی و احوط آنست که زیاده بر آنقدری که میته بر او جایز است نگیرد
و آیا سایر صدقات واجبه مثل زکوة بر بنی هاشم حرام است یا نه در آن خلاف است
و اشکال است و قول بحرمت در کفارات قوت است پس کفارات واجبه یا صدقه که بکسی دیگران
واجب شده یا بجهت نذر یا عهد واجب شده و نحو اینها حکم یک باب دارند نمیتوان داد ولکن خبررا
که بسبب وجهتی واجب شده که بعضی بدهد اقرب آنست که آنرا میتوان داد و اما خالکه
زکوة بنی هاشم را بنی هاشم میتوانستند بگیرند هم چنین سایر صدقات آنها برا نیز
میتوانند گرفت در زکوة فطره واجب است شرط است در وجوب آن عقل و بلوغ و آزاد
بودن و غنی بودن و مقتضای اخبار و کلام علما این است که فقیری که براو یک
باشد صاعی را دور میگردانند بر عیالش و تصدق میکنند و مراد از فقیر در اینجا آنست
که مالک قوت سال خود و عیال خود نباشد بالفعل و نه بالقوه بنابر اقوی و بعضی گفته

دیگر

دیگر کرده اند و مراعات احتیاط اولی است مقصد چهارم در تبیین از احکام خمس است
بدانکه خمس در چند چیز واجب است اول غنیمتی که از دار الحرب آورند و اشکال در وجوب
خمس آن نیست اگر محاربه باذن امام ع باشد دوم معادن است مثل طلا و نقره و آهن
و مس و جیوه و سرمه و زرنیخ و قیر و نفط و کبریت و یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و کهربا
و عقیق و نمک و زاج و نوره و بعضی تفریع کرده اند بیکدیگر و سنگ آسیاب و گل سرشور
و غیر نیز که از معادن است و بعضی را در بعضی تامل است و اقرب آنست که شرط است در آن
نصاب و در تعیین آن خلاف است اقرب آنست که عاداتی که بقیمت دینار رسیده خمس
واجب نیست و احوط در لعلات قولیست که یک دینار را خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار
اعم از عین یا قیمه است و ظاهر آنست که قیمت آنرا بعد از اخراج باید به بیست دینار برسد
و شرط نیست در رسیدن آنکه بیرون می آورد بعد نصاب میکند یکدفعه بیرون آورده باشد
بلکه اگر در چند دفعه بیرون آورده باشد و مجموع بقدر نصاب برسد باید خمس را بدهد و اگر جمعی
شریک باشند در بیرون آوردن آن معدن باید حصه هر یک بقدر نصاب برسد و شرط
نیست در رسیدن بقدر نصاب اینکه از یک نوع باشد پس اگر نوعی را بیرون آورد که کمتر از
نصاب باشد و نوع دیگر نیز بیرون آورد و مجموع بقدر نصاب برسد باید خمس را بدهد و گفته اند که
سال در خمس از معادن لازم نیست بلکه در وقتی که مالک میشود اخراج واجب میشود خمس

و اخراج مؤنه خود و عیال خود را نمی‌نماید و لکن مؤنه اخراج میشود و خمس تعلق بهمان عنبر که بیرون
آورده میگیرد پس تصرف در مجموع آن و تلف کردن آن جایز نمیباشد و لکن در چیزهایی که
آن را فاسد میکند قیمه آن را میتوان داد ششم از اموریکه خمس در آن واجب است گنج است
در تعریف آن رجوع بعرف میشود و شرط است در آن نصاب و آن بیست دینار است در طلا و
دویست درهم است در نقره و غیر اینها قیمه آن معتبر است و بهر یک از این دو قیمت که باشد
لازم است خمس و اگر بیابد چیزی را در زمینی که آن را مالکی نیست ظاهراً آن را گنج نمیگویند
نزد جمعی از علما آن لقطه باشد پس باید آن را تعریف کند اقوی اینست که لقطه نیست
بلکه مال کسی است که آن را دیده خواه کم باشد یا بسیار خواه در دار الاسلام باشد یا
در دار الحرب خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه مگر اینکه بداند که مال صاحب معینی است یا مال
کسی است که میتواند باو برساند پس مال او نیست و اگر در دیوار زمینی افتاده لقطه میباشد
و اگر بیابد چیزی را در بیابانی پس آن مال کسی است که او را دیده و بی تعریف میتواند در آن
تصرف نماید خواه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه
خواه آن بیابان در نزدیک شهری باشد خواه نه خواه در راه و جاده افتاده باشد
خواه نه و اقوی اینست که آن را گنج نمیگویند خمس بر آن واجب نیست و اگر بداند که مال
شخص معینی است باید بصاحبش رد نماید چهارم از اموریکه خمس در آن واجب است آن چیزی است

که بغوص

که بغوص و فرو رفتن در آب بیرون می‌آورند از اموریکه شرعا روا ندانند آن را مالک شد
و از حیوانات نباشد و شرط است در آن نصاب و آن یک دینار است و آنچه از غوص
چاهها و نهرها و دجله و فرات و نحو آن بیرون می‌آورند عدم الحاق بغوص درباب است هفتم
از اموریکه خمس در آن واجب است منافع تجارتها و زراعتها و صنعتهاست و وجوب
خمس در اینها بعد از بیرون کردن مؤنه سال خود و عیال خود قرار داده بجهة امر معاش مثل
غذا کردن و ساختن و نحو آن و در وضع مؤنه آن اشکال است و احتیاط را باید
ترک کرد و دینی که پیش از سال ظهور ربح داشته باشد در آن سال هم رسیده و ادای آن
نیز وضع میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا نه و اگر ادای دینی لازم باشد که وعده
آن زیاده از یک سال باشد عدم استثناء ادای آن خالی از قوة نیست و حقوقهای واجبی
که بذمه او تعلق میگیرد و اگر پیش از زمان ظهور ربح و نفع در همان سال که ربح ظاهر شده
بذمه او تعلق گرفته از مؤنه محسوب شده و هدیه و صدقه بدیگران میکند اگر بلایق بحال
او باشد از مؤنه محسوب شد بنا بر اوجه و هم چنین آنچه را امر خسارت کرده میکند در
مهمانیها اگر چه بسیار باشد اگر بلایق بحال او باشد و هم چنین آنچه ظلم از و میگیرد و از
او بجبر یا خود میدهد بجهة دفع ظلم و هم چنین آنچه را در سفر حج واجب صرف نماید
و اگر در آن سال که ربح بهم رسیده حج واجب شده باشد و در رفتن از حج بعد از گذشتن

سال باشد پس مؤنهٔ آن از ارباح اخراج میشود و آنچه را در سفر حج مستحب یا زیارت
خرج شود اخراج آن خالی از قوت نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنهٔ آنرا
بعضی در آن تأمل کرده اند و عدم اخراج احوط است و آنچه را بصدقه میدهد از
مؤنه است چنانچه جمعی تصریح کرده اند مؤنهٔ تزویج از مؤنه است و قیمت جاریه و خادم
از مؤنه است خواه چندین کنیز که بخدمت باشد یا از جهت تمتع و قیمت حیوانات
سواری که لایق بحال او است و جامه که میخرد و کتابی چند که باو محتاج است از مؤنه است
و بعضی گفته اند اگر تجارت دو چیز بکند ربح را بقدر آن باو از آن حساب
میکنند و اگر ربح یا مال تلف شود ربح را باو از آن حساب میکنند و در این تأمل است
و احوط انست خمس ربح را با ذات خسران و ضرر حساب نه نماید و مراد از مؤنه
یکسال تمام است ابتدا از سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بمعامله یا زراعت
یا کسب مثلا و معتبر در مؤنه میانه روی است که لایق بحال او است بدون اسراف
و تنگی و قتی و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده از آن خرج کرده به پیش حساب
میشود و اگر بر خود تنگ گرفت وضع نمیکند بنابر اقرب و مرجع در مؤنه عرف
عادت است هر چه را مؤنه گویند حقیقة مستثنی است مگر آنکه حرام باشد که البته
مستثنی نیست و اگر مکروه باشد و داخل مؤنه باشد در آن اشکال است احوط عدم استثنا است

و اقرب

و اقرب استثنا است و اگر ربح و منفعت تدریجا حاصل شود در سال خواه از یک سرمایه باشد
یا از اسباب متعدده هر کدام را سالی است بانفراده و اگر او را مالی باشد که خمس بر آن
نباشد آیا مؤنه که آن استثنا شده از این مال است پس ارباح و منافع را خمس آن بدهد
بدون اخراج مؤنه از ارباح میگردد یا از هر دو حساب میکنند در آن خلاف است و مسئله
در غایت اشکال است ترک احتیاط نباید نمود احوط از همه احتمال اول است پس احتمال
سیم اگرچه قول دوم خالی از قوت نیست و اگر انسان را چند شغل باشد هر یک را نفعی
باشد مثل زراعت و کسب و تجارت مؤنه را از هر یک که خواهد حساب نماید و بر همه نیز
میتواند قسمت نمود و وجوب خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه از اقسام تجارت
و زراعت و کسب نباشد پس واجب است خمس هر چیزی که عاید او میشود از شکار کردن و هیزم
کشیدن و سقائی و علف فروشی و دیگر در اجاره گرفتن و نحو اینها و خمس در اینها بعد از وضع مؤنه است
و در ربح و منافع نصاب نیست بلکه هر چه زیاده آید باید خمس آنرا بدهد اگرچه قلیل
باشد و در غلات و در زراعات که زکوة در آنها واجب است بعد از اخراج زکوة
و حق سلطان و مؤنه زراعت خمس واجب است و خمس ارباح نیز مثل غنایم بر شش
قسمت میشود و وجوب خمس در ارباح ثابت است حتی نسبت بزنان و خنثی و فرقی
نیست میان حصول ربح که بیع او باشد یا بصلح یا باجاره یا ببعضی دیگر یا بشرکة

یا غیر اینها و در مضاربه خمس بر عامل و مالک بعد از اخراج مؤونه است و در زکات بعد از
اخراج مؤونه هر یک از دو شریک است و اگر ربح در معامله فضولی حاصل شود خمس
خمس بعد از امضاء معامله بنا بر احوط و اگر معامله کند نسیه و در آن ربحی
حاصل شود بعد از رسیدن موعد خمس واجب میشود نه در وقت معامله بنا بر اقرب و اگر
ببخشد مال را در اثنای سال یا بخرد چیزی را از روی حیله تا خمس از وی ساقط
شود ساقط نمیشود و آنچه را که اولی بنا بر احوط بلوغ و عقل شرط است در وجوب
خمس در این قسم پس اگر طفل یا دیوانه نفعی از تجارت یا زراعت حاصل شود
خمس بر ایشان نیست و اما کسی که گاهی دیوانه و گاهی عاقل خمس بر او واجب است در
کفاره حتی نفعی نزد حیثیت و اگر کافر دین حق را قبول کرد در سقوط این تکلیف
از وی اشکال است احوط عدم سقوط است و اگر بنده را مالک ان چیزی که
نفعی او بهم رسیده بدانیم خمس بر او واجب است و الا در آن اشکال است و با علم
آن ربحی که در آن بهم رسیده خمس در آن واجب است و احوط اینست که با او پیش
باشد اگر خمس بدهد و اگر ثلث مال خود را اگر وصیت کند که تجارت کنند
پس در آن ربحی بهم رسد در وجوب خمس در آن اشکال است اقرب عدم وجوب است
و وجوب خمس در هبه و میراث و هدیه خلاف است و مسئله در غایت اشکال است لکن
اقرب عدم

اقرب عدم وجوب خمس است در آنچه میگیرد از صدقات واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره
و مال مجهول المالک و خمس و وقف و نذر و آنچه با آن وصیت کرده و بخشش حکام
و سلاطین و نحو اینها واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع کردن شوهر میدهد
نفقه طلاق دادن او و نفعی که از آن بهم میرسد ملحق بمنافع تجارت است
و عسل کوهی و گز انگبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و میوه درختهای صحرائی و
کوهی وجوب اقرب است و اجرت صاحبها و کارها و امانه و صحت خرما و هیزم
و علفی که از صحرا می آورند و صید میکنند و نحو اینها اگر در ارباح و منافع کسب است
خمس در آنها واجب است پس آنچه معتبر است صدق اسم تجارت و کسب و صنعت و زراعت
نیست حقیقه پس اگر یکی از اینها صادق نباشد خمس واجب نیست اگر چه نفعیت و فایده
کنند او را بنا بر اقرب پس خمس نیست در درختی که بار نشاید و بهم رسد و نه در میوه
آن که بار آن میوه باشد و منتقل میشود نه در غنمی که زیاد آمده از غنمی که نگاه داشته از
خود خریده باشد و نه در سیاهی البته و نه در جامه و گوشت و غلام و زیور و با جمله
هر چیزی که از آن مالک شده و تحصیل کرده بجهت ذخیره کردن و نگاه داشتن نه تجارت
کردن در آنها خمس نیست اگر چه زیاده از احتیاج باشد و اگر ربحی ظاهر شود در
متاعی که با آن تجارت شد بجهت ظهور ربح و نفع خمس واجب شود و لکن اقوی آنست

که جایز است یا فرض خمس دادن تا بعد از نقد شدن خصوصاً اگر پیش از نقد شدن خمس
دادن باعث ضرر شود لکن احوط در آن اینست قبل از نقد شدن و اگر متاعی را
خرید و ربح ظاهر شد پس قیمت آن تنزل کرد بنحویکه نفعی باقی نماند اقرب اینست
که وجوب خمس برطرف میشود و همچنین اگر در جای دیگر برد آن بخواهد را و ربح
در آنجا برطرف میشود و زیاده عین یا قیمت او نماند اگر داخل در ربح و منفعت
یکی از آنچه که گفتیم از تجارت و زراعت و کسب شده خمس آنرا باید داد و الا فلا
پس اگر خانه یا درختی یا حیوانی یا کتابی یا نحو آن یا و منتقل شود و زیاد شود در قیمت
آن بهم رسد یا نمائی از آن حاصل آید اگر بقصد تجارت نبوده خمس در آن
نیست و الا باید خمس آن بدهد ششم از اموریکه خمس در آن واجبست مال حلال
است که مخلوط با حرام شده باشد بنحویکه نتوان او را تمیز داد و قدر حرام مجهول
باشد و علم و ظن نداشته باشد بزیاده یکی از آن دو بر دیگری نه بالاجمال و نه به تفصیل
بلکه مساوی بودن و نبودن مساوی باشد در نزد او و بدانند که حرام زیاده
از خمس است و فرق نیست میان اینکه آن مال از کسب باشد یا ارث یا و رسیده
باشد و داند که حرامی در آن هست یا اینکه هبه و هدیه باشد که داند حرامی
در آن باشد و نصابی در آن نیست بلکه قلیل و کثیر آن این حکم دارد و دو وقفه

نیست

نیست میان اینکه آن مال حلال از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام از یکی باشد یا بیشتر مال طفل
و مجنون باشد یا نه یا خمس و زکوة ممزوج شده باشد یا باخمس و در اینجا نیز تعلق بهمین میگیرد
ظاهراً پس اگر عین بدون تفریط تلف شود ضامن نمیباشد به نسبت خمس و با افراط احوط ضمان است
و اگر حلال ممزوج بحرام مال طفل یا دیوانه باشد وجوب خمس از آن اشکال است و مصرف
این خمس مصرف ارباب است و اگر مالک این حرام را بداند و صاحبش را نداند اقوی عدم
وجوب خمس است بلکه واجبست آنرا تصدق بدهد خواه قدر آن زیاده از خمس باشد
یا بقدر آن یا کمتر اگر چه آن شناختن صاحبش ممکن نباشد بنابر اقرب و لکن تجسس مالک
نمودن لازم است و بنابر تصدق باید بیک یا مستحق زکوة اند تصدق نمود بنابر اینست
بعنوان رد مظالم بنابر اقرب یا واجبست که تصدق بعد از جدا کردن مال مجهول المالک و
قسمت شده یا نه اقرب اینست که بدون قسمت نمیتواند تصدق نماید لکن با عدم قسمت
تصرف موقوف است بر تصدق جمیع زیرا که بدون این علم حاصل نمیشود بتصدق مال
مجهول المالک بجهة عدم تمیز و شرط نیست در تصدق کردن اذن حاکم و نه عدالت
مستحق و نه عدالت آنکه تصرف میکند و در حال مخلوط با حرام اگر داند که از حرام زیاد
از خمس است نیز اقوی وجوب خمس است و حلال بودن زاید بر آنست و جمعی بعد از اخراج
لازم میدانند تصدق آن قدری که مظنه دارد که زیاده بر خمس است و این احوط است

داکرده‌اند که آن حرام کمتر از خمس است نیز اقوی وجوب خمس است و اگر در این مال مخلوط
از حلال و حرام صاحب داند ولکن قدر آن را نداند واجب است که طلب رضای او کند بالصلح
یا بغیر آن و رضی نماید و اگر راضی نشود بصلح و غیر آن قدری که علم دارد که آن حق او در آن
مال است واجب است دادن آن و احوط آنست که آنقدر بدهد که یقین کند که دیگر حقی
ندارد و فرقی نیست میان آنکه آن مال تلف شده باشد یا نه و اگر نداند که مال یکی از
جماعت محصورین باشد واجب است خلاص آن جمع اگرچه بصلح باشد اگرچه ضرر بر آن لازم
نیاید والله اعلم و نیز بدو اگر مالک آن مرده باشد باید وارث را راضی کند چنانچه گذشت
و اگر وارث نداشته باشد پس آن مال مال امام است قسم ششم در مصرف بدانکه خمس
در آن واجب است نصاب است که یکی از اهل ذمه از مسلمان بخرد و بدانکه خمس را شش
سهم باشد سهمی از جناب اقدس الهی جل عظمته میباشد و سهمی از جناب پیغمبر صلعم و سهمی از
ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از ابن السبیل و مراد از ذوی القربی امام است
بنا بر اظهر و اشهر و بعد از آن پیغمبر خدا صلعم و رسول و ذوی القربی از آن امام علیه السلام است پس نصف خمس
مختص بامام است و فرقی نیست میان خمس غنائم و معادن و گنجها و ارباح و غیر اینها
بنا بر اظهر و سه صنف دیگر و فرق مستحق خمس که از اولاد هاشم و هاشم پسر عبد مناف
که جد بالای پیغمبر است که از پسر هاشم بغیر عبد المطلب اولاد نمانده پس شیعه بطن اول
میباشند

میباشند که پدر هاشمی باشند اگرچه مادر هاشمی نداشته باشند نه مادر یتیم بیبابا شده و مساکین شامل فقرا میباشند
و فقیر در اینجا چنان است که در زکوة پاره‌ای گذشت و فرقی نیست در این سه صنف میان زن
و مرد و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر بالسویه و موقوف نیست بر تقسیم کردن بلکه حاکم شرع
متوجه آن شود و احوط بلکه اقرب آنست که واجب است مطلقا و رسانیدن بهر یکی از این
سه طایفه ولکن واجب نیست بهمه افراد هر یک از این سه طایفه ولکن واجب نیست بهمه
افراد هر یک از این سه صنف برساند بلکه جایز است که از هر صنف یک نفر آن را
برساند بلکه تفاوت میان اصناف نیز جایز است بلی آنقدر هست که باید آنرا از این
سه طایفه برساند اگرچه متفاوت باشد و بهر سه طایفه رسانیدن واجب است اگرچه
بعد از قسمت حصه هر یک را قسمتی باشد و آیا ابن السبیل فقیر را دو سهم میتوان داد
یا نه در آن اشکال است و در وقت دادن واجب نیست تعیین اینکه این از فلان صنف است
و اگر نتواند که بهر سه صنف برساند واجب است حفظ نمودن آن سهمی که نمی‌تواند برساند
و دیگر از صنف دیگر آن جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان جایز است
عطا کردن یک نفر از هر صنف آن قدر که زیاده بر عیال او باشد بنا بر اقرب و بهر یک از
اصناف کمتر از آنچه کفایت کند او را می‌توان داد بنا بر اقوی و در زمان غیبت واجب است
که حصه امام علیه السلام را بفقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند که او باهلش برساند و اما

سه سهم دیگر اقوی اینست که جایز است مالک یا وکیل او او را بمستحق برساند لکن افضل اینست
که بمجتهد برساند که اینها را قسمت نماید و در یتیم هاشمی که مستحق خمس باشد و یک سهم
از خمس باید باو برسد معظم علماء فقر را شرط میدانند و آن احوط است ولکن اقوی اینست
که فقر شرط نیست در ابن السبیل نیز فقر شرط نیست لکن احتیاج در آن جائی که خمس باو
میدهند شرط است اگرچه در بلد خود غنی باشد و شرط است در فقیر و ابن السبیل اینکه مؤمن
اثنی عشری باشد و شرط است در یتیم اینکه از اولاد شیعه اثنی عشری باشد و بدیوانه خمس
میتوان داد و احوط اینست که باولد زنا ندهند و عدالت در مستحق خمس شرط نیست
بنابر اظهر و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس مگر در خمس ارباح و آیا فوری است
دادن خمس یا نه اقوی عدم فوریت است هم نسبت بمالک و هم نسبت بوکیل ولکن
احوط فوریت است و اما در خمس جایز است تاخیر تا سال خواه وقت ظاهر شدن ربح بداند
که زیاده بر مؤنه میباشد یا نه بلی اگر بداند زیاد از مؤنه است جایز است تعجیل در
اخراج آن و قول بعدم جواز ضعیف است پس اگر در اثنای سال خمس را بدهد به نیت
وجوب بدهد و بعد برای او رد است و اگر ندهد تا سال آیا فوری میشود یا نه
اقوی اینست که نه و اگر در اثنای سال خمس را بدهد و چون سال دید ربح کفایت
مؤنه اش نمیکند و باقی دار نباشد نمیتواند از آن فقیر پس گیرد و اگرچه تلف نکرده
باشد

باشد بنابر اقوی و اگر نداند پس از گذشتن سال که ربح کفایت مؤنه میکند جایز نیست دادن
خمس بمستحق بقصد وجوب و اگر بقصد قربت داد پس معلوم شد که ربح کفایت سال او نمیکند
اقرب اینست که هیچ آنچه داده مجزی است و اگر بداند که ربح کفایت میکند و بقیه مؤنه او جواز
تاخیر نماید دادن خمس را تا سر سال اقوی اینست که واجب است آنرا باید که گذارد و تصرف
در آن بقدر خمس و بخشیدن و نحو آن جایز نیست و ابتدای سال وقت ظهور ربح است
نه وقت شروع بکسب بنابر اقوی و وکیل کردن در خمس دادن و گرفتن صحیح است و اگر کسی
وصیت کرد باخراج خمس آنرا از اصل مال اخراج میکنند و حصه غیر امام را جایز است
نقل آن جائیکه خمس در آن بهم رسیده بجای دیگر اگرچه مستحق در آن بلد باشد بنابر
اقوی خواه آن مکان دور باشد یا نزدیک و مؤنه نقل با اوست و اگر تلف شد
احوط اینست ضامن است اگر مستحق در اینجا باشد نقل جایز و با فرض تلف ضامن نیست
و اما حصه امام ع اگر مجتهد که متوطن این امور شود در آنجا نباشد نقل جایز است و با وجود
آن احوط عدم نقل است لکن حکم با آن مشکل است چیزی از خمس در زمان غیبت
ساقط نمیباشد و واجب است اخراج آن حتی حصه امام ع را و واجب است اخراج
صرف نمودن غیر حصه امام ع بمستحقین آن و اما حصه امام ع را جایز است صرف نمودن
باینطریق که بدهند بمجتهد جامع الشرائط که صرف نماید و برساند باهلش و جایز است

حفظ نموده بر تقدیر وجوب اخراج اولی اینست که حصه امام ع را بدو دهند
و در او شرط است ایمان نه عدالت و نه مرد بودن و نه صاحب شغل بودن و نه عقل و نه
بلوغ و کیفیت خمس بطفل بیان نموده است در زکوة گذشت و شرطست در کسیکه مال
امام را باو میدهند فقر و مراعات کوری و بیوه زنان و عاجزان اولیست و بجمیع
سادات حتی غیر اولاد فاطمه میتوان داد و آیا میتوان صرف نمود در حق فقرای شیعه
امامیه است یا نه سبیل الله بعضی جایز میدانند لکن عدالت شرط میدانند و این قول اقویست
اگرچه احوط منع است و بر تقدیر صرف بنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف واجب نیست
بلکه بیک طایفه که خمس یابد رسانید نیز لازم نیست و احوط اینست که زیاده
بر مونه سال ندهند حصه امام ع را و لکن جواز آن خالی از قوت نیست و آیا این
از صدقات است که قصد قربت لازم دارد یا نه اقرب اینست که نه لکن اولی اینست
که از جانب امام صدقه قرار دهند و ضرور نیست اعلام مستحق که این از حصه
امام ع است و در غیر آن نیز ضرور نیست و اگر حصه امام ع را دادن تفریط کند
و تلف شود ضامن است و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط متوجه ایصال و صرف این سهم بفقرا شود
ضامن است و میتواند مجتهد غیر مجتهد را وکیل کند در اخراج و صرف این سهم و اگر نتواند
بمجتهد برساند بعضی تجویز کرده اند که غیر مجتهد اثرا متوجه شود در آن نظر و اشکال است

فصل دوم

فصل دوم در روزه است بدانکه واجبست روزه بر هر کسیکه هلال ماه مبارک
رمضان را ببیند اگرچه کسی دیگر نبیند و نه ببیند خواه حاکم شرع شهادت او را قبول
کند یا نه و ماه چنین ثابت میشود بگذشتن سی روز از ماه شعبان و شیاع و آنست که علم
از آن حاصل آید و اگر علم حاصل نشود از آن ثابت نمیشود بنابر اقرب و بعد از حصول
علم بشیاع فرقی میان آن نیست که میان زنان و مردان یا کفار یا مسلمین باشد و نیست
خواه حاکم شرع حکم بآن کند یا نه و در ثبوت هلال رمضان بعدد و جدول خلافست
و اظهر در ظاهر اینست که ثابت میشود مطلقا خواه آن داخل بلد باشد یا از خارج خواه
ابر یا مانع دیگر باشد یا نه و این در وقتی است که علم بخطای دو شاهد نباشد والا قبول
نمیشود و اگر مظنه بخطای شاهدان باشد در رفع شاهدان باشد ضرور نیست که اقامه شهادت
در پیش حاکم شرع شود پس اگر کسی بشنود و اقامه شهادت نماید هلال ثابت
میشود نزد او خواه هلال رمضان باشد یا شوال و ثابت نمیشود هلال بشهادت
یکعادل و نه بشهادت زنان خواه تنها باشند شهادت دهند یا با مردان و نه
بشهادت بر شهادت و جمعی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد مستند شهادت
خود را شیاع علمی قرار دهند و او عالم علم کند شهادت شان مقبول است و نیست
صحیح از حضرت صادق ع روایت شده که راوی سوال کرد که چند نفر کافیست

در رؤیت هلال فرق نمی‌کند چند نفر باشند یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر
یک یا چند صد نفر نبینند و اگر صد نفر چند هزار نفر هم نبینند جایز نیست در رؤیت هلال
اگر در هوا علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود
شهادت دو مرد که داخل شوند و خارج شوند از شهر و علی‌الظاهر روایت حاکی از قوت نیست
و اگر هلال رمضان یا شوال در نزد حاکم شرع به بینه شرعیه ثابت شود و حکم کند بآن حکمش
نافذ است بنا بر اقرب پس بعد از حکم او بر هر کس لازم نیست که خود شاهد بشنود
و بر خصوص ثابت شود و مجرد ثبوت در نزد حاکم کافی نیست تا حکم ننماید بنا
بر اقرب و شرط است در حکم بینه اینکه خود دیده مثل حکم کند فایده ندارد و حکم او
نسبت به حکم دیگر تأثیر ندارد و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط حکم کند اثر ندارد و هم چنین
اگر در افق دیگر ثابت شود ثابت نمی‌شود هلال که بجدول که بحساب مخصوص است در اعتقاد
بقول منجمین نیست و غیر از این امور از آنچه بعضی اعتبار کرده‌اند مثل طوق زدن
و غروب کردن بعد از شفق و غیر ذلک اعتبار نمیشود و اگر هر ماه یا سی ماه پیشتر را
از ماه گذشته سی روز باید حساب نمود اگر در شهری دیدند یا صحرائی ماه را دیده‌اند
و در سایر جاها ندیده‌اند یا حکم مخصوص بهمان جا است که ماه را دیده‌اند یا اینکه جاهای
دیگر نیز اگر ثابت شود که در بعضی جاها ماه دیده باشد حکم آنها مثل آنجا است که ماه را
دیده‌اند

دیده‌اند اقرب این است که حکم مخصوص باهل همان بلد و جاهائی که نزدیک بآنجا باشد
پس اگر کسی در بغداد دید مثلاً شب جمعه ماه را و بیند و سفر کرد و رفت بخراسان
مثلا در خراسان شب شنبه ماه را دیدند سی و یک فرد روزه برا او نمیباشد و اگر
عکس باشد قضای یک روز و در تغییر بلد و قریه دیگر دیده اختلاف در کلام علما است
و بهر حال احتیاط در این موارد اولی است و در شکی که یک ماه که آیا از رمضان است
یا از شعبان آیا واجب است طلب دیدن هلال و جستجو کردن یا نه اقرب این است
که واجب نیست و هم چنین در آخر رمضان نیز واجب نیست بلکه تفحص در طلب هلال
واجب کفائی است بنا بر اقرب و اظهر خواه منتظر بلوغ هلال باشند یا نه و اگر در شب
سی‌ام یا روز آن بشنید که جمعی ماه را دیده‌اند یا بایست نزد طلبه یا فلان نزد
ایشان برود تا براه معلوم شود حقیقت امر واجب نیست اگر چه معتقد است در لفظ
عدم وجوب فحص است اگر چه متفق در آن باشد خواه هلال رمضان باشد
یا شوال و آیا میتواند که مخفی شود که مبادا هلال برا او ثابت شود یا نه اقرب آن است ادا
دعای هلال سنت است نه واجب و اگر چه واجب است در روزه نیت قربت و اگر
بدون قصد قربت روزه میگیرد روزه‌اش باطل است اگر چه روزه سنت
باشد و نیت وجوب در واجب و نیت سنت در سنت لازم نیست اگر امتیاز

روزه محتاج نیست لکن احوط است و لازم نیست در روزه ماه مبارک قصد اینکه از رمضان است
بلکه همینکه قصد کند که فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافی است در هر روزه واجبی که زمان
آن معین نیست در آن تعیین قصد روزه مخصوص کردن لازم است و همچنین روزه
سنت معین است اگر زمان آن معین نباشد لابد است در آن تعیین و در نیت روزه ماه
مبارک احوط ترک نیت ادا و قضا است و نیت اینکه از رمضان امسال است ضرر
ندارد و اما ضرور نیست و باید در نیت جزم داشته باشد پس اگر نیت کند فردا روزه
میگیرم اگر خدا خواهد نیتش صحیح نیست مگر مرادش از این تبرک باشد و از
اول شب تا آخر شب آن هر وقت که خواهد میتواند نیت کند در هر روزه که باشد و در
وقوع نیت در جزء آخر شب بحیثیکه بجزء اول روز مقارن باشد خلاف است و اقرب
جواز است و اما در جزء اول شب که مقارن آخر روز پیش است احوط ترک است
و در روز پیش نیت روزه روز بعد کردن صحیح نیست و جایز است بجا آوردن منافی
بعد از نیت در شب لکن افضل اعاده نیت است بعد از بجا آوردن چیزیکه باعث
غسل باشد و اگر یوم الشک را نیت شعبان کند و بعد معلوم کند که آن رمضان است از آن
روزه اجزا مجزی است و اگر در اثنای روز معلوم شود که از رمضان است
احوط اینست که عدول به نیت رمضان کند و جمعی واجب میدانند و در نیت

در نیت

در نیت روزه تصور کردن و در نظر آوردن هر یک از مفطرات بالخصوص بلکه کافی است
قصد اجمالی که تعلق بجمیع داشته باشد و ابتدای روزه صبح صادق است و انتهای او غروب
که اول وقت نماز مغرب است و غروب شناخته میشود بر طرف شدن سرخی مشرق از
بالای سر بنا بر اقرب و اگر وقت مشتبه شود تا یقین بدخول وقت بهم نرسد افطار نمیتوان
کرد اگر علم ممکن باشد و اگر پیش از برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد
مگر اینکه بجهت تقیه باشد که خوف تلف بر ترک آن داشته باشد و اگر بجهت تقیه افطار
کند باید قضا کند و آیا در دخول وقت افطار اعتماد میشود بر آنکه اعتماد نمود بآن
میشود در دخول وقت نماز بتفصیلی که گذشت اشکال است احوط در اینجا مراعات تیقن است
اگر چه اعتماد بر قول دو عادل نیز اقوی است و اگر ظن غالب رود ببقیت وقت
جایز است خوردن و آشامیدن و جماع کردن جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت
جماع و غسل داشته باشد و ظن ببقیت وقت از برای آن کافی است بنا بر اقرب و اگر
با علم به تنگی وقت جماع کرد روزه اش باطل و کفاره را واجب میدانند بعضی و بعض
گفته اند که در صورت مظنه ببقیت وقت اگر با عدم حفظ وقت و مراعات آن بعد
خبر شود او نیست الا افطار بلکه باید حرام است روزه و روزه اش باطل است
بنا بر اقوی خواه روزه واجب باشد یا سنت خواه رمضان باشد خواه غیر آن

خواه آن مرض و تب و بیماری باشد یا درد چشم و دندان و سر و غیر اینها بلکه شرط نیست
در جواز افطار آنکه مریض گویند و اگر مرض باشد که روزه با آن ضرر نداشته باشد جمعی تصریح کرده‌اند
که باعث افطار نمیشود و روزه با آن صحیح است و ضرر رسانیدن روزه بمرض بچند وجه است یکی آنکه
روزه باعث زیادتی آن شود اگرچه زیادتی ظاهر نباشد و دیگر آنکه باعث دیر چاق
شدن مرض باشد و هر دو باعث افطار میشود لیکن دیر چاق شدن باید بنحوی باشد که
اعتبار داشته باشد نه آنکه مثلاً یک لحظه متأخر افتد و اما اگر باعث شود که هرگز
چاق نشود ظاهر است که باعث افطار میشود بنا بر اقرب و اما اگر باعث شود که مبدل بمرض
است که بدتر یا مثل آن شود باعث افطار نمیشود بنا بر اقرب و اگر روزه باعث بهم رسیدن
مرض شود باید افطار کند و اگر روزه باعث شود مشقتی را بر مریض که بحسب عادة متحمل
آن نتوان شد جایز است افطار بلکه اگر غیر مریض باشد افطار جایز است پس معتبر
صدق ضرر است بهر راه که حاصل شود افطار جایز است اگرچه ضرر عظیم نباشد و اگر
معالجه مرض موقوف بر افطار باشد باید افطار کرد خواه اذیت برساند یا درد داشته
باشد و همچنین علم یا ظن بهم رسید افطار جایز است اگرچه مظنه از قول طبیب حاذق
نباشد بلکه مطلق مظنه کافی است و تفحص از عارفی آن ضرور نیست پس اگر مظنه بگفته
آن طبیب یا از جای دیگر بهم رسید ضرور نیست که از دیگری سراغ بکند که آیا در

واقع

واقع صحیح است یا نه و ضرور نیست که مظنه قریب بعلم باشد و اگر شک در ضرر داشته
باشد نمیتواند افطار نماید و اگر چند مرض داشته باشد که روزه بعضی ضرر داشته
باشد و بعضی نفع کند پس اگر آن مرضی که روزه آن نفع دارد صعب تر است و
دفعش اولی است افطار نمیتواند کرد و اگر امر بعکس است افطار میکند و اگر مساوی است
مخیر است و لیکن صحت روزه در آن حال در کمال قوت است و اگر روزه در معرض ضرر باشد
و او نداند روزه بگیرد و بعد از بیرون رفتن وقت مطلع شود که ضرر داشته در وجوب
قضا اشکال است و اقوی وجوب قضا است و لیکن اگر کشف حال شود که اگر بعد از وقت
علم بضرر بهم رساند قضا واجب است اگر مظنه بهم رسانیده بضرر قضا واجب نیست
بعید نیست و اگر احتمال ضرر باشد ضرور نیست تجسس کردن اگرچه احوط است
بلکه تکلیف دائر مدار ظن یا علم بضرر است هر وقت حاصل شد افطار نماید والله
الله اعلم و اذن پدر و مادر شرط نیست در صحت روزه سنتی بلکه اگر منع کنند نیز
روزه صحیح است بنا بر اقرب و لیکن مکروه است روزه بی اذن ایشان اگرچه اولی
مادر باشد و حکم مختص به پدر و مادر است که بی واسطه است بنا بر اقرب و مختص
به پدر و مادر است که عاقل و مسلمان و مؤمن باشد و اما اذن اولاد ایشان
شرط نیست و اگر منع کنند هر دو یا یکی بنحوی که شامل بعد از مرگ نیز باشد مثل

یا مکروه است روزه

اینکه بگویند هرگز نشدن روزه را میگیرد یا هرگز روزه سنتی میگیرد بعد از حرکت بنا بمختار و حرام
بنا بر قول دیگر یا منع است این فایده ندارد و احتمال اول اقوی است و علم برضا کافی است
اگر چه از او نه پرسیده باشد و با او اذن لفظی نداده باشد و اگر اذن داشت در این روزه
اذن برطرف شد پس باطل بودن روزه حرام و مکروه نیست و اگر یوم الشک را روزه میگیرد
بی اذن است آن بنا بر قول بحرام بودن روزه حرام و مکروه نیست و اگر یوم الشک را روزه
بگیرد با اذن است آن بنا بر قول بحرام بودن روزه مجزی نیست و بنا بر مختار مجزی است
با کراهت و کراهت در نماز و حج مستحب بی اذن والدین نیست بنا بر اقوی و روزه مهمان
بی اذن مهماندار بعضی جمیع و مکروه است بنا بر اقوی اگر چه منع کند حرکتا و روزه
مهماندار بدون اذن مهمان مکروه است و نیز اصح نیست روزه گرفتن روزه سنتی
بی اذن شوهر بنا بر اقوی خواه زن دائمی باشد یا نه و اگر طلاق داده باشد اذن
ضرور نیست اگر چه طلاق رجعی باشد و در عده باشد و آیا عده و بر عدم صحت روزه حرام
نیز میباشد یا نه اقوی اینست که حرام نیست و چون اذن ضرور شد پس اگر یوم الشک را
بی اذن روزه بگیرد روزه است مجزی نیست و اگر معلوم شود که آن ماه مبارک بوده
باید قضا کند و اذن شوهر در روزه واجب ضرور نیست بلکه اگر منع کند نیز میتواند
روزه را بگیرد اگر چه وجوب موسع باشد و حصول اذن بعلم برضا است یا بظنی که از

کلام

کلام او حاصل شود نه بچیز دیگر و بشهادت یک عادل ثابت نمیشود و بدو عادل ثابت میشود
و بشهادت زنان نیز حاصل نمیشود و نوشته که علم از آن بهم رسد کافی است و صحیح است
روزه بنده بی اذن آقا اگر روزه روزه سنتی باشد خواه آقایش حاضر باشد یا
غایب خواه روزه باعث ضعف او از خدمت آقایش بشود یا نه و فرقی میانه اقسام
بنده نیست و اگر آقایش صغیر باشد عدم اذن شاید اقرب باشد و هم چنین اگر خود
صغیر باشد نسبت بروزه سنتی زن **فصل چهارم** در بیان آنچه از آن امساک
باید کرد و از جمله آنها خوردن و آشامیدن است هر چه باشد و بهر طریقی که باشد
و بقیه که در بین دندان مانده اگر فرو برد روزه اش باطل میشود بلکه بعضی تصریح
کرده اند بوجوب کفاره نیز اگر عمدا باشد و اگر شک کند که آیا آب دهنش متصل
بر غذا یا خون یا چرک دندان متغیر شده یا نه آیا واجب است آنرا بیرون اندازد
یا میتواند فرو برد [illegible] اشکال است و اقرب جواز فرو بردن است اگر چه ظن
بآن نیز داشته باشد لکن احتیاط را در هیچ حال ترک نکند و آب دهنی که از
دهن جدا نشده باشد اگر از خودش باشد میتواند فرو برد و اگر چه بسیار باشد
و اگر خلط سینه [illegible] دهن [illegible] یا ترشح [illegible] مبدل نشود [illegible]
کلمه [illegible] اگر بطریق عادی باشد باید بیرون کرد و اگر آن ضعیف است [illegible]

بیرون آورد و بعد داخل دهان برد آنچه بر آن پیدا شده می تواند فرو برد و اگر سنگ ریزه
یا نخوان در دهان کند و بیرون آورد و باز در دهان گذارد آن آبی که بر آن است
اگر مستهلک نباشد نمیتواند فرو برد و اگر فرو برد روزه اش باطل میشود و اگر آب دهن را
بریزد بر جامه یا دست منفک شد از آنرا بخورد روزه باطل میشود و بلکه فاسد میشود روزه
بفرو بردن آب دهان اگر از دهان جدا شده باشد مطلقا و همچنین از مخرج هم گذشته
اگر آب نیست که جدا شده پس جایز نیست فرو بردنش لکن احوط این است که مجموع را
بیندازد و خوردن آب دهان غیر جایز نیست و باعث افطار نمی شود اگر چه زنش
یا شوهرش باشد بلکه اگر از بیرون دهان فرو برده بنا بر کفاره جمع را لازم میدانند
و آن احوط است و اما مکیدن زبان غیر باعث فساد روزه نمیشود و اما اینکه آب دهان
فرو نبرد عمدا و اما فضلات دماغ که از سر بحلق آید و اما اینکه بفضای دهان نیامده
فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگر چه تواند آنرا بیرون کند بنا بر اقوی
و اگر بفضای دهان آمد فرو بردن آن روزه را فاسد میکند و قضا بلکه کفاره
نیز واجب میشود بنا بر احوط و اقوی و هم چنین حفظ آن پیش از آنکه بفضای دهان
آید فرو برد ضرر ندارد و بعد از آمدن بفضای دهان فرو بردن آن باعث قضا و کفاره
میشود اگر عمدا باشد بنا بر اقوی و آب ترشی که از دندان بیرون آمده اگر چه غذا با آن

بلغم

باشد نمیتواند فرو برد اگر جزء غذا آن نباشد نیز باید احتیاط نمود از آن بلکه
وجوب احتیاط از آن در غایت قوت است و اگر صبح طالع باشد و لقمه در دهانش باشد
باید آنرا بیندازد و اگر فرو برد روزه اش باطل قضا و کفاره لازم است و اگر
از مخرج خاء گذشته باشد واجب نیست بیرون کردنش بنا بر اقوی و فاسد نمیشود
روزه بمکیدن انگشتر و خاییدن طعام بجهت طفل یا مرغ و چشیدن آب گوشت
شلغم و امثال آن هر چه بحلق نرسد باعث فساد نشود خواه در حال اضطرار باشد
یا نه خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علما مکروه نیز ندانسته اند لکن حکم بکراهت چشیدن
و مکیدن هسته باکی نیست با آن و اگر چیزی را بخاید و بی اختیار چیزی از آن فرو
رود و بعضی گفته اند اگر باعث آن عمل را کرده پس بحلقش فرو رفته سهوا قضا
و اگر بجهت غرض صحیح کرده قضا لازم نیست و این احوط است و از جمله مبطلات روزه
استمناء و انزال منی است بعد از طلب کردن آن خواه به بازی کردن با آلت خود
باشد یا بازی کردن غیر باشد یا بنظر کردن یا بوسیدن یا غیر آن باشد و اگر
طلب منی کرده و لکن انزال نشد روزه اش باطل نیست و آیا حرام است طلب آن
اگر چه بعد عقب با حلال خود باشد یا نه و در آن اشکال است و اگر لمس نماید زن خود را
با دست یا بدن زن را به بدن او بمالد و قصد انداختن منی نداشته باشد پس انزال شود

روزه اش فاسد است بنا بر اقرب خواه حلال بوده باشد یا حرام خواه از عادتش بوده باشد آمدن منی
بعد از ملیس باشد یا نه و قول بعدم فساد ضعیف است بلکه اگر بیرون آمدن را احتمال دهد باید از انزال شود او را
همین حکم دارد بنا بر اقوی و همچنین اگر بملاعبه و بازی کردن انزال شود بنا بر اوجه اگر چه عادتش
نباشد و اگر چه از عادتش بود از ملاعبه آمدن منی نباشد و اگر هوسش بسیار باشد بنحویکه مظنه
غالب داشته باشد که انزال شود به بوسیدن بعضی گفته اند که بوسیدن او حرام است و بوسیدن و دست
مکروه است و این احوط است و اگر کسی به سخن گفتن و بکلام کسی انزال شود روزه اش باطل
نمیشود بنا بر اقرب و احوط بطلان است و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه صاحب او از مرد
باشد یا زن حلال باشد شنیدن او از او یا حرام از عادتش باشد یا نه انزال منی به شنیدن
او از آن یا نه و اگر نظر کند با قصد آمدن منی نداشته باشد پس انزال شود او را
اقوی آنست که روزه اش باطل نیست مطلقا و همچنین اگر صورتی را بتخیل آورد و انزال شود
او را بدون قصد آمدن منی اقوی عدم بطلان است و احتیاط را ترک نباید کرد و جمعی
روزه را باطل میکنند و اگر در روز محتلم شود روزه اش باطل نمیشود و صحت روزه اش موقوف
نیست به اینکه غسل را فوراً بجا آورد بلکه اگر غسل را بجا نیاورد روزه صحیح است
و کسیکه در روز محتلم شود میتواند استبراء به بول نماید اگر چه یقین داند که جزء از منی
با بول بیرون می آید خواه استبراء بعد آن باشد یا قبل از آن و میتواند استبراء به بول
نماید

نماید از احتلامیکه در شب شده و اگر بیدار شود از خواب در وقت بیرون آمدن منی
واجب نیست منع نماید بلکه اگر پیش از بیرون آمدن بیدار شود نیز لازم نیست منع آن
و مکروه است بوسیدن زنان و بازی کردن و لمس نمودن ایشان اگر بجهت که شهوه
بحرکت آید و اگر بجهت ملاطفت و احسان مردی پسر را ببوسد در آن منعی و کراهتی
نیست و از جمله مبطلات روزه دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است بنا بر اقوی
و احوط خواه در امور دین باشد یا دنیا و کذب بر سایر انبیا و اوصیا روزه را باطل
میکند اگر چه حرام است و کذب بر جناب فاطمه علیها السلام دلیلی نیافتم بر اینکه روزه را
باطل میکند لکن احوط ترک است و کذب بر علما که دعوی نمایند روزه را باطل نمیکند و آیا
کذب باید بلفظ باشد پس اگر کذب نسبت باشباه دهد یا بنویسد روزه را باطل
میکند یا نمیکند تحقیق آنست که هر که هر چه را کذب با ایشان میگوید روزه را باطل
میکند و اقرب این نیست که فرقی در کذب باعث بطلان میشود که به هر وجه حرام باشد و اگر
باطل میکند مثل اینکه بجهت تقیه بگوید لکن احتیاط را ترک نکنند و سایر معاصی از
قبیل غیبت و نحو آن روزه را باطل نمیکند و دیگر از مبطلات روزه ارتماس و فرو بردن سر در
آب کردن است و اگر بدن بیرون باشد و هم گوش و دماغ را زیر آب نماید ارتماس
نکرده بنا بر اقوی و شرط است در ارتماس فرو رفتن در آب یکدفعه پس اگر کم کم بجنبانید تا

تمام بدن را زیر آب برد پس آن جزء را بیرون آورده جزء دیگر را زیر آب برد بنحویکه تمام
سر در یک آن دفعه زیر آب نرود روزه اش باطل نمیشود بنابر اقوی و زیر آب رفتن که
در غیر آب از مایعات مثل گلاب روزه را باطل نمیکند و در آب رفتن با لباس تنگ جایز
و نیز خوابیدن در آب نیست و آب بسر ریختن جایز است و مکروه نیز نیست و اگر آب بسر بریزد و آب
در حلقش رود بعضی گفته اند احوط آنست که آب بحلقش نرود و یا بجواب آب را ریخته
روزه اش باطل است و الا فلا و اگر فراموش نماید و ارتماس کند در آب غسلش صحیح است
و اگر جاهل بحکم بوده باشد و جنب غسل کند پس اگر تقصیر کرده در مسئله حکم غسلش باطل است
و غیر مقصر صحت غسلش قوت دارد و روزه برای مرد جایز است ایستادن و نشستن در آب
در حال روزه و مکروه نیز نیست و اما زنان پس نشستن ایشان در آب روزه مکروه است نه حرام
بنابر اقرب جایز است بلا کراهه باشد و خوابیدن در آب و ممنوع نیز مکروه است و جایز است
بلکه استعمال و مکروه است روزه دار را بوییدن ریاحین و کل جنس نرگس روزه اش
باطل نمیشود و مراد از ریاحین هر گیاه خوشبوی است بلکه بو کردن جمیع بوهای خوش
جایز است و بوییدن بوهای عطر دیگر باعث بطلان روزه نمیشود لکن بوییدن ریاحین
مکروه است بلکه روزه دار را بوییدن نرگس کراهتش بیشتر است از سایر ریاحین و مشک
نیز مثل نرگس میباشد و بوییدن زعفران نیز مکروه است و سایر بوها مکروه نیست بلکه

مستحب است

۸۹

مستحب است بوی خوش و طیب بلکه روزه دار را مکروه است روزه دار را داخل شدن
حمامیکه باعث ضعف شود چون روزه روزه واجب باشد یا مستحب جایز است که غسل کند یا نه
و اگر غسل واجب که ممکن نشود الا بدخول در حمام مذکور پس در وقت آن غسل تنگ باشد
پس کراهت برطرف میشود و اگر وقت تنگ نباشد و تأخیر غسل باعث فوت متحیر
شود کراهت باقیست و اگر باعث فوت مستحبی شود مخیر است اگر ثواب آن مستحب
مثل اینکه کراهت باشد بجا آورد ولیل و هر چیزیکه باعث ضعف شود حکم کراهت آن
نیز شود و خوابیدن روزه دار ضرر ندارد بلکه اولی عدم ترک آن است
و اگر کسی نیت روزه را فراموش کند و بیدار نشود تا بعد از ظهر باید روزه را قضا کند
و اگر قبل از زوال بیدار شود نیت کند روزه اش صحیح است و اگر دو ماه را بخوابد که نیت
آن خواب برود نیز ضرر ندارد تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب در روز چهارشنبه
ششم جمادی الثانی علی ید العبد الفقیر الحقیر سید حیدر ابن مرحوم علیمردان اما الاحقر
در زمان الکتابت در خانه صاحب ... اذن الله
زاده الله توفیقه در شهور سنه ۱۲۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الجیلانی که
این چند کلمه ایست در اصول دین با دلیلهای اجمالیه موافق فهم و طاقت عوام
نوشته شود تا فایده آن شامل اکثر مردم باشد شاید بجناب اقدس الهی
باین وسیله از گناهان این روسیاه بی بضاعت بگذرد و در رحمت و عفو خود
شامل حال این گناه کار و والدین او نماید و این مشتمل است بر مقدمه و چند
باب فصل
باب اول آنکه اصول دین سه چیز است توحید و نبوة و معاد و اما عدل و امامت
پس آنها را اصول مذهب گویند هر کسی منکر یکی از سه چیز اول بشود کافر است

و نجس است

93

نجس است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر برو جاری است
اما اگر اقرار بسه تا داشته باشد و منکر عدل و یا امامت باشد
کافر نیست لیکن شیعه هم نیست و بدانکه آن هم اهل جهنم است
و اینها را اصول دین میگویند بجهت آنکه اصول عبارت است
از بیخ و ریشه و هر چیز که بر او اساس میگذارند مثل دیوار و ریشه
درخت و مثال اینها و سایر عبادات و مسایل حلال و حرام فروع
دینند یعنی مثل دیوار و شاخ درخت پس اصل چیز اگر بر جا باشد فرع بر سر او
قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فرع را ثبات و بقای نیست پس هر که اصول
دینش درست باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروعش خراب باشد
و احوال ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن در جهنم باشد و هر که اصول دین
او خراب باشد فروع و اعمال و طاعات و عبادات باو نفع ندارد هر چند
باب ۲ تمام شب و روز عبادت کند و در توحید است و در آن سه فصل است

فصل اول در اثبات صانع عالم است و باید دانست انکه عالم را
خدائی هست و دلیل بران مطلب بسیار است و انچه بفهم عوام
نزدیک باشد دو چیز است اول آنکه هر عاقلی که بچشم بصیرت نظر
کند در عالم و انچه در او هست از آسمانها و زمینها و ستارها و آفتاب
و ماه و حرکات شبانه روزی آنها و حرکات مختلف آفتاب و ماه و انواع
انچه در زمین است از حیوانات و گیاهها و دانها و روییدن و رسیدن
انها و اختلاف چهار فصل و در خلقت انسان از اعضا و جوارح و قوای
ظاهره و باطنه و قوتها یکه باعث ترتیب بدن باشد و غذا را
بهمه اعضا برساند و بسبب ان نمو حاصل میشود و گوشت و پوست
و سایر اجزای بدن و اخلاط از ان حاصل میشود یقین میکند
که این خود بخود بی صانعی نیست و یقین میکند که چنین صانع باید
کامل از همه جهت باشد و نقص در او نباشد دوم انکه هرگاه دوم
طفلی

طفلی از اندرون آید و بگوید در خانه فلان چیز را بجوش میکنند یا فلان
واقعه رو داده است ظن بصدق ان حاصل میشود و بسیار اوقات است
که یقین بان حاصل میشود و اگر دو طفل باشد دیگر اثر صحه صدق
بیشتر ظاهر میشود و همچنین هرچه بیشتر باشد چه جای انکه مردی خبر دهد
بسیار اوقات مفید یقین است خصوصا هرگاه خوب و راست گو
باشند و حاکم باین عقل است و همچنین است در امور یکه مدرک انها
عقل باشد هرگاه جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشد همه
خوب و راست گو و صاحب علم و فهم و زیرک و [illegible] از دنیا باشد
متفق القول حکم بکنند نظر بعقل خود یقین بصدق انها حاصل میشود
پس چگونه که از خبر دادن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که جمیع ایشان مثل نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد بن عبدالله باشد یقین حاصل نمی شود و این
معلوم هست که از زمان حضرت آدم تا زمان خاتم جمیع پیغمبران دائما

ایشان و علما و حکما در هر عصر و زمان همه گفته اند که عالم را خدای هست
یگانه متصف بهمه کمالات و منزه از عجز و نقص و عیب و شبه و با وجود
این عقل حکم میکند بهمه اشتباه نکرده اند و دروغ نگفته اند یقین میکند
که عین حق و صدق و صواب است بلکه وجود صانع فطری است باین
معنی که حق تعالی خلق انسان را چنان کرده که بالضرورت یقین بوجود
خدای خود داشته باشد بلکه حیوانات نیز این معنی را فهمیده اند
چنانکه از اخبار و آیات و علامات بسیار ظاهر میشود

**فصل دوم** در صفات کمالیه است انچه مشهور است این است
که قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است
اما قادر یعنی خدا توانا است و هر کار که خواهد بکند و هرچه را نخواهد نکند
و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش نیست نتواند سوزاند و مجبور باشد
بر سوزانیدن و هرچه خواهد بکند عجزی ندارد و اگر حکمت اقتضا کند

چنین

چنین عالم دیگر میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را نمیتواند بکند اما اگر
قبیح را نمیکند و دلیل بر این معنی آن است که اگر قادر نباشد لازم آید
که عاجز باشد و محتاج باشد بغیر و صانع عالم و کسیکه صاحب این کمالات
باشد که مذکور شد چگونه عاجز میتواند بود و که رفع حاجت
او خواهد کرد و وقتیکه محتاج شد بدیگری و اما عالم یعنی خدا دانا است
و جزئی و کلی و جمیع ذرات همه در نزد او هویدا و ظاهر است
و علم او نسبت بهمه یکسان است و دلیل بر این است که
ثابت شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است
چگونه میشود که علم بان نداشته باشد البته هر که خلق چیزی کرد
باختیار و اراده بتحقیق ان مطلع خواهد بود و دیگر اینکه علم همه علما مخلوق
او نیند و او را جمیع میشود کمالات همه از فیض بی منتهای اوست و قدرت
همه حاصل از قدرت اوست و چگونه میتواند شد کسیکه علم و قدرت

باشند

به همه علما و حکما و اصحاب قدرت داده حق عالم و قادر نباشد
و دیگر انکه مرا ه دانست که این همه عجایب خدا که در آفاق و در
و در نفس انسانی است از انچه متعلق به بدن اوست از اجزای و اعضا
و چشم و گوش و زبان و غیر آن و ترکیب هر یک از اعضا از اجزا او بیایکه
حکما در حقیقتان عاجز و حیران انهمه از خلقت اوست و او صانع همه
همه است چگونه میتواند بود که چنین کس نادان باشد و بدانکه نباید در حقیقت
الاهی و تفکر کرد همین قدر باید دانست که علم غایب که صورتی از اشیا
در ذهن ما حاصل میشود و این را علم میگوییم و نه هم میتوانیم گفت که علم خدا
بالنسبه که عین اشیاء در نزد او حاضرند اگر نه لازم می آید که تحیکه
بعد از چندین هزار سال خلق میشود در ازل با وجود حق تعالی نبوده باشد
و این خلاف بدیهی عقل و دین است بلکه همین قدر باید اذعان و اعتقاد
کنیم که حق تعالی جاهل و نادان نیست و بر او هیچ چیزی پوشیده نیست اما

انکه

انکه دانش او چگونه است پس نمیتوان یافت و نه هم ما را تکلیف
بیان کرده اند بلکه نهی از ان وارد شده است و حاصل انکه علم الهی و سایر صفات
کمال او عین ذات آن جنابند یعنی انکه ذات مقدس او قایم مقام این صفات است
و در ذات الهی تفکر کردن بغیر غرق شدن دریای ضلالت ثمری ندارد واما
سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنیده نیها را میشنود اما بدون گوش و دیده نیها را
میبیند اما بدون آن از ادراک عاجز نباشد و خداوند عالم باید کامل بالذات باشد
و احتیاج به غیر نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم بعید میسر گردد
واما حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی است که آثار علم و قدرت از و ظاهر شود
یعنی کارهایکه بسبب دانایی و توانایی صادر میشود از و صادر شود از این جا معلوم شد
که هر قادر و عالم است حی هم است پس این صفت هم بعد علم و قدرت میسر گردد
واما مرید و مکاره یعنی باختیار خود کار میکند و با اختیار خود ترک میکند
و هر کاریکه میکند علم باد دارد و بایکه حکمت در آن است باعث حصول آن کار میشود

پس میگردد و این هم معتقد باشیکه حق تعالی قادر و مختار و عالم و مطلع بهمه امورست و این صفت
هم بهم میگردد و اراده خدا نه مثل اراده ماست که نفعی و فایده فهمها را تصور میکنیم در آن
باعث و محرکه ما میشود تا که بکه عزم بآن میکنیم و آنرا بعمل میآوریم بلکه همینکه حق تعالی در ازل
علم دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت و حکمت است همین اراده همان ایجادست
وصف خدا صرف است نه صفة ذات خدا واما متکلم پس اگر مراد از آن
خلق کردن کلام است مثل قرآن و توراة و انجیل پس آن صفة فعل است و از صفة
ذات و صفات کمال نیست و اگر مراد علم بمعنی کلامها یا قدرت یا قدرت بر خلق این
کلامهاست پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت واما صادق نیز است
که راست پس آن نیز صفة خدا است یا از صفات تنزیه است یعنی دروغ نمیگوید و دلیل
آن برای اینست که دروغ قبیح است و او عاجز نیست از اینکه رفع مفسدی که منظور است
از غیر راه دروغ بکند پس باید هیچ نوع دروغ از او سر نزند واما ازلی و ابدی

یعنی

یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل دیگر بر آن اینست
که اگر حادث باشد و تازه بهم رسانیده باشد باید قابل برای زوال باشد
پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود پس خدای
او دیگری خواهد بود که او را تازه ایجاد کرده است **فصل سیم** در صفات
تنزیه خداست یعنی چیزهائیکه باید آنها را از خدا نفی کرد و باید اعتقاد کرد
که آنها از برای خدا نیست اول نفی شریک است یعنی خدا یکی است
و دوتا نیست و دیگر نه کسی است که خلق ایجاد کند و نه کسی است
که متعلق بوجودش باشد و دلیل بر آن هم بسیار است و آنچه مناسب است
ذهن و فهم عوام باشد این است که هر کس ملاحظه انتظام عالم را میکند
و آنکه همیشه اوقات بیک نسق میگردد و حرکات افلاک و کواکب

و فصول اربع و طریقه روییدن گیاهها و زائیدن حیوانات
و غیر اینها بر یک قرار و اختلاف در آن نیست یقین میکنند که آن
همه کار یکنفر باشد بجهة انکه هرگاه مملکتی دو پادشاه باشد همیشه
ان مملکت در خراب و فساد است و هم چنین هرگاه در شهری دو حاکم
باشد بلکه هرگاه در محله دو کدخدا و در خانه دو کدبانو باشد همیشه
در انها فساد است و باین اشاره کرده است حق تعالی در قرآن
مجید در سوره است لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا و دیگر انکه خدای دیگر باشد بایست از جانب او
نیز پیغمبری و کتابی و دینی بیاید و مردم را رهنمائی کند بجهة انکه
خدای عالم باید فیض رسان باشد بلکه یکی خداوند عالم نیز فطرت است

که هر کسی

که هرکس در وقت اضطرار که کس را دستان و حیل دور شود
تمکن نیست بی اختیار اعانت میجوید از خداوند یگانه و هیچ مرتبه او را
خدای دیگر در نظر نمیاید و بعضی مجوس که قایل شده اند بدو خدا یکی را یزدان
میگویند و یکی دیگری را اهرمن و بعبارت دیگر نور و ظلمت میگویند قول
ایشان باطل و شبهه ایشان فاسد است و راه خیال این است
که در دنیا شرور و آفات هست مثل مار و عقرب و زهر و درنده و ظالم
و متقلب و غیر آن و لذات هم هست مثل آب و میوه و [illegible] و کار
و گوسفند و مردمان راست گوی نفاد در است کم دار پس نمیتواند شد
که فاعل و خالق این هر دو یکنفر باشد پس میگویند فاعل خیر یزدانست
و فاعل شر اهرمن یعنی شیطان و بعضی از انها نیز خدا را یک
مبدأ انند اما میگویند خدا شیطان را خلق کرد و او شرور
دانا را خلق کرد و وجه بطلان شبهه ایشان بسیار است

وهمین بس است که بدانی انچه در دیانت الچیک شتر محض است
وانچه در نظر فاتر مینماید بعد از انکه در او تفکر بسکنی القدر سفاهت در او
هست که ضرر بسیار از او بکوه غضب ان نیست زبود است ببین که اکر
کسی را و خاف کرده باشد حجامت کردن او باعث حبابت او ستا
در ظاهر حجامت از برای ان طفل شر و ضرر و درد و آزار است و اکر نباشد
فایده باین تشرر والات ندارد مکر آزار کشیدن و تشویش بردن و آزام
دسول بودن که باعث عظیم اجر جسیم اخرت است کند ال ندارد
پس خواهد بود چه جای انکه هر یک فایده‌های بسیار هست انجا
مجال ذکر انها نیست و از عمده فواید انها منسوب کردن لذات
دنیا است و تلخ کردن انها را بکام اهل ان تا باعث نیای بی‌برکی
ثبات ان باشد و باعث تغییر شرای آخرت باشد و اما بطلان
بت پرستی یا پرستش دیگر ستاره‌ها و آب و اتش و حیوانات

پس اکر

بیکنه

وثواب

پس واضح‌تر ان است که کسی بیان کند بجهة انکه بعضی
از انها را خود انسان میسازد و بعضی دیگر مخلوقات خدااند
که استحقاق و پرستش هیچ برای انها بهیچ وجه ثابت نشد و معنم
انکه حق تعالی مرکب از اجزا او نیست و نه اجزا او مثل سر و دست مرکب
و پا و کوشت و پوست و استخوان و نه از اجزاء عقل مثل انسان که
از حیوان و ناطق او را سکان نباشد و جسم یعنی چیزیکه قابل طول
و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی مانند رنگ و بو و طعم
که بجیهای بر یکست نیست و مکان و جهتی و سمتی از برای او نیست
بجهة انکه مرکب محتاج است باجزاء خود و جسم محتاج است
بمکان و عرض محتاج است بمحلیکه با او بر پا باشد و خداوند عالم
نمیتواند شد که محتاج باشد و اکر انها چیزی او از برای او قرار داده باشد

پس خدا خواهد بود نه این و شبیه و نظیر و معین و وزیر ندارد بجهة انکه
هر گاه شبیه و نظیر داشته باشد محتاج خواهد بود و از آنچه گفتیم معلوم شد
که خداوند عالم بدیده سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت
بجهة انکه کسی بچشم سر نمیتواند دید چیزی را مگر اینکه در برابر او
باشد و در سمت مواجه او باشد و از اینجا لازم می آید خدا را
مکانی باشد و از ان نقص و احتیاج لازم می آید و قرآن مجید هم
باین ناطق است که فرموده است که لا تدرکه الابصار و بعضی آیات که ظاهر
انها و خلاف این دلالت دارد در مراد دیدن بدل است یعنی یقین کردن
بخداوند عالم سیم اینکه حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت
والم و خواب و تشنگی و سهو و نسیان و جوانی و پیری و درماندگی و امثال
انها از برای او نیست بجهة اینکه همه نقص و عیب و باعث عجز و احتیاج
و احتیاج است چهارم اینکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند

و داخل

و داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با او چیزی یکی هم
نمیشود چنانکه جماعت صوفیه میگویند که خدا در عارف حلول میکند و
یا با او یکی میشود یا بصورت او ظاهر میشود چنانکه مذهب نصاری است
در باب عیسی و مذهب غالیها است و ابراز انها و زن و فرزند نمیشود
بجهة انکه بعضی از انها محال است مثل یک شدن دو چیز و بعضی مستلزم
نقص و احتیاج است مثل انها و حق تعالی وقتی بوده است که با او هیچ
چیز نبوده است پس در تعدد بودن هم شریک ندارد چنانکه اجماع
اهل همه دینها است **باب دوم** در عدل است بدانکه عدل است
از صفات فعل الهی است یعنی حق تعالی راست رفتار و درست کردار
و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند و توضیح این
مطلب در ضمن چند مبحث است مبحث اول اینکه فرق میان
صفات فعل و صفات ذات خدا اینست که صفات ذات انها است

و از جمله افعال آنست که عقل حکم میکند بقبح آن تکلیف کردن کسی است
بچیزی که طاقت آن نداشته باشد بجهت پنجم آنکه قبیح از خداوند عالم
سر نمی‌زند بجهت آنکه اگر کردن قبیح لازم می‌آید یا جهل خدا یا عجز خدا
یا احتیاج او بفعل عبث بودن آن بجهت آنکه اگر نداند که قبیح است پس
جاهل است اگر میداند و نمیتواند که کند عاجز است یا میتواند نکند اما محتاج
یا بدون احتیاج از باب عبث و لغو میکند پس سفیه است و این همه مستلزم
نقص و عیب است و خالق عالم از همه اینها بری است هرگاه این را دانستی
پس بدانکه اکثر اهل سنت قایل شده اند که افعال بنده کی از خدا است
و خدا بر دست آنها خیر و شر را جاری کند این مستلزم قبح و ظلم و جود وه است
بر خدا بوده که خداوند عالم و این باطل است و وجه قبح آن این است که حق تعالی
بنده گان را امر و نهی کرده و ایشان را وعده ثواب و وعید بعقاب داده
پس هرگاه بنده قادر بر فعل نیست و افعال بنده را خدا بدست او جاری میکند

پس کسی را که بمعصیت و امید در قادر نیست که طاعت کند پس
چگونه او را بر کردن معصیت عقاب میکند و او تقصیری ندارد
و اگر بنده گان یکی از خدمتگار خود را بر فعل کاری بدارد که او را امکان نباشد مخالفت (از بنده)
و بعد از آن از او مواخذه کنند که چرا این کار را کردی همه کس او را مذمت و سرزنش
میکنند پس چگونه چنین امری را نسبت بخالق عالم میتوان داد و روا داشت و امر و نهی
چنین کسی که فعل در تحت قدرت او نیست و لغو هم عبث و لغو هم هست بجهت آنکه
فایده در ضمن آن نیست و ایضا که حق تعالی در قرآن مجید مدح مومنان و نیکوکاران بر فعل نیک
ایشان و مذمت عاصیان و بدکاران بدکرداری ایشان کرده و هرگاه طاعت و معصیت
فعل ایشان و باختیار ایشان نباشد مدح و ذم وجهی ندارد و دیگر آنکه حق تعالی در قرآن
مجید مکرر نسبت افعال را بر بنده گان داده و از خود دور کرده چنانکه فرموده و ما
ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و اما بعض
آیات متشابه که ظاهر آنها دلالت میکند بر جبر مثل یضل الله

من یشاء و یهدی من یشاء پس چون ظاهر انها منافی

عقل قاطع و سایر ایات واجب بحکم است باید انها را تاویل کرد مانند ایاتی

که دلالت میکنند در ظاهر بجسم بودن خدا و انکه خدا دیده میشود و تاویل انها

چنانکه مشهور علما امامیت کرده این است که مراد از هدایت

توفیق و از اضلال خذلان است و توضیح این مطلب این است

که حق تعالی بنده را مختار کرده و با و عقل داده و شهوت هم داده و بهر دو را

نجات و هلاک نموده و رفتاریکه باعث نجات است چون در خلاف رغبت

طبع انسانی و مشتمل بر محنت و مشقت است نفس از او گریزان

و رفتاریکه باعث هلاکت است چون در ظاهر موافق طبع و خالی

از محنت است بجهة انکه مقتضای خواهش و لذات است نفس باو مایل

پس خوردن و خوابیدن و جماع کردن و سیر و گردیدن و بوزگی کردن

راه هلاکت است و نماز کردن و روزه گرفتن و اجتناب از لذات

کردن

کردن خصوص محرمات راه نجات است هرگاه بنده مکلف با وجود [illegible]

کمال رغبت بمقتضای لذات و شهوات انها دست بردارد و نکلی [illegible] و محنت

و مشقت بسیار در طاعت و عبادت بردارد حق تعالی ایزدی لطف

خود را است که او دیگر داند و فی بکذا توفیق را سبین او میکند و او را در علم کامل

میکند و هرگاه عقل را پشت سر کرد بمقتضای شهوات و راه لذات دنیا

بسر برد و از طاعت دور گردانیده مستحق آن است که خدا او را بخود واگذارد و با رحم

این حق تعالی باز لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام بر او تعیین میکند

و واعظ و مذکر او را منع میکند و با وجود این عقل و با این همه الطاف و مواعظ

چشم از این لذات فانیه نمیپوشد و از بندگی خداوند خود او سر میپیچد و معدوم بر میگرداند

پس خدا او را بخود وامیگذارد و کمک او نمیکند و این است معنی خذلان پس

مراد از هدایت ان توفیق است و از اضلال خذلان و انچه که انها ظلم

و تعدی لازم نمیاید و قبیح وارد نمیشود پس از اینجا معلوم شد که کلی نمیشود

که خدا در افعال عباد مدخلیتی میباشد امّا بر حد جبر نرسد و همین معنی گفته‌اند
و در تفسیر حدیث مشهور که فرموده‌اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی
این است که جبر محض نباشد که بنده را هیچ اختیاری نباشد و فعل بنده همه از خدا
باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را عتق کرده باشد و کار
بدست او داده باشد که خدا دیگر اختیاری نداشته باشد بلکه امریست میان این دو امر
که حق تعالی را هم فی الجمله مدخلیتی در افعال عباد هست مبحث چهارم
اینکه حق تعالی حکیم است و افعال او بی غرض و مصلحتی
نیست امّا آن غرض و مصلحت نه این است که بخود او نفعی
عاید شود بلکه از برای اینکه که نفع و فیض بمخلوقات برساند
و اگر افعال خدا بی حکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود
و آن بر خدا روا نیست کلام الهی نیز بآن ناطق است چنانکه
فرموده و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما

باطلا

باطلا ذلك ظن الذين كفروا باب سیم
در نبوت است یعنی باید اعتقاد کنیم که واجب است بر حق
تعالی پیغمبری بر بندگان بفرستد و پیغمبری محمد ابن عبد الله المطلب
صلی الله و آله است و در این چند مطلب است مطلب اول اینکه
بر خداوند عالم واجب است که پیغمبری بفرستد و دلیل بر آن این است
که چون نوع انسان بسبب احتیاج باکل و شرب و جماع و غیره محتا
جند بمعاشرت با یک دیگر و در معاشرت بالضرورة تعدّی
و کشمکش حاصل میشود و در محاسبات است امرار و احقاق
حق و رفع دعاوی اشکال است و میل میدهد و در صورت
تعدی کاهست قتل و جرح و اتلاف جوارح و هتک اعراض و غیر آن
رو میدهد و در علاج و چاره آنها طریقه ضروریات که موافق حق
باشد و عقل در بسیاری از آنها عاجز است پس ناچار است

که کسی از جانب خدا باشد که عالم بسعی اینها باشد و عالم را انتظام
داشته باشد و فساد و فتنه را رفع میکنند و علم و بطریق ارشاد
و الهام الهی باشد و دیگر اینکه چون افعال الهی بی غرض و بی عایده
نیست و از برای خلق عالم و آدم باشد مقصودیکه لایق ان حکیم
باشد پس ظاهر است که خلق بنده کان را از برای اعانت کردن
و امداد کردن از برای خودش و منتفع شدن از انها نیافریده
بجهة انکه او نه عاجز است و نه محتاج پس باید از برای نفع
باشد که بنده کان برساند و فیضیکه باشان عاید شود و این در دنیا
نمیشود بجهة انکه در دنیا بغیر محنت و الم و درد و غم و ناکام چیز نیست
و هم چنانکه بچه در او لذات در نظرش می آید هیچیک لذات نشید بلکه
سوای دردهای چند شد مثل خوردن سوای گرسنگیت و آب
خوردن سوای درد تشنگیت و جماع کردن سوای درد جمع شدن
منی الکعر

منی است در محل خود چنانکه بول و غایط هر گاه جمع
شد از ان میرسد تا او را ببرون بریزند و الا در
دها او خدا داده و بسیار اوقات این دوا حاصم
ندا داده و بغرضیکه اینها هم لذات باشند در پهلوی هر یک هزار
هزار هزار الم و غم موجوده است که اثر ابرادمی ناگوار میکند تا اینکه
بزودی فانی میشود اگر کسی صد صد سال عمر کنند و بلذت
بگذرانند و در وقت رفتن بغیر تشبیه خواب دیده ای برای
او چیزی نیست پس نمیتواند شد که مقصود جناب اقدس
الهی از خلقت بنده کان این فیض فانی باشد پس باید خلقت
ایشان را برای فیض دائمی که لایق او باشد کرده باشد چون
این دنیا بالضرورت فانیست پس باید سوای دیگر باشد
که فیض او ابدی باشد و زحمت و الم نداشته باشد و لذات

او زوال نداشته باشد کان به بهشت جاوید و رضوان رب
مجید است و چون لطف بی منتهای او مقتضی آن است که فیض
او اکمل و اشمل باشد و بر معلوم است که عطای در عوض استحقاق
و نزد در برابر عمل چند تر وقع او در قلوب بشر است چنان
قرار داد که این فیض در برابر عمل که استحقاق باشد پس بنده کان را
مکلف کرد به بندگی و عبادت که چند روزیکه در دار دنیا است بعبادت
او بردارند و بعد از آنکه ایشان را به بهشت عنبر سرشت داخل گرداند
و با حور العین هم آغوش و باختیار و بیکان همه وحش و بانواع
فواکه و نعمتها و لذتها قرین و با انبیاء و اولیاء هم نشین کرده اند
بنوه جزاء بما کانوا یعملون خوش حال باشند یعنی
یعنی مشعوف باشند یا اینکه این جزاء اعمال و عوض طاعات
ایشان است و چون طریقه تکلیف بنده گی کامل موقوف بالهام

واعلام

واعلام جناب اقدس الهی است و کافه بنده کان انرا مستعد و
قابلیت نیست که به پیرامون ساحت کبریای او دوانند و از درگاه
کرو بین پناه او بسطلی است استعلام نماید پس ناچار است کنند
که از جنس انسان و بنی نوع ایشان شخصی را برگزینند که مناسبتی داشته
باشد و مناسبتی هم بآنجناب که از جناب مناسب قدسیه
دارد و بواسطه عقول ملکوتیه از جناب اقدس الهی اخذ نموده و بواسطه
ملایمت و مناسبت بشریه بنده کان عطا و پیغمبر همین است

مطلب دوم آنکه در پیغمبر چند چیز شرط است اول
عصمت یعنی باید از او معصیت سر نزند و خطا نکند نه در ظاهر
و نه در باطن و سهو و نسیان و فراموش خصوص در احکام دین
و آنچه تعلق بتبلیغ رسالت نداشته باشد بدلیل آنکه پیغمبر حافظ
شرع خدا و امین وحی او و واسطه میانه او و خلق

اوست و بدون عصمت محل اعتماد نمیتواند شد زیرا که بر زنی
عدالت و عدم معصیت فی الجمله راه سهو و خطا از او منقطع نیست
پس باید که از همه جهت محل اعتماد باشد دوم آنکه افضل و اعلم از همه
باشد بجهت آنکه قبیح است بر خدا که کسی که افضل و داناتر باشد او را تبعیت
کند باید بگوید که اطاعت مفضول و نادان را بکند و هم چنین قبیح است
که یکی از دو نفر که مساوی باشد در فضل و کمال بگوید واجب است
که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید که غیر پیغمبر هیچکدام در مرتبه او نباشد
تا نیکو باشد از خدا امر بمتابعت او و هم چنین در جمیع صفات حسنه باید بهتر
باشد و از جمیع ذمیمه مبرا باشد بلکه در نسبت او عیبی نباشد و مبتلی
بآزارها که طبعها از او نفرت میکنند هم نباشد مثل خوره و پیسی و مانند
اینها و بدانکه پیغمبر بر عصمت مجبور نیست باین معنی که خدا او را معصوم
کرده باشد و خود در آن مدخلیتی نداشته باشد و الا بر عصمت

برای

برای او کمالی نخواهد بود و بر آن ثوابی نخواهد داشت بلکه بجهت
قوت نفس و مجاهده بسیار تن در دادن بمشقتهای عبادت
و بندگی و اختیار خود مستحق الطاف بینهایت جناب باری
شده که آنجناب معین و یاور او شده و او را در ترک معاصی اعانت
و امداد کرده مطلب سیم آنکه شناخته میشود پیغمبر و دانسته
میشود پیغمبری او بظهور معجزه و معجزه عبارت است از آنکه آن پیغمبر
کاری کند که از آن عاجز باشند از کردن مثل آن و افعال مکرر الهی
که عادت خدا بآن جاری شده است هم نباشد پس هرگاه چنین
کاری را مقارن دعوی پیغمبری کرد معلوم است که پیغمبر است
باعتبار آنکه هر کس چنین کاری را یقین میکند که از جانب خدا است
اما اینکه گفتیم که باید از آن عاجز باشند و از افعال مخلوق نباشد
تا مثل سحر و شعبده و چشم بندی بیرون برود بجهت آنکه مکرر ~~آن جوره عملها از ایشان~~
آن جوره عملها از ایشان

از ایشان ظاهر میشود و گفتیم از افعال الهی نباشد که عادت خدا
بآن جاری شده باشد از برای اینکه درینصان امری تعجبی و غرابتی
نیست مثل اینکه کسی بگوید در وقت طلوع آفتاب که من
پیغمبرم و معجزهٔ من این است که الحال آفتاب طلوع میکند
پس آفتاب طلوع کند بجهت اینکه عادت خدا جاری شده است
که در هر روز همان وقت آفتاب طلوع میکند بلکه
باید خارج عادت باشد مثل اینکه بگوید من این عصا را اژدها
میکنم و ماه را دو نیم میکنم یا مرده را زنده میکنم و امثال آن
و دلیل بر اینکه هرگاه مقارن دعوی پیغمبری این کار را کرد یقین بر
راستی او میشود این است که پیش گفتیم که حق تعالی فعل قبیح از او
سر نزند و شکی نیست که دروغ قبیح است و اطاعت دروغگو قبیح است
پس اگر آن پیغمبر دروغگو باشد و معجزه از او ظاهر میشود پس لازم آید
که خدای

که خدا باعث شده است دروغگو کاری ظاهر کند که باعث این
شود که بنده گان پیروی او کنند و این قبیح است و دیگر شرط
شرط است در معجزه که مطابق دعوی باشد که اگر تخلف
باشد افاده حقیقت نمیکند بلکه افاده کذب او میکند
چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب که با او گفتند که پیغمبر
کور را بدعا شفا میداد و هم دعا کرد چشم داری را کور کرد
و گفته اند آنجناب آب دهن مبارک را در چاه خشک
انداخت پر آب شد آن ملعون آب دهن را در چاه
آب داری انداخت خشک شد مطلب چهارم
در نبوت پیغمبر ما محمد ابن عبدالله ابن المطلب عم واله است
بدانکه شکی و شبهه نیست در اینکه آنجناب مبعوث شد
و دعوی پیغمبری کرد و در طبق آن هم معجزه ظاهر کرد

پس پیغمبر خواهد بود چنانکه پیش گفتیم که هر که دعوی پیغمبری کند و در دستش
معجزه ظاهر کرد و مطلق پس پیغمبر خواهد بود اما اینکه آمده و دعوی
پیغمبری کرد پس آن جمله متواتر است و یقینیات است و چنانکه علم
داریم باینکه در زمانهای سابق رستم بود و اسکندر ذوالقرنین
بود و آن شجاعت بسیار داشت و این پادشاه عظیم و این
علم بسبب بسیار گفتگوی این خبر و گوش بگوش رسیدن
حاصل شده همچنین در دعوی این جناب یقینی حاصل شده
که آمد و این دعوی را کرد و اما اینکه معجزه بر طبق
آن ظاهر کرد پس معجزات آنحضرت زیاده از آن است
که توان احصا کرد و اما چیزی که در بعضی از آنها در نظر مردم
ظاهرتر و بفهم نزدیکتر و بقبول اقرب و از وسواس شیطان
و شکوک و شبهات دورتر است دو چیز است یکی از آنها

ذکر

ذکر میکنیم بجهت آنکه سایر معجزات امور چندند که باخبار
و روایات باید ثابت شود و کمتر کسی از آنها یقین حاصل
کند بجهت آنکه عام است کتابها را نمیتواند خواند و از نقل کسی یقین
مطمئن نشود و اما آن دو چیز که از اول موجودند و اثر آنها ثابت
اول قرآن مجید است که نسبت آن بآنجناب نیز متواتر
و یقینی است و چنانکه علم داریم بوجود پیشینیان بلکه هر چند آنها را
ندیده ایم باینکه این قرآن را آن پیغمبر آورده و اما اینکه معجز
است پس جهت آن بسیار است و ما بعضی از آن را ذکر میکنیم
و نوع اول این است که چون عادت الهی جاری شده
بود که در هر زمانیکه پیغمبری مبعوث شد اینکه معجزه او از جنس
آن عملی باشد که در زمان شایع باشد و علمای آن زمان شهرت
داشته باشند و مزد کامل آن علم در نزد آنها حاصل باشد مثل

انکه در زمان حضرت موسی علیه السلام علم سحر شهرت داشت
و ساحران بسیار بودند و در ان وقت بسیار بودند که کارهای
عجیب و غریب میکردند و عصا و ریسمانهای انداختند و را بهیئت
مار و اژدها مینمودند و بحرکت میآمدند حق تعالی معجزهٔ موسی را
هم از ان خود کرد اما سحر نیست بلکه از دست بنی نوع انسان
بر نیاید پس آخر چنان شد سحر ساحران فرو برد
و دیگر اثری از انها ظاهر نشد و همه ساحران را شد
که این از باب ساحری و جادوی نیست بلکه بغیر خدای
نیست و باین سبب ایمان آوردند و جان خود را
در راه خدا دادند و مضایقه نکردند از انکه فرعون انها را بکشد
و بدار بکشد و هم چنین در زمان عیسی علیه السلام علم حکمت
و طبابت شیوع تمام گشت مثل افلاطون و جالینوس
در ان زمانی

در ان زمان بودند و دردهای بسیار گران را دوا میکردند و اثارهای
مق و اجاق میکردند حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام معجزه ارزانی داشت که کرد
که همه انها را از ان عاجز بودند مثل اینکه مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور مادر
زاده را شفا میداد و کار پیغمبران را عاجز میکرد و هم چنین در زمانی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم علم بلاغت شیوع تمام داشت و طایفه عرب که
دیگر بهره اشعار بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی مثل این قرآن
بیاورید یا ده سوره مثل این قرآن بیاورید یا یک سوره مثل این قرآن
بیاورید و هر چند سعی کردند یک سوره کوچک مثل آن نتوانستند بیاورند
و اگر میتوانستند این همه بلاها بر خود قرار نمیدادند و کشته نمیشدند و اهل و عیال
خود را باسیری نمیدادند اهر باین اسباب هیچ عاقلی نمیکند از این چنان
امر دشوار برابر نکیشود و چه عاجز شدند انها نتوانستند شد
که از راه این باشد که حقیقتا دلهای انها را گردانیده از این معنی

کز ایشان را میسر شد این معنی با آنکه حقیقت بلاغت قرآن بحدیست
که ممکن نبود ایشان را که مثل او بیاورند و هر بدوی صحیح السلیقه چنانکه
بهره اندک فهم دارد فرق میانهٔ قرآن و سایر کلام‌های مردمی بدو میداند
که هیچ چیز در برابر او نمی‌ایستند و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیب آن بر هیچ
کلامی نمیماند نه از بابت شعر است و نه از بابت خطبه است و نه
از بابت انشا و املائی که در امکان ... سایل بیچکس را
قدرت نیست که بدین اسلوب غریب و طور عجیب تکلم
کنند و دیگر آنکه اختلاف در او نمی‌باشد و هر کسی از اهل بلیغ
تر باشد تفاوتی در اول و آخر کلام او بهم رساند خصوص
هرگاه سخن طولانی باشد در الفاظ آن باشد بسبب تفاوت
در فصاحت و بلاغت یا در صفات آن باشد بسبب غفلت
و التباس یکسره بهم رساند و در قرآن هیچ اختلاف نیست
ودیگر

و دیگر اینکه هر کلام بر اگر کسی یکبار خوانده باشد طبع
او از دفعهٔ دوم و سیوم منزجر میشود و هر چند کلام رفیع باشد
که از خواندن آن قایل باشد و این کلام را هر چند مکرر میکنی
منزجر نمیشود و همه تازه است و سیوم آن است که آن
جناب مکتب نرفته و درس نخوانده و چیز ننوشته و چنین در
بزرگ شده در میان قوم عرب شود تمام کرده علوم
و ... چنین ... از او ظاهر شود بغیر آنکه از جانب خدا است
هیچ وجه ندارد اما قوم عرب پس حال ایشان معلوم
از برای کسیکه اندکی با ایشان معاشرت کرده است
خصوص بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه ... ادب
و نه عفاف و نه تربیت و نه سلیقه از بابت حیوانات وحشی‌اند از
عورت مضایقه ندارند و وحشیه و ... را

میخوردند از موش و مار و بوزینه و کفتار وغیر اینها و
منکر دانند وانها هم بدون تذکیه و تقیه با حشا و امعا خام
و نجیه میخوردند و بول شتر شرب مینمودند و امثال
و امثال اینها ملیت حال ایشان چگونه بوده است چنانکه
معلوم است از حال ایشان که عبادات ایشان
از این قبیل بوده که عریان میشدند و دور خانه کعبه
میرقصیدند و دست بهم میزدند و صغیر میکشیدند پس
معلوم است که سایر اعمال ایشان چه بوده و همه
صفت حصبیت و حسد و عداوت و سایر
صفات ذمیمه در میان ایشان کامل بوده و اما سنت
علوم و ادابیکه از ان حضرت ظاهر شد و صفات حسنه
و اخلاق حسنه ان جناب پس از تن ایشان از ان

که در کتابها

که در کتابها و دفاتر واحصا توان کرد همین بس است
که هر که ملاحظه کند و ببیند که هزار سال و کسری است
که علمای فحول عظیم الشان در هر مکان در علوم
او تفکر میکنند و شرح ان میکنند و بیان اخلاق
و اداب انجناب میکنند و هنوز بهیچ جای ان نرسیده
و اساس که قرار داده و احکامیکه آورده از برای رفع
و انتقام ظلم و تعدی و بجهة رفع بر اندازی دست
درازی در میان و عرض و مال از احکام مرافعات و نقا
حقوق و اثبات مطالب بینه و یمین و تجویز کردن
قصاص و اثبات کردن زنا و اقرار دادن نکاح صحیح
و طلاق و اعتبار ید و توقف و بر اعتبار دعوی خارجیه
از بینه و استشهادها و تقرب بذات اقدس باری در انواع

عبادات واذکار یقین میکنند که هرگز درب مکتب
نرفته و درس نخوانده از میان چنین طایفه و قبیله
بر خیزد و چنین دعوی بکند و چنین علوم و ارائی [illegible]
چنان اطوار و اخلاق که از او معلوم شده از تواضع و [illegible]
و شفقت و فهم و ذکاوت و وسعت و وقار و حلم و جود و سخا
و غیرت و جرئت و حلم و سایر صفات کمال یقین میکنند
که این نیست مگر از جانب جناب اقدس الهی و از جمله
علوم مبنی و آداب است قرآن مجید هرچند قرآن در حقیقت
مشتمل بر همه چیز هست اما از ظاهر آن همه چیز بر غیر پیغمبر
و وصی ظاهر نمیشود از این است که در اعصار و مدت دوله
و در هر زمان از ازمنه جمیع علمای دانا فکرهای عمیق
کرده اند و تفسیرهای بیحد و نهایت نوشته اند و هنوز
بقطره

بقطره از دریای او نرسیده اند و گویا احدی را بلکه است
که کسی داند تصرف بکند و بهمین معجزه گر پیغمبری
آن جناب ظاهر شد در راستگوئی آن جناب هم ظاهر
است پس چیزی که خبر داده راست است و از جمله معجزه
های او این است که دین او ناسخ دین سایر پیغمبران
است پس مذهب اهل ادیان سابقه از یهود
و نصاری همه باطل شد و شبهه که یهود کرده است که
نسخ قبیح است از برای آنکه اگر دین موسی خوب
بود پس چگونه شد عمل بان بد است و هرچند که احکام
عمل بان بد است و هرچند که ذات او خوب است
دیگر بد نمیشود و اگر بد بود پس به هر حال رو او عمل
خدای تعالی این دین را آورده و باطل است بجهة

اینکه میگوییم که واجب است که هر چیزی یا بالذات
خوب باشد یا بالذات بد باشد بلکه میشود که یک چیزی
از یک جهتی خوب باشد از یک جهت بد مثل سیلی زدن
یتیم اگر کسی برای تادیب بزند خوب است واگر از برای
اذیت کردن بزند بد است همچنین میشود که یک چیزی
ودر یک زمان صلاح امت باشد وخوب باشد ودر زمانی
زمان دیگر نباشد وبد باشد مثل دواها طبیبها یعنی که دواهای
ایشان در یک وقت خوب است ودر وقت دیگر ضرر
دارد ودوا برای یک شخص مناسب است وبرای دیگری
نیست
[redacted] است باب چهارم در امامت است

م فساد ۲

مطلب

ودر ان نیز دو مقصد است مقصد اول در اینکه
لد تعیین امام ضرورت ومراد از امام کیست که پیشوای

همه

همه مردم باشد بنیابت پیغمبر در امور دین ودنیا وجود
امام نیز مثل وجود پیغمبر واجب ودلیل بر وجوب ان همان
دلیل است که قایم شد بر وجوب وجود پیغمبر ص که ان رفع
کثرت مفاسد که لازمه معاشرت بنی نوع انسان است ضرورا
از کسیکه عالم دین ودنیای مردم باشد وحافظ شریعت باشد
خصوصاً بعد از خاتم انبیاء ص که دیگر کدیگر پیغمبری نخواهد
بود علی الخصوص که این جناب مبعوث بود بجمیع خلایق
از جن وانس تا بروز قیامت وهنوز از مردم عالم بالاصلاح نیاسوده
بود مگر قلیلی که از دار دنیا رحلت فرمود وان قلیلی که اسلام
اورده بودند اکثر ایشان منافق بودند وچه اعتماد است جز دیگر
هنوز دین ایشان محکم نشده ودر محافظت شریعت وسایندن
نقایص ودر بهشت رسانیدن یگانه خلایق با وجود

عدم عصمت ایشان و عدم عدالت اکثر ایشان بلکه عدم
ایمان اکثر ایشان و چگونه توان شد که آن حضرت که رسول
خدا ص در امر دین داشت و در تعلیم شرایع و آداب در جمیع جزئیات
و کلیات حتی آنکه بر نفس شریف خود خرید آن همه آثار رحمت
و درود و صدقتیکه که در دار دنیا بود با وجود ملک و سروری از دنیا لذات
بر نه برده و در کمال زهد بسر برده که معلوم بود که غرض نداشته از آن
اساس الاثر و هیچ دینی غفلت بکند همه را مهمل بگذارد و بر او و بود وقتیکه
در او امید بازگشتی نیست و حال اینکه هر کس که اندک شعوری
دارد و همینکه آثار رفتن از خود دید و در وصیت امر با زماندگان خود
کوتاهی نمیکند و اهمال امور جزئیه و دنیویه را بر خود روا نمی دارد پس چگونه
مثل رسول خدا ص بر امت مهربان تر از پدر و مادر امر ایشان را
مهمل می گذارد و نه وصیت و تعیین خلیفه و دیگر جناب اقدس الهی فرموده

الیوم

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام
کردم بر شما نعمت خود را شکی نیست که تعیین خلیفه و امام
به جهت اتمام دین و اکمال نعمت مدخلیتی تمام دارد
بلکه بدون آن ممکن نیست پس معلوم شد که این
معانی بوضوح آمده بود حق تعالی تعیین خلیفه کرده بود
که خبر داده امام در مذهب و شیعه امامیه باید افضل
مردم باشد و معصوم باشد به همان دلیل های که در
نبوت گذشت و باید از قریش باشد و هاشمی باشد
چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است و باید که امام منصوص
[illegible] باشد و یکی از سه جهت آنکه [illegible]
امت باشد پس هر کاکسی دعوی امامت بکند و افضل باشد

در همه امت یا در غیر ان اشخاصی که دعوی امامت در شان ایشان
ایشان نشده پس باید او امام باشد بجهة انکه انکه غیر امام باشد لازم آید
تقدیم مفضول بر فاضل و این خود قبیح است چنانکه دانستی دوم
معجزه که هرگاه دعوی امامت کند و بر طبق ان معجزه ظاهر دلالت میکند
بر حقیقت او چنانکه در نبوت گذشت سیم نص خدا و رسول است
اگر قرآن باکلام پیغمبر دلالت کند بر اینکه ان امام واجب الاطاعة
است مقصد دوم در اینکه امام واجب الاطاعة بعد از جناب
خاتم النبیین کیست بدانکه بعد از رسول خدا فرقه شدند شیعه امامیه
قایل شدند باینکه خلیفه بر حق بعد از ان جناب بلا فاصله امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب است صلواة الله و سلامه علیه و بعد از ان جناب
حضرت امام حسن و امام حسین و بعد از ان جناب ابی عبد الله الحسین
و بعد از ان امام زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از ان فرزند او محمد ابن

علی باقر

علی الباقر و فرزند او علی ابن موسی الرضا و بعد از ان فرزند او محمد ابن علی
علی الجواد التقی و بعد از ان فرزند او علی ابن محمد الهادی النقی و بعد
فرزند او حسن ابن علی الزکی العسکری و بعد از ان فرزند او حجة ابن الحسن القائم
المنتظر المهدی صلواة الله و سلامه علیهم اجمعین و اهل سنه قایل شده اند
باینکه امام بعد از رسول خدا ابوبکر ابن ابی قحافه است و بعد از ان عمر ابن الخطاب
است و بعد از ان عثمان ابن عفان لعنهم الله و بعد از ان علی ابن ابی طالب
صلواة الله و سلامه علیه است و چون این رساله را بخصوص عوام
نوشته ام در اینجا تعرض دلیلهائی که از قرآن و احادیث ظاهر میشود نمی نمائیم
مگر بسیار کم بجهة انکه اهل کار دلیلها را هر چه میکنند در قبول قول
ان علمائیکه از قرآن و حدیث را برای ایشان نقل میکنند
و ترجمه میکنند پس این هم تقلید میشود و ما میخواهیم
که بگوئیم که عوام هم باید در این مسایل اجتهاد کنند

مثال بدلیل بفهمید [illegible] هر چند که ممکن است که ان تقلید عالم
عالم هم بنوع ان اجتهاد و استلزام بر گردد بجهت انکه هر گاه ان
ان عالم را بفضل و علم و دیانت و ورع و تقوی شناو از حال او
او بدانند که دروغ نمیگوید و وضع کردن حدیث را حرام میدانند
میدانند و افترا به خدا و رسول بستن حرام میدانند پس
پس گاهست که از کلام او یقینی از برای او حاصل میشود
بلکه گاهست که اطمینانی که از برای ان عامی از کلام ان عالم
به هم رسد خصوص هرگاه همراه او بسیار بنحوه و وجوه
دلالت الفاظ انرا بیان کند بیشتر است از انچه علما بدلیل حاصل
میشود بهر حال ما دلیل اجمالی در باب حقیقت مذهب
شیعه را بیان میکنیم و بعد از ان تفصیل انچه مناسب
باشد مذکور خواهیم کرد و ان این است که علی بن
نقدی

و در بطلان [illegible]

نقدی امامی ضروریست که باشد خواه بر مذهب شیعه
و خواه بر مذهب سنی پس هرگاه یکی از این مذهب
باطل باشد باید ان دیگری صحیح باشد و ما میگوییم که ثبوت
دعوی امامت یا باید به خبر دادن خدا و رسول باشد یا بظهور معجز
باشد یا بانکه ان کسیکه دعوی امامت میکند افضل از همه
مردم باشد یا از ان راه که مردم یکی از ایشان را امام میدانند و در حق
دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند که امامت به بیعت حاصل میشود
و بانکه مردم جمع میشوند و کسیرا اختیار کنند و امام کنند پس این کار از بیعت
از رعیت بر می اید خواه باجماع جمع از ایشان باشد چنانکه در روز اول
اول جماعت از اصحاب جنازه پیغمبر را در میان گذاشته و جناب
علی ابن ابی طالب ع مشغول غسل و کفن ان حضرت شده و ان
و ان جماعت در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند و تدبیر چنان

دیده‌اند که خلافت را از برای ابوبکر علیه اللعنه قرار بدهند و بعد از
ابوبکر بسببهای وجب کرد که خلافت از برای عمر باشد و بعد از
عمر بنای شورایی که داشته که در میان شش نفر شوری
انداخت بنحوی که فایده این باشد که عثمان خلیفه میشود و
حالکه بعد بیان معلوم کرد این خلافت عثمان ثابت شد
حال گر سنیان گویند که ما خبر دادن خدا و رسول را قبول نداریم فضیلت
و معجزه علی ابن ابی طالب را قبول نداریم با وجود اینکه آن مثل انکار [illegible]
نسبت بیان آن میگوئیم که کدام دلیل دلالت میکنند از عقل و نقل
که با جمع رای جماعتی از در باب غرض که معصوم باشند و نه علم بباطل مردم
داشته باشند و نه علم بمصلحت خلق خلایق داشته باشند چنان مرتبه
بزرگی از برای هر بیسرو پای ثابت کنند و همینکه رای ایشان بر که
قرار گرفت باید متابعت او کرد هر چند مثل معویه و یزید باشد

که معلویه

که معلویه با وجود خویشیهای کاتبی وحی در مدت [illegible] امر کرد
بسبب علی ابن ابی طالب ع در منبر و ان خوف و ما از او سر زد وفتنه
و بروی امام زمان تیغ کشید و باوجود مرتبه کبر و یزید با وجود خوشتنها
زنا و لواطه و افعال شنیعه از شرب خمر و غیره راضی شد
بقتل حسین ابن علی ع جگر گوشه رسول خدا ص و هر که مخالفت
آن کند باید کشت و هر چند مخالفت کننده مثل علی ابن ابی طالب
باشد و همین طریقه بود که متمادی شد و طول کشید و همه
خلفای بنی امیه و بنی عباس که اکثر آنها به کفر و ظلم باطل مشهور
و معروف بودند و بهمین اجماع امامت از برای چنین
اشخاص ثابت میشد آیا کدام عقل تجویز میکند
که ناموس اکبر و اسرار ربانی و حقایق فرقانی که بیان آن
منصف مجد [illegible] عباس ابن عبد المطلب باشد الحال

حافظ ان دو موضع جای ان مثل معاویه و یزید و امثال انها
باشند چون ان بعد تفویض که در اوایل این جماعه پوشیده بودند
در وقتی که اختیار این امر کردند که هنوز آثار محمد در میان
بود و هنوز اساس خلافت مغصوبه چندان قرار نگرفته
بود ناچار ایشان در لباس زهد و سالوسی و طاعت
و عبادت ترویج دنیا میدادند و همینکه این طریقه مستحکم شد
و مردم چون اغلب ایشان تابع دنیا و تابع هر کسی که در دار
دنیا را برای ایشان بار کنند میباشند و در تلبیس این اساس
باطل کوشیده‌اند تا اینکه عثمان از حد تجاوز کرده در دار دنیا
دنیا پرستی را بر روی مردم بیشتر گشود و آهسته آهسته
انهائیکه دعوی خلافت میکردند علی رؤس الاشهاد
از فسوق و ظلم و تعدی مطابقه نمیکردند و در آخر
تقبل
که معاویه

تقبل ائمه طاهرین میشدند و بعضی از ایشان اظهار عداوت
ایشان میکردند بلکه از بعضی گفتنی هم ظاهر شد چنانکه از نوکی
عباسی مسعون که اظهار عداوت کرد و بر قران مجید استخفاف
استخفاف کرد و هم چنین اهل در هم بنای پادشاهی بر اجتماع
و بیعت و هر که را پادشاهی کردند او را واجب الاطاعه
میدانند انها که میگوئیم شرط هم چند است از برای
رسوائی این معنی که کار بدین بزرگ چنین که تالی مرتبه نبوة است
هرگاه بدست مردم بگذاری که اینها بر پا کنند آخرش
باین جاها میرسد و اینها هم شبهه ان است که در امامت جماعت
جایز میدانند که فاسق و فاجر باشد و میگویند که جایز است
نماز در عقب هر بری و فاجری اگر با انها گویند که چه
دلیل داریم بر انیکه بیعت خوب است و با اجتماع برای

مردم میتوانیم ثابت کرد بجهت آنکه اجماع امت و اجماع
حجت است و مراد از اجماع این است که همه علمای امت
محمد ص جمع شوند بر چیزی و هرگاه چنین شد بر آن حق
و صواب است گوئیم که چه دلیل هست بر حجیت اجماع
و حال آنکه سنیان در کتابهای خود که در اصول فقه نوشته اند
اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجت هست
یا نه و در اینکه آیا ممکن است که همه امت جمع شوند بر چیزی
یا نه و آیا چنین چیزی متحقق شده است در عالم یا نه
اینهائیکه قایل شده اند به ثبوت و تحقق و حجت
بودن آن خلافی کرده اند که اجماع از چه جهت حجت است
و دلیل بر حجیت آن چه چیز است بعضی میگویند عقل
دلالت میکند که حجت است بر این جهت که

نمیشود

نمیشود که همه بر باطل جمع شوند و بعضی میگویند که آیه
قرآن دلالت میکند و بعضی دیگر گفته اند که آیه دلالت
ندارد بلکه حدیثی از پیغمبر ص وارد شده است که امت من
جمعیت نمیکنند بر غلط و دایم بر ~~اهل نظر~~ و معرکه دیگر ابر سر
میبرند که هیچ کدام از ~~اینها که گفته اند~~ در آن دعویها اگر
بر چشم انصاف در آن کتابها نظر کنند میدانند که هیچ کدام
از اینها که گفته اند دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و بعد از
تسلیم همه این مقدمات میگوئیم که کی بود اجماع کجا
جمع علمای امت ابا جناب ابن ابیطالب ع از علمای
امت نبود و یا حسنین و سلمان و اباذر و مقداد و غیر
اینها و مثل سعد بن عباده و غیر اینها از بزرگان اوس و خزرج
راضی علمای امت نبودند چگونه شد که در این

وقت علمای است محو شد بمعدود قلیلی اندر
باب غرض و بای انها مقصد عالم ثابت شد و هر کدام
که دعوی [illegible] این میکنند که این جماعت حاضر بودند
با وجود یکه انکار بدیهی محض دعوی مطلب ایشان ثابت نمیشود
خلاصه اینکه داشتن مسایل دین با ان همه وفور اشکال واختلاف
و موافقت مصالح عامه مسلمین و سلطنت و ریاست بر جمیع
افاق و ترویج امور دین و دنیای اهل علم باید بکسی موکول باشد که امین
باشد و محفوظ باشد از خطا و جاهل و نادان نباشد به حکمی از احکام
و چنین کسی را بغیر خدا و پیغمبر نیابد و تعیین نمیتواند کرد اگر ایشان
گویند که ما قبول نداریم که خدا و پیغمبر تعیین کردند کسی را هم که شما میگوئید
و بر شما است که اثبات کنید گوئیم اولا قابلیت و امامت امام را
فی الجمله مسلم شما هست و ما هم در حقیقت قایل هستیم شما دعوی
زیادتی

زیادتی میکنند بر شما است که اثبات کنید نه بر ما و چون گفتیم که بالضروره
امامی باید باشد پس هرگاه مذهب شما بی اساس و باطل و بی دلیل باشد شما
ناچار مذهب ما بر جای ماند و اگر سنیان از روی استعجاب بگویند چون مذهب
شما باید به خبر دادن خدا و پیغمبر ثابت شود و چون میتواند شد که خدا و پیغمبر
خبر داده باشند باینکه خلیفه بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب است
و با وجود این همه صحابه کبار عالیمقدار که جان و مال و اولاد خود را در راه
رسول خدا نثار کردند و شب و روز در خدمت او جانفشانی میکردند
و اطاعت و بندگی خدا و رسول او میکنند از و نشنیده و با وجود اینکه شنیده
باشند از پیغمبر که علی ابن ابی طالب خلیفه بلا فصل است بالمره بمحض
فوت آن جناب همه از دین برگردند و صریحا مخالفت او بکنند و دیگری
را از برای این امر اختیار کنند هیچ عاقلی قبول نمیکند ملخص جواب
میگوئیم که هیچ استعجاب ندارد این حرفها که قدرت و شوکت اسلام

پیش از آن رفت واسلام عالم را فرو گرفته است انتهی آنکه بهمن هرگاه
عالمی فاضل ودیندار کامل ظاهر شود در مردم مراد دعوت بدین وهدایت وارشاد
کند بر سر او جمع میشود ومردان بیشتر اند یا متقلبی بسید بن صباحی
مذهب خروج کند ومال مردم را از برای قشون وتابعان خود مباح کند
وایشان را بقتل رساند رخصت دهد ودر انتفاع دنیوی برابر دو ایشان
یکیست باید یقین بدانکه تبعه اکثر مردم خواهند بود
وتبعه این فیلسلی وآن فیلسلی هم اعلی از برای امر
دنیا خود در دوران عالم میکردند یکباره بطمع آنکه
وواسطه اقتضای حوایج ایشان خود ویکباره
میخواهند بجهة امور دنیا استقراره بکنند ویکباره
میخواهند از او اخذ علم بکنند که پیش او مقتدا شود
ودیانت پناه بکشند کسیکه آن عالم محض
از برای



از برای خدا وطاعت ودر دین خواهد ووجود چون کبریت احمر خواهد
بود چنانچه در دنیا همت ایشان معروف دنیا پرستی است بعلی ابی
طالب که عقیل برادرش را از بیت المال انقدر نمیداد که گرسنگی سیر شود
واطفال او از گرسنگی در ضعف وبیحال بودند وبا وجود این خواستار راه
خوش آمد آنجناب را ضیافت کند که شاید جلب قلب آن حضرت بکند که او
بیشتر بدهد چند روزی از قوت خود وعیال خیلی اگر نتیجه یک
روز آنحضرت را ضیافت کرد آنحضرت از او پرسیدند که یا عقیل این را
از کجا آوردی عرض کرد که از خود وعیال را کم کردم که تو را ضیافت کنم پس آن
حضرت فرمودند که معلوم است که تو کمتر از آن بتو میدادم میتوانی کم گذرانند
گذرانند پس از این زیاده تو را باید سایر مسلمانان داد چرا بروی مثل
شمس نمیکنند که به چهار نفر از ده های خود چهار صد هزار اشرفی دارد
ودیگر آنکه چرا از این امر استعجاب میکنند وحال آنکه اعظم از این

در بنی اسرائیل واقع شد و آنرا قبول دارند و این حکایت موسی
و هارون و سامری و گوساله پرستی است پس چنانکه پیغمبر محنت
در راه امت کشیده بود و آنها را براه آورده بود موسی هم آن
محنتها را کشید تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاص کرد و رفت
بکوه طور که تورات را بیاورد و هارون برادرش را خلیفه کرد و وعده کرد
که چهل روز بر گردد موسی که رفت سامری از طلا و نقره بصورت گوساله
گوساله ساخت و کفی از خاک پای اسب جبرئیل که بنظر او آمده بود و برداشته
بود دید که آن گوساله صدا کرد و به بنی اسرائیل گفت که این گوساله خدای
خدای شما و خدای موسی است پس قوم گوساله پرستی شدند
و هرچند هارون سعی کرد که بجایی نرسید موسی بعد چهل روز
که برگشت قوم خود را گوساله پرست دید ای اهل عرب
و انصاف بگویید که این حکایت بعیدتر است یا حکایت

امت که

ما موسی رفت که بعد چهل روز بر گردد و پیغمبر ما از دنیا رفت
که دیگری عهده کار قیامت است و سامری گوساله را بر پا کرد و تعجب
صلای گوساله کردن گفت خداست و مردم اطاعت او کردند
و در این وقت جا عمر ابن ابو بکر را بر منبر برد و گفت این خلیفه
رسول خداست با مردم بود ابو بکر قایل شد امت پیغمبر استبعاد
بیشتر است یا قایل به خدا بودن گوساله از برای امت موسی
و نظیر این استبعاد است شبهه دیگر آن که اگر حق در اول
دفعه با علی ابن ابی طالب بود و او خلیفه بود پس باید است
دعوی حق خود بکند با آن شجاعت و قرابتی که با رسول خدا
داشت هیچ یک نگفت و تقاعد کرد در حق خود و در آخر
که نوبت به امامت او رسید قتال و کشتار بسیار کرد و حق
خود را بر جا کرد پس معلوم است که در اول حق با کسی

نداشته و جواب این از آفتاب روشن تر است و همینکه شبهه
شبه را در زمان حضرت امیر المؤمنین ع اهل کوفه کردند و آن
حضرت جواب شافی فرمودند و تفصیل جواب در این مقام
بطول می‌آید مختصری از آنکه میگوئیم که آن حضرت گفتگو
فرمودند و بجائی نرسید و به جهة آنکه خوف میکرد
که بجهة قلت اعوان و کمی مسلمانان و کثرت منافقان
نحوی شود که اسم اسلام هم از میان برود و چنانکه
رسول خدا ص با آن تسلط و پادشاهی با منافقان مدارا
داده میرفت تا اینکه تدبیر تقویت اسلام امیر المؤمنین ع
تنهائی را لازم تر است که چنان کند و شکی نیست
که رسول خدا ص افضل از امیر المؤمنین ع و در اوایل امور
مدتها در کمال ذلت میگذرانیدند تا آنکه قصد قتل

او

او کردند و فرار کرده و بغار مخفی شد و انواع اذیت
و اهانت کشید تا بتدریج جمعی از مسلمانان پیدا شدند
و بعد از آن اکثر مسلمانان هم منافق بودند و دایم از
ایشان در محنت بود و در آن وقت هم قرب الهی را
داشت و لیکن سلطنت و صبر را داشت و امیر المؤمنین را هم
داشت و با زبان نصیحت سلوک میکرد و هر گاه فرمان
الهی این باشد که در اول کار مدارا و نرمی رفتار قوتی در
در ظاهر بهم رسد پیغمبر میتواند مخالفت خدا کرد و نه وصی
پیغمبر و حکمت الهی بآن قرار گرفت که دین بتدریج و بمرور در امتحانها
باقی شوند بروز و شمشیر بلی در وقتیکه فی الجمله قوتی
بهم رسید آن وقت شمشیر بر مخالفین و معاندین
گذاشتند بفرمان الهی ضرر ندارد و دیگر این شبهه

نصیحت

اختصاص بانجناب ندارد که پیغمبران اولوالعزم خدا همیشه خائف و ترسان
بوده چنانکه معلوم است از حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آیات قرآن
دال بر صریح است پس اوصیای پیغمبران عجب نیست که خائف باشند
بلکه باید عبرت گرفت از اینکه فرعون و نمرود دعوی خدائی کردند و جناب
اقدس الهی مدتهای ایشان را مهلت داد هرگاه حکمت مقتضی مدارا
باشد با خدا چه بحث میتوان کرد و دیگر شواهد از برای بطلان طریقه ایشان
بسیار است که اینجا جای بیان آنها نیست از آنجمله مثل امیرالمؤمنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام که امام چهارم ایشان است هرگاه معاویه و
عایشه و طلحه و زبیر با او جنگ کنند و قتال کنند معاویه در مدت چهل
سال لعن و سب آن حضرت بکند بمجرد اینکه بگویید که معاویه اجتهاد
کرده بود خطا کرد اما معذور است و عایشه هم توبه کرد خود را
راضی کنند و این قبایح را پامال کنند چه هرگاه اما تمام علمای اجتهاد کنند

که سب

که سب شیخین میتوان کرد ایشان در این خطا معذور نباشند و واجب
القتل باشند اما علی ابن ابی طالب کمتر از ابوبکر و عمر است یا معاویه از جمیع
علمای اهل سنت اعظم است اگر دعوی بکنند که معاویه مرد عالم
صالحی بود در اجتهاد خود کوتاهی نکرده و از راه عصبیت
و عداوت و حمیت نبود پس ما همین دعوی را در حق علما
میکنیم اگر از تو ما را قبول نداری ما هم از تو را قبول نداریم
شاهد دیگر آنکه محمد ابن ابی بکر با وجود یکه برادر عایشه
عایشه است که افضل زنان پیغمبر است و در مذهب ایشان
ملقب بخال المؤمنین نیست و معاویه که برادر ام حبیبه است
باید خال المؤمنین باشد و امر یکه باعث این باشد بغیر اینکه
محمد ابن ابی بکر از محبان علی ابن ابی طالب بود و معاویه از دشمنان
او بود چیز دیگر نیست و اما تفصیل بعضی از آنچه نزدیک

بفهم عوام باشد در اثبات امامت ائمه هدی
علیهم السلام وابطال امامت خلفای جور پس آن
در ضمن چند مطلب میشود مطلب اول در امامت
جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است وآن ثابت
میشود باینکه آن جناب افضل بود از آن سه نفر واز جمیع
امت بغیر پیغمبر یعنی در همه کمالات افزون بود وباین سبب رتبه
قرب او در نزد حق تعالی بیشتر بود پس اولی است
بتقدیم بجهت آنکه عقل حکم صریح میکند که تقدیم مفضول
بر فاضل قبیح وصریح عاقل تجویز نمیکند که کسیکه اعلم
از همه کس وعمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند وباید
متابعت کند نادانتر خود را که به همه علم خود عمل
نمیکند چنانکه صریح آیه قرآن هم دلالت بر این

دارد

دارد اما افضلیت امیر المؤمنین پس باین است که جمیع
علمای اسلام از علمای فقه وحدیث وتفسیر وکلام وعربیت
وغیر آن هر سلسله خود را استناد میرسانند بان جناب
وهر که اندک تامل در خطبها ودعاها که از آن جناب نقل
شده نظر میکند میداند که مرتبه علم او چه بوده تا حدی که
وبلغا گفته اند که کلام او فوق مخلوق است ودون کلام خالق
از حیثیت بلاغت وفصاحت وهم از حیثیت اشتمال بر علوم عربیت
وحکمتهای رفیعه ووفور علم آن جناب ومزایای دیگر آن جناب
باعث این شد که جمعی بخدائی او شدند والحال در عالم این جماعت
بسیارند ودیگر افضلیت او از حیثیات دیگر
هم مثل آفتاب روشن است بجهت آنکه جهاد در راه
خدا از همه بیشتر کرد وقوت دین پیغمبر از شمشیر او

او حاصل شد بکوشش همه مسلمانان و کافر پر کست از او سر زد در جنگ
بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو ابن عبدود که هیچ کس در برابر او
نرفت از مسلمانان بغیر علی ابن ابی طالب و اگر آن جناب او را نمیکشت او باعث
زوال دین میشد و از این جا بود که پیغمبر فرمود که ضربت علی در روز خندق بهتر است
از عبادت تمام انس و جن و شبهه نیست که مجاهد در راه دین خدا افضل است از غیر مجاهد
و از کسیکه جهاد او کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید مکرر بان اشاره کرده و شبهه نیست
که شجاعت و جوانمردی هم داخل مرتبه امامت بود کار است باید امام و خلیفه صاحب
دل و شجاعت باشد میبینی بتجربه کن و ببین که هرگاه سردار قشون بی جرات است
اگر صد هزار رستم داستان در میان قشون باشد همینکه سردار خوف کرد یا اندکی پس
کشید قشون متفرق میشود و بالعکس اینکه هرگاه سردار دلاور و شجاع باشد و شکی
نیست که آن جناب ارجح است و از خلفای ثلثه اشجع بود پس هرگاه با وجود
اشجع بودن این عمل بی بهره در حمایات عظیمه را هم کرده باشد پس اولی خواهد

بود که

بوده باین مرتبه و هم چنین آن جناب در مرتبه زهد و بی رغبتی بدنیا چنان بود که هیچ
کس در مرتبه او نبود هرگز دو دینار بر سر نخورد و نان خورش نپخته با نان خورشش ست
خوراک او برد و همیشه جامه او و میله دارکان پیغمبر مکرر دو کلمی بر
و شبهه نیست که مؤمنین و مسلمانان را لشکر از التفات دنیا کشیده تر نیست
و در که به جهنم برود و از برای ابتلای بان مرده و امام و خلیفه دایم باید مردم را از آن نهی و منع
کند و کسی که خود منع پذیر نباشد و دوری از چیز نکند دیگری را منع نمیتواند کرد پس چون امام باید
مردم را وادارد بعد مرتبه های کامله حاصل میشود و از زهد دنیا پس باید خود هم در همه آن مرتبها کامل
باشد و هر چند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای امر و نهی بیشتر خواهد بود و هم چنین عمل
و عبادت آن جناب از همه بیشتر بود و حکایت کثرت عبادت او و نور و تضرع و گریه و زاری
و مناجات و حضور دل و جان در ساحت قرب الهی و واقع زیاد است که بیان کنیم بیت آن
حضرت مثل زانوی شتر شده بود از زور سجده و مکرر آن حضرت در مناجات گریه و زاری
غش میکرد و بیخود شده در حال نماز چنان متوجه جناب محبوب حقیقی بود که از خود خبر نداشت

که پیغمبر را در پای مبارکش بخشیدند نرشتند و دیگر سخاوت وجود و حلم و بردباری
و سایر کمالات جلوه روحانی و قرب انجناب رسالت پناه صلوات و بزرگی نسبت و اختصاصی که با رسول
خدا داشت انحضرت غنی از بیان است و این مراتب از برای هیچ یک از خلفا و سایر امت
نبود و با وجود جامعیت این کمالات فایق بر خلایق و اقرب بدرگاه خالق میشود لهذا
از همه جهة افضل است از غیر خود و با وجود اینها چگونه تواند شد که کسی در اغلب مسائل
دین حیران و درمانده و در جهاد گریزان و علم به است او بمراتب کمتر از دیگران باشد و این نقصان
و مرتبت هیچیک از برای او حاصل نباشد او را امام کنند و پیشوا دارند و این را بگوید
تابع او باشند و مطیع و فرمان بردار او باشند و این نسبت بر ظلم و قبیح و این خود بر ضد الامت
و علاوه بر این هرگاه صاحب فسوق و قبایح و دهخه باشند دیگر حال او چون خواهد بود چنانکه
معروف و معلوم است از حال ابوبکر که غصب فدک کرد از فاطمه زهرا صلوات
الله و سلامه علیها و با وجود اینکه فدک از ان حضرت بود و در تصرف او بود
و شاهد خواست و بعد از ان شاهدی مثل علی بن ابی طالب او و دو فرزند امام حسین و حسن
مثل

مثل فاطمه زهرا که ایه به عصمت و طهارت ایشان نازل شده
باشد رد کند که شوهر و پسر نمیخواهم و حدیثی جعل کند که پیغمبر فرموده است
که ما گروه پیغمبران چیزی بمیراث نمیگذاریم انچه از ما ماند خیرات است
و این حدیث باطل و صریح است و مناقض ایات قران است با وجود
این علمای ایشان متمسک میشوند در دفن کردن ابوبکر و عمر
در حجره رسول الله با انکه حجره بحق الارث رسیده بود بعایشه
و حفصه باذن ایشان دفن کردند و بعضی میگویند صداق
عایشه بوده که پیغمبر را اثاث ایشان ثابت نمیدی و بینه در این
باب نخواست و بعد از ان که جناب فاطمه زهرا و جناب علی ابن ابی
طالب صلوات الله علیهما اجمعین واقفه اثبات حق خود کردند
ابوبکر کاغذی نوشت که فدک را بفاطمه رد کنند عمر مطلع شد و کاغذ
را از دست فاطمه گرفته پاره کرد و او را آزار کرد و در حال انکه پیغمبر فرموده

که هرکه فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هرکه مرا اذیت
کند خدا را اذیت کرده است بدشنامهای که صدیق کرده اند و ستمهایی که نکرده بذریت سید المرسلین
کردند زیاده از آن است در کتابها نوشته شود و ناخوشترین ظلمها او یعنی
کین که بر بدین بمن کشیده شد حکایت منع عمر بود آوردن
دوات و قلم را در وقتیکه رسول خدا صلعم از دنیا رحلت نمود که علمای
و معتمد سنیان مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند و سنیان صحیح ایشانرا
در صحت مثل قرآن میدانند در وقتیکه از آن حضرت شدت کرد
فرمود که بیاورید شانه گوسفندی که برای شما نامه بنویسم عمر گفت

## ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله

یعنی مرد هذیان میگوید از شدت آزار صحبت ما را کتاب خدا بس
و این معلوم است که در آن وقت تنگ در کتف شانه جمع مسائل دین
و وقایع مفصله را نمیخواست بنویسد بلکه امر مجمل بود که در بردا
جمع

جمع محتاج الیه امت را و آن نیست بغیر وصیت خلافت
و این همه بجهت آن بود که چون نصوص چند آنکه در حال حیات
بآن خبر داده بود بخلافت امیر المؤمنین ع میدانست که اگر اشنوند
می انکار کنند و بزبان میتوانند انکار کرد خواست که چیزی موجود در میان
ایشان باشد که انکار نتوانند کرد و این مرد ناخوش خود منع نشد
و رسول خدا صلعم بصریح قرآن هرچه میگوید وحی است نسبت بهذیان
داد و او را اولا در باره گفت که این مرد هذیان میگوید و نسبت خطا باو
داد و گفت کتاب خدا ما را بس است پس خود را اعلم سنت
از پیغمبر دانا و با وجود این نمیدانم چرا خود آن همه سعی کردند و سبب
خلیفه و چرا ابابکر وصیت کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر امر شود
کتاب در میان بود و با وجود این هم نمیدانم از کتاب خدا
هزار حکم نفهمیده بچه منفهمیدند کسیکه نفهمید انها یکه

بسیار جاهل کسنه اند از کتاب خدا این حکم نفهمیده اند
مسائل دین در هر وقتی صد هزار بیشتر هستند و روز بروز زیاده
میشود و این مرد صریح حکم خدا و پیغمبر خدا را تغییر داد و متعه
و حج را حرام کرد و حی علی خیر العمل را از اذان
ساقط کرد و از جمله کارهای او این بود که در وقت
مردن امر شوری کرد و حاصل آن این است که وی در وقت
مردن مشورت خلافت میان شش کس انداخت
انداخت امیر المؤمنین و عثمان و زبیر و طلحه و عبد
و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و گفت
که اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد
و اگر اختلاف نمایند اگر یک طرف بیشتر باشد
کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یک کس را
اختیار و دو نفر دیگر کسی دیگر را

آن سه نفر که



دیگر را
و آن سه نفر که عبد الرحمن در میان آنها است اختیار کنند و اگر سه نفر دیگر اتفاق نکنند آنها را بکشند و بعد از آن
که این بنا را گذاشت و از خانه بیرون آمد حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد بجهة آنکه عبد الرحمن
بالا کلام سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن و دانست که سه نفر از هم جدا نمیشوند و نهایت کشتن آن است که طلحه
و زبیر با من باشند چنان شد و آنچه علما در مطاعن ابوبکر و عمر نوشته اند و در کتابهای سنیان نقل کرده اند
که خود آنها بیان دارند بیش از آن است که در این اوراق احصا توان کرد ما به همین اکتفا کردیم
و اما عثمان چون از خداوند ارث خلافت ظاهری بدر رفت و دنیا پرستی اظهار
اعلا کرد و جمع از امی به ... را از آیت کرد مثل آنکه ابا ذر را که پیغمبر خدا او را
از اهل بیت شمرده و گفته آسمان سر سایه نیفکنده و زمین غبار آلود بر نداشت کسی را
راستگوتر از ابا ذر او را انواع اهانت و اذیت کرد و از مدینه اخراج کرد و عبد الله ابن مسعود
آنقدر زد که در آن آزار مرد از برای آنکه میخواست مصحف او را بگیرد و تغییر بدهد و او را
و آخر گفت مصحف او را بسوزانند و عمار یاسر را که جلیل القدر اعظم بود
در مرتبه سلمان و ابا ذر و احادیث در مدح او از حضرت رسول بسیار است انقدر

زد که آزار نفع بهم رسانند وجمع از مساعی و شاربین خمر را والی میکرد و در اطراف
میفرستاد و بسبب کثرت فساد و ظلم بر او شوریدند تا کار بجای رسید که او را
بذلت و خواری کشتند و امیر المؤمنین ع بقتل او راضی نبود و سه روز
او را هم نگذاشتند دفن کنند با این همه ابی بکر و عمر و او را باین حال
بگذاشتن نبود مگر از جهة عدم قابلیت تجهیز و تکفین و استحقاق
خذلان و دیگر نه بی شبهه بعد از قتل عثمن بیعت بعلی ابن ابی طالب
ع کردند و آن حضرت خلیفه باستقلال شد و ظاهر چنانکه در با
هم بوده با وجود این معنی بوده این نحو است ... استبعاد بکه از برای
خلافت امیر المؤمنین ع میکردند که چگونه میشود که صحابه کبار با رغم خلافت
با این همه جان بازی در راه او بجز دانکه حضرت از دنیا رفت بهم مرتد
شدند و همه دانسته اند که علی ابن ابی طالب امام است و با وجود این حیلها ... شدند
انجا اگر کسی ع بهیا بگوید که چگونه میشود که صحابه با آن خوبیکه امام زمان نبود دیگر ...

مطیع

~~کسی را اختیار دو نفر دیگر کسی دیگر را~~
ومطیع او بودند و او را امام بر حق میدانستند
پس چگونه که همهٔ آنها مجتمع شده اند بر خذلان
او تا سه روز متوجه کفن و دفن او شدند تا بعد از
سه روز بعض از صحابان او او را بردارند در مقبرهٔ
یهودان دفن کردند بگمانم و هو از جملهٔ احادیثیکه
دلالت میکنند بر امامت علی ابن ابی طالب ع بغیر او
ما اکتفا بذکر یک حدیث میکنیم تا این رساله خالی از احادیث
هم نباشد و آن حدیث غدیر خم است که متواتر از رسول
خدا رسیده است و سنیان این را بحد تواتر نقل کرده اند
بلکه این حکایت از اثبات وجود مکه و مدینه است و انکار
انرا بغیر معاندی که بالمره چشم از انصاف بپوشد

نمیتواند کرد و بعضی از سنیان اثر ار احد
و بیست نفر از صحابه نقل کردند و بعضی بصد و نج
طریق روایت کرده اند و بعضی از صد و نج طریق و بعضی
از آنها بیشتر هم نقل کرده اند و بهر تقدیر منکر اصل حدیث
در میان آنها نادر است بلکه اشکال در دلالت آن کرده اند
و حاصل آن واقعه این است که جناب رسول صلعم بعد از مراجعت بسیار همراه
از حجة الوداع بموضعی که آن را وادی خم میگویند رسید و جمعیت
بسیار همراه ایشان بود در وقت ظهر در عین شدت
گرما امر فرمودند که مردم فرود آیند و منبری از برای آن حضرت
ترتیب کردند آن حضرت بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا و ادای خطبه
فرمودند ای گروه مردم آیا من نبودم اولی از شما از نفسهای
شما و اختیار دار از شما بیش از شما نداشتم همه گفتند بلی پس
آن حضرت

آن حضرت فرمودند من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه یعنی پس هرگاه کسی
من مولای او بودم پس مولای او است خداوندا
دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمن دار کسی
که او را دشمن دارد و مولا در کلام عرب بسیار وارد
که هیچ یک در این مقام مناسب نیست بغیر اولی بتصرف
بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی سنیان از راه ناچاری
در اینجا میگویند که معنیهای مولا ناصر و یکی محب است
و ناصر بمعنی دوست است و چه میشود آن مولا در این کلمه باین
معنی باشد و هرکس چشم بینا و دل با انصاف
داشته باشد میداند که در چنین وقتی در چنین حال

و چه

قبل رسول خدا ص بزرگ قافله گذاشته که کثرت او از حد تجاوز
باشد بجهت چنین امر جزئی فرود نمی آیند که ای مردم
هر که من یار اویم علی یار اوست بلکه اگر غرض این بود که مردم
که باید علی یاری بکنند بایست این وصیت را باو تنها
بکنند و اعلام همه مردم در کار نبود و اگر از برای جلب قلوب
مردم بوده است نسبت بان جناب پس انهم دلالت
دارد که معنی اوست که همه مردم متابع او باشند با وجود اینکه
پادشاه زمان یاری کسی نمیتواند کرد و اما
یک نفر رعیت تنهائی چگونه میتواند منصب شاهی را
در زور یاری مردم همگی داشته باشد پس این همه
دلیل این است که غرض خلافت است که او هم در این
معنی جانشین و ولی امر باشد و هم چنین اظهار

این

این معنی که هر کس من دوست اویم علی دوست اوست
این معنی هم لایق این اکس نبود و فایده چندان بر این مترتب
نبود و از امور دین هم از این بود و فریضه آمدن در این وقت باین
مشقت به جهة این مناسب نشود و با وجود اینکه او مثل سایر
آیات قرآن مستفاد چنانکه فرموده است المؤمنین بعضهم
اولیاء بعض یعنی مؤمنها بعض ایشان دوست بعض
دیگر اند و دیگر این اهتمام چه ضرور بود و اگر بگویند که از برای
جلب قلوب مردم و مایل کردن انها بان جناب بود پس
ان نیز خواهد بود دیگر که از برای متابعت او و دوام فرمانبری
که معنی خلافت است با وجود اینکه اول حدیث فریاد میکند باینکه
مراد همان اولویت و صاحب اختیاریست که از برای جناب رسول
خدا ص بود نه غیر ان مطلب سوم در حقیقت امامت اکابر

ائمه اثنا عشریه اولا اینکه باطل کردیم مذهب اهل سنت که اعظم
فرق اهل اسلام است و دلیل بر حقیقت سایر ادیان
و مذاهب نیست و مذهب فرقه امامیه همین است که این دوازده
نفر بعد از رسول خدا امام باشند و چون البته باید در میان
باشند پس منحصر شد در مذهب امامیه و دیگر اینکه گفتیم که باید
در هر عصری امامی باشد و شرط است در امام اینکه معصوم باشد
و باتفاق کسی در عصر هیچیک از ائمه معصوم دیگر نبود پس باید
ایشان امام باشند که امامیه بعصمت ایشان قایلند و دیگر اینکه
سنیان در کتابهای معتبر خود احادیث بسیار نقل کردند
از رسول خدا اینکه امامان بعد از امامان و بعد از او دوازده نفرند
و همه از قریش اند و در بعضی از حدیثهای ایشان این است
که خلافت قریش باقی است تا روز قیامت و باین عدد و شرایط

و ترتیب

و ترتیب هیچ کس قایل نشده بغیر امامیه پس این احادیث
هم دلیل این مذهب است و دیگر سنیان در اخبار بسیار نقل کردند
از رسول خدا که فرموده است که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی
یعنی میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت
اهل بیت من و در بعضی از انها فرموده اننی تارک فیکم
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله
وعترتی یعنی من میگذاریم میان شما دو چیز را
که اگر بان بچسبید هرگز گمراه نمیشوید کتاب الله
وعترتی و من و این حدیث را ائمه سنیان قبول
دارند و بر فرض قبول ان و تسلیم آن که این را پیغمبر خدا
فرموده است پس باید یعنی دروغ بگفته باشد یا عترت

دادن پیشکه دیگر باشد غیر ائمه طاهرین پس باید مراد از ائمه طاهرین باشند و سنیان بغیر از ربع
گویند انشد و از عترت و ذریه آن حضرت از جمله سادات و اولاد آن حضرت کسی که واجب الاطاعه
نمیدانند که بگویند مراد اینها است پس معلوم شد در اینکه مراد ائمه طاهرین باشند و دیگر اینکه گفتیم که باید امام
افضل از غیر باشد شکی نیست در اینکه هر یک از ائمه اثنا عشر افضل بودند از جمیع کسانی که دعوی امامت
میکنند چنانکه حسین علیه السلام افضل از معاویه و یزید بودند و علی ابن الحسین افضل از عبد الملک ابن مروان
و هم چنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در هر زمان که دعوی خلافت کردند اقرار به افضلیت ایشان
داشتند بر تمام عالم هم ظاهر بوده اگر ممکن بود قدحی در منقبت ایشان البته از خلفای که در عصر ایشان
بودند بایست حاصل بشود خصوصاً مثل هرون الرشید که پادشاه ربع زمین بود و جمیع علمای [illegible]
رعیت اینها بودند و به هر عاقلی معلوم است که امثال این خلفا که میخواستند دعوی خلافت بغیری بکنند با وجود
آراسته به کمالات ظاهر و باطن نمایند تا عوام را تسخیر قلوب توانند نمود و بعادة آن بقوت و شمشیر [illegible]
بکنند حاصل آنکه ممکن نمیشد ایشان را که در لباس استحقاق قابلیت خلافت را دعوی کنند [illegible]
سال و نیم در [illegible] نمیبود [illegible] کنند تا آنکه [illegible] زور و شمشیر

وجبر

و جبر و علانیه اختیار کنند پس اگر ممکن میشد [illegible] پادشاهان مبسوط الید را اگر قدحی
بر افضلیت آن بزرگواران بکنند البته بایست ایشان را تخفیف کنند و اظهار عدم قابلیت
اینها بکنند و مردم را چنانکه در ظاهر مطیع کرده بودند در باطن هم مرید خود بکنند
و خود [illegible] شوند با اینکه ائمه بزرگواران را به زهر دادن و بغیر آن شهید کنند و خود را
سوای دنیا و آخرت کنند و با وجود این همه سعیهای بسیار کردند چنانکه مامون الرشید
و جمیع علمای ممالک سوای یهود و نصاری و [illegible] غیر اینها هیچ کردند که جناب علی ابن موسی الرضا گفتگو
کنند که بلکه قدحی بدان جناب ظاهر کنند و آن حضرت به همه را از کتابها و بیهای خودشان ملزم گردانید
کرد و هم چنین سایر خلفای [illegible] طریقه [illegible] این بود و این گفتگوی [illegible] گفتگو
کسی معجزه بودن قرآن گفتیم که هرگاه کفار قریش را ممکن میشد که یک سوره کوچکی مثل سوره های قرآن
بیاورند بیاورند [illegible] و مجادله و قتل و اسیر [illegible]
ظاهر شد در زمان هر یک از خلفا [illegible] ندارد با وجود که در دولت ایشان
[illegible] جرئت نمیکردند که [illegible] خدمت ایشان

اب ت ث ج ح خ

استفاده کنند چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اکابر
دولت بنی عباس بود و ایشان بیکدیگر گرفتار بودند و جنگ و جدال داشتند و خلفای ایشان فرصت از برای ائمه
از برای شیعیان شد بخدمت بزرگوار میرسیدند و این همه کتابهای احادیث ما از ایشان در آن مدت
قلیل از آن که منبع امامت نشر کردند و چهار هزار از فضلا بخدمت حضرت صادق میرسیدند
و حدیث اخذ میکردند و ادعیه آن حضرت بسیار است و شهره معروف است و مباحثه
و گفتگوی با ابوحنیفه با مؤمن طاق و غیر آنها بسیار است که همه علمای تو عقلا از ایشان از آن
حضرت استفاده میکردند **ودیگر آنکه** معجزات بسیار از ائمه
صلوات الله علیهم در هر عصر ظاهر شده و شیعیان بسیاری از آنها را ضبط کرده اند اگر چشم
عبرت باشد همین تعزیه و زیارت سید الشهدا و سایر ائمه معجزه مستمره است که از ا
ابد الدهر باقیست که همیشه مردم بتعزیه داری آن با چشم گریان و دل بریان دارند هر عزیزی
از آن عزیزتر نباشد اندک کسی که بمیرد و خویشهای آن یکسال ماتم آن باقیست و بعد از آن
دل ساکن میشود و مصیبت آن بزرگواران بعد از هزار سال و ... در تازه است

که گویا امروز شده است

که گویا امروز شده است و هرگز کهنه نمیشود و در مقابر ایشان و خلف همه مشرق و مغرب روز دایم
مرد عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال نموده تن بمحنت سفر داده گرفتار ملال تشویش و قتل
و غارت داده شوند هم ساخته با ... ایشان میروند اگر چشم عبرت باشد همین کافیست
کافیست و دیگر آنکه فی الجمله فهم و معرفتی باشد و نظر کنند در علومی که آن بزرگواران نشر کردند
از انواع علوم فقه و تفسیر و احتلاف و نحو و ... و طب و سایر علوم دینیه یقین میکنند
که این نسبت که از جانب خدا و هم چنین ادعیه و مناجاتهای که ایشان بیرون داده
خود داشتند هر که تامل میکند میداند که معرفت الهی کدام است و طریقه پرستش و تملق
و مطالبه حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغفار و انابت و توبه و انابه کدام است
علی الخصوص بنا بطن آن الفاظهای که از آنها بهتر از درج لآلی شیرین تر از عسل
مصفا و دلچسب تر از معشوق خوش تر است که در فصاحت و بلاغت انها کلامی بغیر کلام الهی
بر این نمیتوان اورد و خصوصا نهج البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور تر بود آنچه در انجیل اهل بیت است
که شبیه الکتابهای آسمانی و هم چنین سایر ادعیه و مناجاتهای ... دعای ابوحمزه ثمالی

که در اکثر ماه مبارک رمضان خوانده میشود و بعد از اینها همه میگوئیم دلیلی که از برای مذهب شیعه
خوب باشد همان احادیث است که علمای ما در کتابهای خود ثابت کرده اند که هر یک از ائمه وصیت
کرده اند بامامت امام بعد با نص متواتر که افاده یقین میکند و معلوم است که علمای ورع تقی
عملا تقیه با وجود یکه مراد از جلب منفعت دنیا در این نبود بمتابعت ائمه ایشان تالیف
دینهای خود و شیعیان ترسان و هراسان و ساعی در نقل و ضبط آن احادیث بوده اند برای
رواج دین بغیر موقت و دینداری بجهت اینکه اگر این معنی باعث هلاک دنیا و نفس ایشان میشد
نفعی با خرت ایشان نداشت و الا که وضع و ضبط آنها خطر عظیم بجهت جان و مال
و عرض ایشان بود این همه اهتمام در ضبط و حفظ این اخبار کرده اند تا باین
حد جمع شد این همه تواتر این دلائل و صحت آنست مطلب سیم در بیان
غایب بودن امام دوازدهم حجت ابن الحسن و زنده بودن آن بلا شک
سنیان در کتابهای خود احادیث بسیار از رسول خدا نقل کرده اند که آن حضرت خبر داد
از ظهور مهدی و منتشر شدن آن و اینکه زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از اینکه
پر از ظلم شده

پر از ظلم شده باشد و بتحقیق اسم آن حضرت موافق آن جناب است و بعضی از علمای شیعه زیاده بر صد حدیث
متجاوز از کتابهای سنیان در این باب نقل کرده اند اما احادیث خاصه شیعیان در کتابهای خود
از امامان خود و از پیغمبر خدا روایت کرده اند پس آنها از حد تواتر هم بیرون رفته است و بسیاری از آنها
کتابها قبل از ولادت آن امام تالیف شده که علاوه بر آنکه یقین از راه تواتر آن اخبار آن
احادیث مقرون باعجاز اند بجهت آنکه خبر از آینده اند دو نوع اند چه با نها خبر داده اند و بقطع
نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز در این جا جاریست مثل اینکه هر زمانی امامی
میخواهد باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد کسی که دعوی وجود او کرده اند بغیر شیعه در آن
آن جناب بعد از بطلان مذهب سنیان در برابر دعوی شیعه کسی که امامت دلیل بر خلاف
آن نکرده و البته باید دینی ثابت باشد هرگاه دین غیر شیعه باطل شد دین شیعه همچنین است
و استبعادی که سنیان کرده اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد که ولادت
نه دیگر مردم بر او مطلع نشده باشند با وجود او هم مخفی باشد
او مخفی باشد پس چه فایده بامت خواهد داشت و چگونه میشود که در این قدرت زنده
باشد باطل است و نظیر همه اینها در امم سابقه حاصل

شده چنانکه نبی آن خبر داده بآنکه بودن که در زمان طرد کسی هم خواهد رسید که بغیبت

سوال دولت او شود و مردمان نتوانند از هم جدا میکردند و حضرت ابراهیم علیه السلام مادر او بغاری محروم [illegible]

[illegible] متولد شد و مدتی پنهان بود و هم چنان نبی آن فرعون خبر داده بود که بنی اسرائیل [illegible]

خواهد رسید که بسبب هلاک فرعون باشد فرعون امر کرد که پسران بنی اسرائیل را بکشتند حال ولادت [illegible]

آمد بعد از آن هم که بزرگ شد و آن قبطی را کشت و فرار کرد مدتی در حوالی

مصر بود و فرعون با این سلطنت بر او مطلع نشد و آن حکایتها همه معروف و مشهور

و در قرآن و احادیث مذکور است پس چه مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ائمه

صلوات الله علیهم اجمعین خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را

پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و فرعونهای زمان در پی

مطلع شدن بر آن نور دیده عالیه قدسیه هلاک آن اند و جمیع اهل ایمان بوده اند در تفحص

آن بزرگوار بوده اند حق تعالی بفضل رحمت خود هنگام ولادت آن بزرگوار را از دشمنان مخفی

کرده و جمعی از دوستان مطلع بوده و بعد از آن جمع کثیر از شیعیان بخدمت آن حضرت رسیده اند

و در خدمت ایشان

و در خدمت ایشان استفاده کرده اند و معجزه و احادیث بسیار از آن حضرت نقل کرده اند و این امثال [illegible]

زیاده از استبعاد ایشان [illegible] یقین بود [illegible] عاده [illegible] پوشیده میکردند که خدا [illegible]

بیان [illegible] باشد و چنان امر البته بعمل خواهد آمد [illegible] استبعاد [illegible] بعد از آن [illegible]

قایم شده باشد و اما در باب [illegible] استبعاد [illegible] ایشان بوجود [illegible]

که مدتها قبل از نبی [illegible] بودند [illegible] مشهور است و [illegible] که از زمان قبل از [illegible] آدم تا بقیت خواهد بود

و اما [illegible] غایب [illegible] و اما [illegible] چنین امامی غایب بودن پس [illegible]

و [illegible] امت [illegible] امام یا [illegible] امام ظاهری که [illegible]

کرده باشد طاعت او [illegible] نیز از [illegible] باشد چنانکه بعضی [illegible] چنین بوده اند امام

که کسی [illegible] و بسیاری [illegible] هم چنین بودند با وجود آنکه [illegible] غایب بود [illegible] بسیار [illegible]

که [illegible] باشد اگر [illegible] ابتلاء تکلیف و امتحان [illegible] اعتقاد [illegible] دلیل

[illegible] خواهد بود و همین فایده عظیم است [illegible] ایمان بغیب است که حق تعالی [illegible]

که حکمت الهی [illegible] عقول ما [illegible] حقیقت [illegible] حضرت مولانا [illegible]

او لوا الغربی طاقت نیاورده صاحب بنده بزرگان خدا اگر صفت خضر بود و نتوانست تمکین آثار باطن را
گردن
نموده جمیع را محو کرده کاش همه کشتن نفس کرده است گرفتن دیوار یکی بیجا است خوار شدند و حیرت در حال شدت گرسنگی
آن را دوا
اهل آن قریه با این نماز طعام پیش نمودند با نصفه الغفور رسیده که از جمع اسرار و حکمتهای الهی توانیم مطلع شدن و حقیقت
بمعرفت
در دست **و دیگر آنکه** سنی و شیعه حدیث نقل کرده اند از رسول خدا که فرموده است که [illegible]
جاهلیت
مردن
اما این اتفاقات میته جاهلیه و مسلم است یعنی اگر کسی بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود پس تحقیق که مرده است
بعضی از مرده است و مشهور است که علمای اهل سنت و جماعت کرده اند که با شیعه در این حدیث گفتگو نکنند الا انکار و تشنیع
بعضی میگویند امام
ما اثر ایجاد با امام زمان خود [illegible] و سفر و سعی [illegible] برسانند [illegible] در این صحبت سبب مضطرب شده است
نشناخته و در این بود که کسی غلطی [illegible] معلوم است که چه [illegible] است با حدیث و بعضی گفته اند که مراد از امام
زمان پادشاهی معتبر است هر چند مثل یزید و معاویه علیهما اللعنه کسی باشد با مثل قباحت این هم مردود است و نقل کرده اند
جلال
از علمای فضلا و محققین اهل سنت که امام زمان کیست [illegible] در مجلس او گفتگوی این حدیث شد و هر یک شخصی
بعضی گفتند امام زمان پادشاه است در این وقت [illegible] روم [illegible] شخصی بود ملا جلال [illegible] خود را
و گفت که آیا [illegible] در قیامت [illegible] جلال الدین محمد را عذاب که چرا [illegible]

نشناختی باری همه عالم هرگاه

اینا ممد
نشناختی باری همه عالم هرگاه باید دین در عالم معلم باشد و انحصار منصبی نزول کرد و یا بی دلیل
قایم نیست بجهت آنکه تمام اینها یا مخلفین و اعظم فرق اسلام شیعیان نیست و هرگاه طریقه
ایشان باطل شد دین دیگر دلیلی بر حقیت او نیست و انحصار است در مذهب و مقتضی
مذهب همین است که متوقف موجود آن جناب و ظهور در وقتی که مشیت الهی باشد باید از غائب
و تعیین کرد عجل الله فرجه و فرجنا اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
**و دیگر آنکه** آنحضرت را در غیبت بود که یکی که هفتاد سال و کسری بود که بعضی از
از شیعیان آن دوران وقتی بخدمت ایشان میرسیدند که از سفرا بودند [illegible]
شیعیان آن را بخدمت ایشان می بردند و جواب میگرفتند و مشهورترین آن سفرا
چهار نفر بودند اول عثمان ابن سعید اسدی بوده و بعد از آن محمد ابن علی ابن
پسر او بود و بعد از ابوالقاسم الحسین ابن روح بود و بعد از علی ابن محمد سمری
و بعد از فوت او ابتدای غیبت کبری بود که اخبار و احوال آن حضرت هم منقطع شد
و احادیث که بواسطه این سفرا گرفته اند در میان شیعیان الحال بسیار است

و در دست و زبان این پیغمبران بواسطه امام ع از آن معجزات ظاهر شده بسیار است
از امور مغیبه از احوال شیعیان اطلاع میدادند و در حقوق ائمه خود و بخود
ایشان میرسانند که اینها بخدمت امام زمان میبردند و در کتب شیعیان
از این باب احادیث بسیار است و در این باب کتب بسیار تالیف نموده اند
و همان کتب بسیار کافی است برای تجدید شیعه اگر طالب آنها باشند
و حاصل آنکه لله الحمد بر همه واضح است اما آنکه مخفی مانده باب پنجم
در معاد است یعنی باید اعتقاد کرد که حواس زنده گانی عود میکند بعد از مردن
و روح باز متعلق میگردد بهمین بدنها که درین دنیا بوده است بعد از موت
و پوسیدن و استعدادی که کفایت میکند در حضرت قدرت جناب اقدس الهی جل و عز
چنانکه سرای دیگر باید باشد که در آنجا نیز زنده گانی باشد و پاداش
و اعمال داده شود و نیکوکردار برای خوب رسد هم از غفلت است
و هم از نقل و اما دلیل برین اشاره بشود و در اینجا نیز میگویم که بعد از آنکه

کسی که خدا را شناختی

کسی که خدا را شناختی و دانست که او حکیم و عادل و حق و درست یقین میکند
بوجوب معاد بجهت آنکه خلق عالم و اولاد آدم را عبث ننموده است و باید غرض و فایده داشته
باشد و آن فایده هم باید چیزی باشد که عاید خلق شود بجهت آنکه خود غنی است از همه
و آن فایده که از برای خلق تصور توان کرد در دنیا نیست بجهت آنکه مردم در دنیا دائم
در محنت است و اگر دو لذتی که تصور کنند با وجود آنکه مهم فی الحقیقت رافع المشقت اند
نه لذت چه بس بهزاران هزار درد مقرون است که قابل آن نیست که مطمح نظر
خداوند کریم باشد و اگر واقع غرض خداوند همین باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد
بود چنانکه خود فرموده است که افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک
الحق یعنی آیا پس گمان کرده اید که ما شما را خلق کرده ایم عبث
و اینکه شما بسوی ما باز گشت نخواهید کرد و بلند است مرتبه خداوند
پادشاه حق چنین کاری بکند و خوب مثالی گفته اند بعضی اهل معرفت

در باب دنیا گفته اند که همانا اکرام کردن و قبض رسانیدن آن خوابنده کان نداده جا[ی]
ده دار دنیا اگر همین محض نعمت و لذت دنیا باشد می‌نماید که شخصی بر مسکین کسی را ضیافت بکند
ده خرابه به بخت نخمه از زنبور و مار و عقرب دارد و مار و شیر و پلنگ و خرس و انواع درندگان و جانوران آن
و زهر دهنده باشند و طعامی در نزد او بگذارند که به خورد و دو نفر جلاد با شمشیر برهنه در بالای سر او ایستاده
سر او ایستاده باشند که او همین که طعام خود را خورد گردنش را بزنند و مرقمه
گزنده بگزند و درنده‌ها بر او حمله کنند و شمشیر دارها در قصد او باشند به همین چنین ضیافتی
لایق خداوند کار کریم است تا آنکه این خانه دنیا همان خراب است که همه درنده‌ها در هر
دیار تنها آلوده است و شمشیر را اجل منتظر تمام شدن مدت عمر و غار کردن نوبت او است تا جان
او را بگیرد پس لایق ضیافت در خانه بهشت است که نعمت او دایم و لذت او بی الم و قطع باشد
و مرگ و موت و مرض و غم و الم در آن نیست و دیگر آنکه بسیاری هم که ظالم با کمال آن در غایت
و وسعت در نهایت شقاوت و خذلان ظلم و تعدی بسیار نسبت به مظلومان کرده و تشنگی بوده
ملاحظه تقدس مثل یزید بن معاویه و عمر بن سعد و شمر ابن ذی الجوشن علیهم اللعنة و العذاب نسبت به جناب

سیدالشهدا

سید الشهدا و اولاد و اقوام و اصحاب و اهل او علیهم افضل الصلوات کردند هرگاه این هر دو
فرقه بمیرند و فارغ شوند با هم را به هر دو روز دیگر نباشد که حق تعالی با وای مظلومان
مظلومان را از آن ظالمان بگیرد و این مظلومان را به درجات عالیه مقربین برساند علی
بر رسیدن حق تعالی ظلم و ظالم و امثال این صورت که دارد میفرماید تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا پس عقل صریح حاکم است به وجوب معاد
و ممکن نیست که کسی قائل باشد بعدل و حکمت خدا و منزه بودن او از فعل
قبیح و منکر معاد باشد و اما دلیل نقلی پس از اجماع غیر آن او اهل ادیان است و دیگر
تا هر قرآن و هم کتابهای آسمانی بر آن است و اصحاح بزرگان نیست و یکی از آیات آیه
بود که کافی که هم کلام خدا است و هم برهان عقلیت باید دانست که معاد جسمانی است
یعنی روح باز به بدن متعلق می‌شود و همین بدن موجود می‌کند و بهشت خانه جسمانی است
مشتمل بر درختان و میوه‌ها و حور و قصور و انواع فرشتها و ظرفها و نهرها و انواع فرشها
و جواهر و اشان از آن لذات از خوردن و از آن میوه‌ها و نوشیدن شیر و آب از بلع صحت

زنان خویش تقاوغیر اینها تعلق بنفس خواهش کند دوم هم بهر جا مشیت پیر از تو پرسش
و نیز چه دغل و کرزهای کرانست کراینست که در است هایکر علاقه شده او است و خود الکهتش گوار
منتهای کداخت جا نیکه دیگر که دریم برهم زنانکار آن که هم تنها و بیکبهای جهنم جوشیده
وصی شیاطین و اشتباهین از انواع عذابها و دلیل بر انها همه قول خدا و پیغمبر هم کتابهاست
اسمانیست و هر که انکار معاد جسمانی کند و اکتفا بمعاد روحانی کند چنانکه حکمای یونان
گفته اند کافر است بجهت آنکه این معنی بدیهی دین پیغمبر آن است و صریح آیات قرآن است
و این معنی انکار رسالت گوخدا و پیغمبر است و هر که انکار خدا و پیغمبر کند کافر است و حکمای یونان گفته اند
که روح بعد از مفارقت بدن باقیست و اگر در دنیا اعمال نیکو کرده از آن بکردار خود
حالست و لذت میبرد همین بهشت او است و اگر اعمال ناشایسته کرده از آن بکردار بد حال
و در کلورت و الم است و از جهنم او است و اعتقاد بانکه معاد همین است نیز این
کفر است و از جمله آیات قرآن که صریح است که صریح در معاد جسمانیست یک آیه اکتفا میکنیم
و آن این است که حق تعالی در سورهٔ یس فرموده است وضرب لنا مثلا
و نسی

ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم
قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل
خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی
وهو الخلاق العلیم بعد زده است ان الانسان ما نسی
اینست که نفرین است و فراموش کرده الا خلقت خود را و ان مثل اینست که گفته
من یحیی العظام وهی رمیم بوسیده را آورد نزد حضرت رسول صلعم
و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده
میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه نازل شد وضرب لنا
مثلا ونسی خلقه و حاصل شبهه آن کافر محض استبعادی بود بسبب آن ردورا است
که استخوان پوسیده دوباره زنده شود حق تعالی در رفع استبعاد او فرمود که فراموش کرده است

۱۲۵۲ [illegible]
[illegible]

خلقت خود را که اول او را از خاک بعد از نطفه خلق کردیم و خاک یا نطفه را مبدل انسانی

کردیم که بی جان بی حاجت اعضاء در خبر انسان با رگ و گوشت و پوست و استخوان در رنگ سفید و سیاه و چشم و گوش

و قوتهای ظاهری از بینایی و شنوایی و چشیدن طعمها و تمیز بویها و تفرقه کردن میان نرمی و درشتی

و نرمی و خشکی و تیزی و قوتهای باطنه از عقل و وهم و خیال و ادراک کلیات مختلفه و ان قوتهای [illegible] وقایع

که در بدن انسان هست ترکیب کرده هر یک از اعضاء هیئت و کیفیت حالات او مجرب و آثار نفیس

دیگران که یاد اجمالی آنست و شمارها از ان بتعجب خود کسی نمیتواند یا ان مشکل تر است یا انکه این استخوانهای پوسیده را

که دفعی آن استخوانها را نابود ساخته ایشان را بعد زمانیکه [illegible] قل یحییها الذی انشاها

اول مرة وهو بکل خلق علیم یعنی بگو ای محمد که زنده میکند

ان استخوانها را ان کسی که خلقت کرد انها را اول بار هیچ نبود و زنده خاک را خلق کرده از نیکی

ان سان را بان نهج خلق کرده الحال که بر شکستن از برای منفعت ایشان [illegible] است و این کمال

ذات او است وهو بکل خلق علیم یعنی خدای تعالی بهمه مخلوقات خود و خلقت

کردن دانا است [illegible] هم میتواند [illegible] خلق کند چنانکه [illegible]

میتواند

میتواند مرده را زنده کند هر چند ان مرده خاک شده باشند یا بر مرده باشند بلکه هر چند با خاک

اولیا و کوزه شده باشند یا جزو بدن درنده گان شده باشند بلکه هر چند [illegible] دیگر بوده باشند

حق تعالی اجزاء اصلیه خود زنده را جدا کند و [illegible] شده و انرا از او زنده کند و بعد از ان باز از رفع

استبعاد [illegible] برابر مثل آن که اظهار آورده و فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون یعنی

آن [illegible] قرار داده است از برای شما از درخت سبز آتش ناگاه شما از ان [illegible] زنده کرده در

است و باد یه که یکی از ان دیگری را اعتقاد میکنند [illegible] مثل [illegible] آتش

[illegible] آب [illegible] آتش [illegible]

آیا نمیتواند [illegible] داخل کند [illegible] زنده کند بعد از آن [illegible] و برای زیاد آن احکام فرموده

اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آن کسی که خلق کرده است

آسمانها را و زمینها را قادر بر انکه خلق کند مثل ایشان را یعنی کسی که خلق کرده است آسمانها را

باین عظمت و آن غرایب و عجایب و هم چنین کوههای و درختان و دریاها و رودخانها و غیر آنها

قادر نیست بلکه نمی‌تواند که مثل اینها خلق کند بلی و هو الخلاق العلیم

بلی قادر است و توانا است بسیار خلق کننده و قدرت او کامل و تمام است و او بسیار داناست و علم او شامل جمیع

دانستنی‌هاست و دیگر بعضی از آنها که شیاطین و انس و جن مسخر ایشان بودند

بعد از آن امر خلاف شدن از کلام خدا و پیغمبر خدا خبر داده جبرئیل تا قیامت چه بعد از آن مثل دیگران

و عالم برزخ بعضی بین دنیا و قیامت از منکر و نکیر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و نعیم و بعیش

و عذاب بردن و نفخ صور و مردن جمیع جانداران حتی ملائکه الا ما شاء الله و جمله برخاستن و نفخ صور دوم و زنده شدن

جمع خلایق و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض و شفاعت و غیر اینها از آنچه در قیامت و قبل از آن

واقع می‌شود و معنی تفاصیل آنها را پیغمبر خبر داده و باید که همگی اعتقاد کند و ظاهر آنها را قبول کند و علم به حقیقت آنها را

بخدا و رسول واگذاشت بر عامه معین واجب است که آنها را در آنچه گویند راست گردانند خلاصه اینکه هر چه تعبیر از

که خدا و پیغمبر آورده است انکار خدا و پیغمبر کفر است پس هر که انکار یکی از اینها بکند کافر است و هر گاه بدلیل عقل

و نقل نداند و بنص خود را آشنا نمی‌سازد هرگاه از علمای دین دار صاحب تقوی که تابع رسول خدا

والحمد لله

---

۱۴۴

و ائمه هدی باشد بر تو میخوانند از این جز اینها باید از عهده آن کنی و انکار نکنی و اگر از شخصی او بغیر

بر تو حاصل شود با این معنی اخبار بسیاری که او اشتباه کرده باشد و سهو یا خطا کرده باشد

و کلام پیغمبر و ائمه انبیا اعتقاد در مرحله تفصیل از اندازه ایم این اصول دین بود که گفتیم و اما فروع دین

که دلیل رسیده پیغمبر و امام و اگر سبب نقص ذکر مسایل فروع از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین استنباط کنند

بقدر وسع و طاقت خود چنین فهمد که حکم خدا اینست هر چند مظنه باشد پیش آن عمل میکنند و این شخص را مجتهد

میگویند و اگر کسی را این قوت نباشد و این مرتبه را نداشته باشد تکلیف او اینست که تقلید آن مجتهد بکند

و مسایل دین خود را از او اخذ کند و بر همه مردم قابلیت و استعداد داشته باشند این معنی واجب است که مجتهد شوند

بوجوب کفایی و همین که مجتهد بهم رسید و در ناحیه و قبیله که رفع حاجت آنها باو میشود این وجوب از گردن

دیگران ساقط می‌شود و لکن واجب کفایی است که جماعتی دیگر مشغول تحصیل باشند هر چند یک مجتهد موجود

باشد بجهت آنکه هرگاه چنین کسی مشغول نباشد و اکتفا بهمان مجتهد بکنند مجتهد که مرد مجتهد شدن

آسان نیست که در آن وقت فوراً دیگری مجتهد شود و مشهور مذهب

علمای شیعه اینست که باید در فروع یا کسی مجتهد باشد یا مقلد مجتهد اگر

یکی از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند درست کرده باشد ای [illegible]

برادر چشم و گوش خود را او کن و اصول و فروع خود را درست کن که خلیفه [illegible]

برای همین شده است تو قریب

شیطان مخور و خود را غافل

مکن که طاقت عذاب

جهنم نداری تمام شد

تمام شد کتاب اصول دین علی مذهب المستقیم الفرقة الناجیة بخط سادات پناه [illegible]

در یوم دو شنبه شهر جمادی الثانی

۱۲۴۲

۱۴۴ برگ

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲